

خطی
محسن حمزوی




کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی


جمهوری اسلامی ایران

در وقت موت بخوانند در حال احتضار یا مَنْ یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل مِنَ الیسیر واعفُ
عنّی الکثیر انّک انت العفوّ الرّحیم حضرت رسول صلّی الله علیه و آله هر که جنازه را ببیند و این دعا بخواند هیچ ملکی در آسمان
نماند مگر آنکه گریه کنند از برای ترحّم با و از او الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللّهمّ
زدنا ایماناً و تسلیماً الحمد لله الّذی تعزّز بالقدرة و قهر العباد بالموت و از حضرت منقولست
و امام محمّد باقر منقولست که هر کس مؤمنی را غسل دهد چون او را پهلو بپهلو بگرداند این دعا بخواند که حق تعالی او را آمرزیده باشد مگر گناه کبیره
اللّهمّ انّ هذا بدن عبدک المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک
حضرت صادق فرمود در حین غسل مکرّر بگوید ربّ عفوک عفوک خدا او را بیامرزد و وقتیکه دست بر کفن تا لحد
این دعا بخواند اللّهمّ انّی تمسّکت بحبّ محمّد و آله صلوات الله علیهم فی بطنه فاسئلک به سبیل
رحمتک چون چهل نفر از مؤمنان در جنازه حاضر شوند بگویند اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیراً
و انت اعلم به منّا یعنی خداوندا ما از او بغیر از نیکی نمیدانیم و تو دانا تری باحوال او از ما



بسم الله الرحمن الرحيم

ز حضرت صادق منقولست که چون آدم و حوا از بهشت بر زمین آمدند حضرت آدم بر کوه صفا قرار گرفت و حضرت حوا بر کوه مروه   الهی بحق مقربان درگاهت قسم است که این کشکول گدائی ما را از درگاهت ناامید و ناامید مفرما و ما را عاقبت والدین ممیران و دست ما را از دامان محمد و آل محمد کم و کوتاه مفرما و نور ولای علی بر سر ما کم و کوتاه مفرما و نور ولای علی بر سر ما حاضر و ناظر بفرما و کربلای معلا قسمت فرما ما را الهی بحق تقرب محمد و آل قسم است که ما را بیدین از دنیا مبر حاجات و حوائج قلبی ما را برآورده و بخیر بگردان و این قلیل الطاعات از دنیا بسلامتی بدار و اموات ما را غریق رحمت خویش فرمائید و از سر گناه هر یک اناث و ذکور درگذرید یا ستار العیوب یا غافر الذنوب یا معبود بیزوال یا قاضی الحاجات یا کافی المهمات انک علی کل شیء قدیر اللهی بحق عرش و جلال محمد و آل محمد قسمت میدهم و بحق آن آهی که زینب کشید در سر نعش شهید که ما را محتاج مفرما و زیر دست مهیا و خلق مدار و شرمنده میان اهل و عیال مفرما روزی حلال ما را روزی فرما و از شر بد و بد گو و ظالم محفوظ بدار اللهی آمین ای غفار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي منّ علينا بمعرفة الانبياء والائمة المعصومين
بالدلايل والبرهان ونجّنا برحمتك من مضلات الاهواء الفاسدة
والمذاهب الباطلة بالصدق واليقين والصلوة على سيد الانبياء
والمرسلين محمد وعترته واتباعه الى يوم الدين اما بعد
چنين گويد حقير فقير بی بضاعت وغريب مهجور بی استطاعت
ابرهيم استرابادی که چون اين ذره بيمقدار در تاريخ سنة
ثمان وخمسين وتسعمائة شرايط طواف مكة الحرام ومراسم
زيارت حضرت سيد الانام وائمة المعصومين عليهم السلام بتقديم
رسانيده مراجعت نموده وبدار الخلافة دمشق رسيد و با بعضی
از مؤمنان باخود و شيعيان معتمد ادیار مخالطت ومصاحبت
نمود رسالهٔ حسنيه که در زمان هرون الرشيد با علمای
و فقهای مخالفين بحث كرده بود و اثبات حقيت مذهب
بدلايل وبراهين نموده نزد سيدی که بتشيع و تورع مشهور يافته بود

من اوله

من اوله الی اخره مطالعه نموده و بالتماس تمام آن رساله را گرفته و در قيد
كتابت درآورد و چون متوجه بلاد عجم شد آن رساله را گرفته و تحفهٔ
شيعيان و محتاجان ساخت مباحثهٔ حسنيه را با علمای اهل سنت
و جماعت بمسامع ارباب محبت و مودت رسانيده و چون رساله
مذكوره بعربی بود و اكثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنا بر التماس عزيزی
از احباب رسالهٔ حسنيه را بالفارسی ترجمه نمود و در عبارت طريق تكلف را
مرعی نداشته تا همه كس از خواص و عوام از خواندن و نوشتن و شنيدن آن محظوظ
باشند و ببركت حضرت امير المؤمنين و امام المتقين عليه الصلوة والسلام
رسالهٔ مذكوره در اندك زمانی اشتهار تمام يافته مقبول و مطبوع موافق
و مخالف گرديد روايت است از پيشوايان جهان و علامهٔ دوران
جامع معانی معلم ثانی العارف بالله والعالم بالله شيخ ابو الفتوح رازی مكی
روايت كند كه در زمان دولت و ايام خلافت هرون الرشيد مردی
بود بازرگان با نعمت و زر وافر از مشاهير بغداد بود و شهرت تمام بخاندان
طيبين و طاهرين داشت پيوسته در ملازمت امام جعفر بن محمد ع بودی شرايط
بندگی و خدمتکاری بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم اعدای
دين اموال و اسباب تمام از دست وی بيرون رفت درويشی و فاقه

روی

روی بوی نهاد او را هیچ چیز بجز نماند الا کنیزکی که در پنج سالگی وی را خریده بود
و بمکتب داده و مدت ده سال در حرم محترم امام جعفر صادق ع تردد
نمودی و قریب بیست سال بمطالعهٔ علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول
بودی و در حسن و ملاحت نیز نظیر نداشت و نام وی حسنیه بود چون مشقت
فقر بر خواجه اشتداد یافت روزی با کنیز خود اظهار شکایت روزگار نمود
گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی و مرا غیر از تو کسی دیگر نیست و از برای
تو زحمت بسیار کشیده ام تا ترا بدین مرتبه رسانیده ام و امروز تو بانواع
فضایل و کمالات آراسته باید که از روی فراست چارهٔ کار من کنی
که کار من از دست رفته و از هجوم فقر بر سوی خواهد کشید حسنیه گفت ای خواجه
هزار جان من فدای تو باد اگر مصلحت باشد یک سخن بعرض رسانم خواجه
گفت بگوی آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا
نزد هرون الرشید بری و عرض نمائی و اظهار کنی بعز و خلق من اگر
از بها پرسد بگو سه هزار دینار خلیفتی اگر گوید که وی چه هنر دارد که این
بها کنی بگوی اگر تمام علمای عالم حاضر شوند و در علوم دینیه با وی بحث نمایند
بر همه فایق آید و مغلوب و ملزم گردند خواجه چون این سخن شنید
گفت حاشا که من اینکار کنم مبادا که این ظالم بعد از آنکه بر کیفیت
فضیلت

فضیلت و حسن سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد
و من در مفارقت تو صبر نتوانم کرد مرا خورسندی بتوست پس حسنیه
گفت ای خواجه مترس که ببرکت اهل بیت رسول ع تا مرا حیات هست
کسی از تو مرا جدا نتواند کرد برخیز و توکل بر خدا کن که آنچه خیر است چنان
خواهد شد و در این باب مبالغهٔ بسیار نمود بنا بر مبالغه او برخواست
و بخدمت یحیی بن خالد برمکی که وزیر هرون بود رفت و کیفیت خود
و کنیز را عرض کرد یحیی گفت برو و کنیز را بیاور خواجهٔ بیچاره در این واقعه
خایف و هراسان و متفکر و پریشان حسنیه را برداشته متوجه بخانه
یحیی شد چون یحیی صورت و سیرت و بلاغت حسنیه را مشاهده نمود
متحیر شد در ساعت برفت و قصهٔ حسنیه را بعرض رسانید هرون گفت
تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس هرون در آمد برقع بر روی کشیده
و دعای هرون بجای آورد و شعری چند در مدح او بخواند چنانکه هرون را
خوش آمد بفرمود تا برقع از روی حسنیه برداشتند هرون چون صورت
وی را بدید بی اختیار برخواست و گفت تا خواجهٔ وی را طلب کردند
هرون گفت بهای آن کنیز چند است و نام او چیست خواجه نام وی
بگفت و بصد هزار دینار خلیفتی قیمت کرد هرون بر آشفت و گفت

بچه وسیله ویرا چنین بها مینمائی گفت از اینجهه که اگر جمیع علمای زمان
حاضر شوند و در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع نتوانند
کرد هرون گفت چنانچه اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم تا گردن ترا
بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر ویرا ملزم نتوانند کرد چکنی
گفت تا صد هزار دینار خلیفتی بتو دهند و کنیز مر ترا باشد خواجه گفت
مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیز حکایت کنم هرون مهلت داد
خواجه بنزد کنیز آمد و گفت احوال چنین است و کیفیت آن با کنیز گفت
کنیز در جواب گفت ایخواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسول و اهلبیت
او صلوات الله علیهم اجمعین مغلوب و ملزم نگردم خواجه برگشت و با
هرون شرط کرد هارون گفت تا حسنیه را حاضر کردند شرایط دعاگوئی
بجا آورد هرون گفت ایحسنیه چه مذهب داری و بر کدام دینی گفت
بر طریق دین مبین حضرت محمد رسول الله و اهل بیت او هرون گفت
ایحسنیه خلیفه و وصی رسول صلعم که بود گفت ایخلیفه زمان بفرما تا علما را حاضر
کنند تا آنچه گفتنی باشد بگویم اگر در دین و مذهب من سخنی داشته باشند
جواب ایشان بگویم هرون یافت که بر طریق اهلبیت است وزیر خود
یحیی را طلب کرد و گفت این کنیز نه بر طریق مذهب ماست بفرما تا ویرا
بکشند

بکشند وزیر گفت که وی دعوی بزرگی کرده است چنانچه علما او را ملزم کنند
و مذهب خود را بحقیت ثابت نتواند کرد ویرا بقتل باید رسانید با قبح وجوه و اگر
چنانچه علما از او مغلوب و ملزم شوند در اینصورت رعایت او بر ذمه خلیفه
لازم گردد چرا که کنیز کی که بر جمیع علما و فضلا فایق آید کشتن او لایق نباشد هرون
را بسیار خوش آمد گفت تا علمای بغداد را حاضر کردند راس و رئیس ایشان را
و فقهای آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز در بغداد بود و میان ابو یوسف
قاضی و شافعی عداوت بسیار بود پس جمله را حاضر کردند حسنیه برقع بر روی
برکشیده در برابر ایشان بنشست از مذهب او سؤال کردند حسنیه اظهار
مذهب و محبت اهلبیت نمود اصلا اندیشه نکرد و با ایشان بنوعی مباحثه و مجادله
بطریقی میکرد که هیچکدام را جواب و یارای خطاب نبود بیان تفسیرات و آیات
قرآنی و تاویلات فرقانی احادیث نبوی بنوعی میکرد هرون متغیر شده
بفرمود از اعراب شخصی حاضر کردند و فرمانی نوشته در ساعت به بصره فرستاد و فقها
را در دار الاماره بصره حاضر کردند و ابراهیم بن خالد عونی که اعلم علمای بصره بود
و چهار صد عالم را در دار الاماره بصره درس میگفت چون فرمان بوالی رسید و از
مضمون فرمان مطلع گردید در ساعت ابراهیم بن خالد عونی را بر ناقه
دشت پیمائی سوار کرد و با مصاحب رسولی که از نزد هارون آمده بود

بدار الخلافه بغداد فرستاد و چون ابراهیم ببغداد رسید هرون الرشید حکم
کردند بفرمود تا مجلس بیارستند و جمیع علمای بغداد را حاضر کردند و ارکان
دولت و اعیان مملکت و سلاطین که از اطراف عالم در بغداد حاضر بودند
در دار الخلافه حاضر کردند هرون بفرمود تا از برای ابراهیم بن خالد کرسی زرین
نهادند تا بر آنجا نشست و بعد از آن هرون با ابراهیم شرایط پرسش بجای
آوردند بعد از آن بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند و جای بندگان و چاکران
بداشتند حسنیه رخصت طلبید پیش آمد و دعای هرون بجا آورد و چون بمجلس
داخل شد بی آنکه جا بوی نمایند پیش رفته و در برابر ابراهیم بن خالد عونی
بنشست و ابراهیم از روی تکبر بر کرسی نشسته بود هرون بجانب حسنیه
نظر کرده بگوشه چشم بمباحثه و مجادله اشارت نمود حسنیه از کمال حدت
طبع و فراست دریافت در ساعت متوجه شد و گفت ابراهیم بن خالد
توئی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروفست
و تفاخر میکنی بعداوت علی بن ابی طالب ع ابراهیم بر آشفت و گفت با من
سخریه میکنی و روی بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا با کنیزی معارضه کردن
چه صورت دارد و این موجب استخفاف علم و اهانت علما میشود یحیی برمکی
که وزیر هرون الرشید بود برابر وی ایستاده بخندید و گفت ای خداوند

کلام

کلام اکابر دینست که انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی سخن را
نظر کنید در گذارنده سخن منگرید ای ابراهیم این سخن از اهل فضل بعید مینماید
حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی همین ساعت تو را از این کرسی زرین
بزیر میآورم و شروع در مجادله نمود ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه
در آمده ام سؤال من خواهم کرد ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد که حقیت مذهب
اهل بیت و حقیت آن بر هرون ظاهر کرد حسنیه گفت سبقت تراست باشد از هر چه
خواهی سؤال کن ابراهیم سؤال میکرد و حسنیه جوابهای فصیحانه میگفت تا آنکه هشتاد
مسئله ابراهیم را جواب گفت که اگر تفصیل آن را در این رساله ذکر میکردیم بطول
می انجامید و قاری و مستمع را از خواندن و شنیدن ملال پیدا میشد حسنیه
در هر مسئله از مسائل او بر وجه معقول جواب گفته و اعتراضات وی را دفع کرده
و الزام داده چنانچه هرون با ارکان دولت و علما و فضلا از موافق و مخالف
بر تقریر پاکیزه حسنیه حیران مانده بودند و محبت او در دلها متمکن شده بود آنگاه
حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملالت خلیفه زمان
گردد اگر رخصت باشد من نیز سؤال کنم ابراهیم گفت ای حسنیه سه مسئله دیگر
میپرسم اگر جواب من گوئی من منقطع شوم حسنیه گفت بپرس از هر چه خواهی
ابراهیم از این سخن بسیار متغیر شد ابراهیم گفت که بعد از رسول ص خلیفه

و قائم مقام که بود گفت آنکه سابق در اسلام گفت آنکه سابق در اسلام بود
که بود حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هرون از این سخن
متغیر شد چون ابراهیم بن خالد هرون را متغیر دید دلیر شد و گفت
ای حسنیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است من میگویم از برای آنکه چون
پیغمبر دعوت نمود ابابکر چهل ساله بود و علی کودک ایمان و طاعت
کودک و کفر و معصیت او را اعتباری نیست حسنیه گفت که اگر من
ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و اطاعت او را اعتباری هست و کودک
مستحق ثواب و عقاب هست اقرار کنی با مامت و وصایت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ابراهیم گفت اگر به حجت و دلیل گوئی اقرار کنم حسنیه گفت
چگونه نص قرآنیکه صریح واقع است در حق حضرت خضر و موسی و آنکودک
که خضر وی را کشت و قرآن بدان ناطقست که فَانْطَلَقَا حَتّٰى
اِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهٗ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ
نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا بعد از انکه موسی بروی اعتراض کرد
بسبب قتل کودک خضر در جواب وی گفت وَاَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ
اَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا اگر کشتن
آن کودک باستحقاق بود یا حضرت خضر ظالم بود نشاید که حضرت

الله تعالی

الله تعالی مدح ظالم گوید زیرا که مدح حضرت خضر در قرآن مجید فرموده حضرت پیغمبر
بزرگ است ای ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمیگوئی و عناد را پیشه
کرده ای ابراهیم بخدائی که خالق الاشیاء است راست بگو که این نقل که میکنیم بنظر
تو رسیده و از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از جمیع علما که حاضرند شهادت
میطلبم ابراهیم گفت بگو حسنیه گفت که روایت کنند ابو مجاهد از ابو عمران و از
ابوحدیث صعنه خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد رسول صلعم که سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری و مقداد ابن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه یمانی و ابو الهیثم
التیهانی و ابو الفضل و عامر بن واثله جمله همراه وی بودند و در خدمت حضرت
رسول در آمدند اثر ملالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی
حکایات میشنویم از جمعی حاسدان در حق برادر و ابن عم تو که از اندوه نزدیک است
که هلاک شویم حضرت رسول فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی بن ابیطالب گفتند
میگویند چه فضلیت است صاحب شما علی را در سبقت اسلام که وی در آن زمان طفل
بود حضرت رسول فرمود که من شما را بیرون آورم از این اندوه چنانکه روشن شود
دیده های شما و بآن خدائی که مرا براستی بخلقان فرستاده که با شما حکایتی کنم که خدا
مرا خبر داده است از آن و شاید که شما در کتابهای پیشین خوانده باشید که چون ابراهیم
علی نبینا از مادر متولد شد او را اگر نزایند از ان ملک عاصی طاغی مادر او را در میان

اثاب

اطلاب بنهاد در کنار جوی آب در وقتیکه آفتاب فرو میشد چون ویرا آنجا بگذاشت
ابراهیم علیه السلام برخواست و دست بر سر و روی مالید و کلمهٔ توحید بر زبان جاری ساخت
آنکه جامه بر گرفت و خویشتن بدان پاک میکرد چون مادرش آنحال بدید شاد شد
کرد بغایت بترسید چنانکه حقتعالی در قران مجید میفرماید وکذلک نری ابرهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه
اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الی آخر الآیه ای یاران من بدانید موسی بن
عمران که فرعون در طلب او بود و شکم زنان بار دار را میشکافتند و اطفال را
میکشتند تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را بزاد و ساعتی مادر گفت که
یا مادر مرا در تابوت نه و در دریا انداز مادرش بترسید از سخن او گفت ای پسر
میترسم که در دریا غرق شوی موسی گفت یا مادر مترس که حقتعالی مرا نگاه دارد و بسلامت
بتو برساند مادر ویرا در تابوت نهاد و در آب انداخت آب ویرا در کنار انداخت
تا آنکه خدا تعالی ویرا بسلامت بمادرش رسانید و خدا از حال وی خبر داده ولتصنع
علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک
الی امک کی تقر عینها ولا تحزن الی آخر الآیه دیگر بدانید ای یاران من که خدا
وند جل و علا در حق عیسی فرموده فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل
ربک تحتک سریا تا آنجا که فرموده که وکنت نسیا منسیا یعنی با
مادر خویش سخن گفت در آنحال که بزمین آمد و در آنحال که مادرش بدو اشارت کرد

که فاشارت

فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی
عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا این
ما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن گفت
در وقت ولادت و خداوند جل و علا ویرا در آنحال کتاب نبوت ارزانی
داشت در آنحال و ویرا وصیت کرد باقامت صلوة و ادای زکوة و او در روزه
بود که سخن گفت شما نیز بدانید که خدای عز و جل بیافرید مرا و علی را از یک نور
ما در صلب آدم بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره
بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را میشنیدند در پشتها و شکمها در هر عهد و عصری
تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم نور ما در پشت پدران ما ظاهر بود آنگاه آن نور
بدو نیمه شد نیمهٔ بعبد الله منتقل شد و نیمهٔ با بو طالب و پدر و عم من هرگاه که در میان
مردمان بنشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی تا بشکم مادران آمدیم و بدرستیکه
دوست من جبرئیل فرود آمد در وقتیکه حضرت امیر المومنین از مادر متولد شده
بود و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند و تهنیت میکند ترا بولادت
برادر تو علی بن ابی طالب میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست
و آشکار کردن وحی بتو که ترا موید گردانیدم به برادر تو و وزیر و همتای تو و خلیفهٔ
تو و ذکر تو بدو بلند کردم و نسل تو بوی باقی بماند چون علی متولد شد مادرش

ویرا برداشت و بر روی دست من نهاد و من ویرا در دامن خود بنهادم و علی ع
انگشت راست بر گوش خود نهاد و برسالت من اقرار کرد گفت بخوانم یا رسول الله
گفتم بخوان بدان خدائی که جان من در فرمان اوست که علی ابتدا کرد بصحف که
خدای عز و جل با دم فرستاده بود و شیث با آن قیام نموده برخواند از اول
تا آخر چنانچه اگر شیث حاضر بودی اقرار کردی که علی آنرا حاضرتر بود از او
انگه تورات موسی را خواند چنانچه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که علی حاضرتر است
از او انگه زبور داود و انجیل عیسی ع برخواند که اگر داود و عیسی حاضر بودند اعتراف
داروندی که علی حاضرتر است انگاه قرآن که خداوند تعالی بر من فرستاده برخواند
همچنان حافظ بود آنرا که من حافظم انگه علی با من سخن گفت و من با او سخن گفتم
بچیزها که انبیاء و اوصیاء بدان سخن گویند با یکدیگر انگاه علی بحال طفلیت شد
من او را بمادر او فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من شما بسبب گفتار دشمنان
چرا اندوهگین می شوید و اقوال اهل شرک را چه اعتبار میکنید بدانید که من
فاضلترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من فاضل ترین جمیع اوصیاء انگاه سلمان
فارسی و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان بر پای خواستند و صلوات بر رسول
خدا فرستادند و میگفتند که نحن الفائزون و رسول الله فرمود که و اله شما شدید
از رستکاران و بهشت را از برای شما آفریده اند و دوزخ را از برای دشمنان

صاحب

صاحب شما علی ع آفریده اند چون حسنیه سخن را بدینجا رسانید هرون و اکثر علما
بگریستند و ابراهیم بن خالد قوت نطق نداشت انگه حسنیه گفت ای عمار زنهار
و ای شافعی و ای فلان و فلان بحق خدا که مذاهب میگوئید و راست بگوئید که آنچه
من روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسیده و شنیده اید یا نه اکثر علما که
حاضر بودند گفتند ای حسنیه این حدیث از آن قبیل نیست که کسی انکار تواند
کرد حسنیه گفت معترف هستید بافضلیت پیغمبر ما ص از سایر انبیا گفتند نعم
حسنیه گفت ای ابراهیم قایل هستی با انکه حقتعالی علی را نفس رسول خواند
در قرآن مجید که قل تعالوا ندع ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین القوم اگر در این قضیه
سخنی داری بگو که در حضور جمیع مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت
حاشا که من انکار نمایم قرآن را حسنیه گفت ای بی انصاف دشمن دین و
ای معاند خاندان طیبین طاهرین بود از آن که قایل بقرآن و حدیث شدی
و با انکه علی نفس رسول است و برادر وی و رسول افضل انبیاست پس چرا
اعتبار نمیکنی که او سابق الاسلام است و معترف نمی شوی که او افضل اوصیاست
چون ابراهیم که جد بزرگوار وی و موسی و عیسی ع در حالت ولادت تکلم نمودند
و ایمان آوردند بخدای تعالی و همچنین خداتعالی نبوت داد بعیسی در حال

طفولیت

طفولیت و همچنین نبوت داد یحیی را در حالی که طفل بود پس چرا حضرت علی علیه السلام را
در طفولیت قبول نداری که برادر رسول و ابن عمش بود و دین رسول علیه السلام را
بشمشیر وی قائم بود و خدای تعالی ویرا نفس رسول خوانده و چند آیات قرآنی
در حق وی نازل شده و خدای تعالی ویرا باسم ولی خوانده و رسول یکضربت
ویرا در روز خندق با طاعت جن و انس برابر کرده و ناقل حدیث
شمائید و در طریق کتاب شما نیز این حدیث وارد است و در کتاب
شما نیز مذکور است که من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه والی نوح
فی تقوه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع چون رسول ص او را با چندین
پیغمبر اولوالعزم برابر کرده و بزعم شما و در طریق اهلبیت فاضلتر است
از هر یک از انبیاء مرسل و بعد از رسول الله افضل عالمیان است پس چرا
مضایقه میکنی از آنکه ایمان طفل معتبر است و معترف نمیشوی در سبقت ایمان
امیرالمؤمنین ع که در حالت طفولیت امامت یافت و وصی رسول بود و
حافظ صحف و توراة و انجیل و زبور و فرقان و جمیع اهل متفقند که علی
لم یشرک بالله طرفة عین و ابوبکر بعد از چهل سال که ترک لات و عزی
کرده بزبان اسلام ظاهر کرد و هرگز بیمن اعتقاد موافق نشده و در جمیع
اوقات

اوقات مخالفت خدا و رسول نموده طریق غنا در پیموده گوشت و پوست
و خون وی بلحم خنزیر پرورده بود با وجود این قبایح ویرا مؤمن دانید و باختیار
کنید ایمان ویرا و اعتبار نکنی ایمان معصومان خاندان نبوت که خدای تعالی
گواهی بر عصمت و طهارت ایشان داده زهی بغض و عداوت که شما راست
با خاندان نبوت ابراهیم بن خالد بمرض قولنج گرفتار شده و سر در پیش افکنده
و گفت از این مسئله درگذشتیم اما چگونه در حق عباس و علی که ایشان
با یکدیگر منازعه کردند بسبب میراث پیغمبر ص و هر یکی دعوی میراث میکردند
که حق من است و داد آوری پیش ابابکر بردند چون دو خصم بحاکم روند
البته یکی برحق باشد و دیگری بر باطل غرض از پرسیدن این مسئله آن
بود که اگر حسنیه گوید که عباس بر باطل بود بیم قتل او باشد جهة آنکه هرون
بنی عباس بود و اگر گوید که علی بر باطل بود ابطال مذهب خود نموده باشد
و نقصان دین او باشد حسنیه گفت ای ابراهیم این سؤال را از قرآن
مجید جواب حاصل است ابراهیم گفت کدام است حسنیه گفت خدای تعالی
بمحمد خطاب فرمود که هل اتیك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا
علی داود قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم
بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی

لد تسع وتسعون نعجة واحدة الی آخر در تفسیر آمده که آن دو خصم جبرئیل
و میکائیل بودند و حاکم داود ع اکنون تو بفرما که کدام برحق بودند و کدام
یک بر باطل ابراهیم گفت که جبرئیل و میکائیل هر دو برحق بودند و سهو داود ع
را بود و برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس علی و عباس هر دو
برحق بودند و سهو ابابکر را بود که برای تنبیه پیش وی آمده بودند عباس گفت
میراث مراست که عم پیغمبرم و علی گفت میراث مراست که ابن عم پیغمبرم
و برادر و وصی او و قرة العین او فاطمه سیدة النساء در خانهٔ من است
و حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشتند و فرزند منند و نفس رسول اکرم
آیهٔ انفسنا وانفسکم چون ابابکر حکایات ایشان را شنید گفت
والله که من از پیغمبر شنیدم که فرمود علی وصی و وارث و قاضی دینی چون
عباس این سخن شنید بی طاقت شد و گفت ای ابوبکر چون این سخن
از پیغمبر شنیدی چرا بخلافت نشستی و حق او را ضایع کردی چون ابوبکر
این سخن شنید دریافت و دانست که ایشان برای الزام وی آمده اند
و میراث بهانه ساخته اند گفت شما بمنازعه من آمده اید اعراض نمود
و از مجلس برخواست و برفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه
شنید گفت از این مسئله نیز درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضل تر است

یا علی

یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضل تر بود یا محمد تو چه در میان عباس و علی
افتاده اگر عباس فاضل تر بود فخر علی را بود که چون وی عمی داشت و اگر علی
فاضل تر بود فخر عباس را بود که چون حضرت علی ع برادر زاده داشت چون
هرون فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر بماند و روی با ابراهیم کرد و گفت
حیف از این علم که با تست حسنیه گفت هشتاد و سه مسئله وی را جواب گفتم
اگر رضا باشد من نیز یک مسئله از او بپرسم هرون گفت بپرس از هرچه خواهی حسنیه
گفت ای ابراهیم پیغمبر ص که از دنیا برفت وصی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت
نکرد حسنیه گفت خطا کرد یا صواب و آنچه از خلفا در سقیفهٔ بنی ساعده خطاب
کردند یا صواب پیغمبر را بخطا نسبت میدهی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند
از این جهة که اگر میگفت پیغمبر خطا کرد نقصان دین و شرع مبین میبود و اگر
میگفت خلفا خطا کردند مدعای حسنیه ثابت میشد و بطلان مذهب او بود
باندیشه فرو رفت بر جمیع خلایق روشن شد که ابراهیم عاجز شد در مقام
اضطراب است خلایق یکبار بخندیدند و سرزنشها کردند چنین عالمی فاضل از
کنیزی باین طریق فرو ماند و عاجز شد هرون الرشید چون ابراهیم را
مضطرب یافت دید که موجب فضیحت او میشود روی بوزیر خود یحیی برمکی
کرد و گفت شنیده ام که میان علمای بغداد و بعضی علما در باب خیر و شر مناظره

بود

بود از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید هرون چه پیوسته در آن مسئله متردد بود
هرچند علما دلایل بعرض او میرسانیدند او را اطمینان حاصل نمیشد غرض
او آن بود که به بیند حسنیه در آن باب چه میگوید چون یحیی بنابر اشاره هرون
از ابراهیم سؤال کرد که یا ابراهیم چه میگوئی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که
از بندگان صادر میشود معاصی و مظالم و کفر ایشان را بالله تعالی میکنی
یا بقضا و قدر یا بندگان را فاعل مختار میدانی چنانچه معتقد بنی هاشم
و اتباع ایشانست که مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقابست یا نه
ابراهیم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا
و قدر خداوند که پیدا کننده آدم و ابلیس و پیدا کننده آب و خاک و آتش
و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت
و معصیت و مدح محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و
هامان و هارون و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان بقضا و قدرت حسنیه
این مهملات بشنید مطابق گشت و گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری
که این کفر و زندقه بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری از برای ابلیس
حجت و دلیل مینمائی بدانکه الزام تو و آنها شیکه قبل از تو بر این اعتقاد
بوده اند یا سهل وجهی میسرست اول آنکه گفتی که شر و عصیان و کفر و فسق
بقضا و قدرتست فاما برضا وی نیست بدانکه در یک سخن محال لازم

اوری

آوری از برای آنکه چون کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود
یا از مداهنه و ریا و تلبیس و ذات مقدس باری از این صفات مبراست
بدان ای ابراهیم ایضا که این سخن وضع کرده اند قبل از تو بر این اعتقاد
بوده اند کشته شدند بدین جهة کفر و زندقه از خود وضع نمایند بدانکه اعتقاد ما
آنست که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر خداوند است و خود هم
از این سخن شرمنده اید ابراهیم گفت ای حسنیه منکر اقرار بکلام خدای تعالی نه ای
حسنیه گفت والله که اقرار بکلام خدای تعالی دارم و تفسیر کلام و مشکلات و
سؤالات آنرا فرا گرفته ام از آنکسانی که قرآن در حق ایشان نازل شده
و جد بزرگوار ایشان ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در قول خدای تعالی که فرموده
قل کل من عند الله والله خالق کل شیء و هم چنین در این آیه یضل
من یشاء و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و همچنین در جائی
دیگر فرمود که ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها معنی آیه اول
آنکه همه از نزد خداست و معنی آیه دوم آنکه گمراه میکرداند آنکس را که
میخواهد و معنی آیه سیم آنکه اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنم و همچنین میفرماید
که خَتَمَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
یعنی مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی و بینائی ایشان

که نتوانند

که نتوانند ایمان آورد و ندانسته چه میگوئی در باب این همه آیات قرآنی
و چه اعتقاد کنی در این احکام قرآنی حسنیه گفت ای ابراهیم آیه ختم الله
علی قلوبهم محمول و مئولست بر وجهی که موافق و مطابق قضایای
عقلست و متناقض نگردد آیات قرآنی و متفاوت نگردد اول آنجا
که فرموده قل کل من عند الله بدانکه چون بظاهر این حکم کنی لازم
شود که جمیع اشیاء را خالق خدا باشد این مذهب ابلیس است بدانکه
در قرآن کل بمعنی بعض آمده است چنانکه در قصهٔ ابراهیم آمده است که
ثم اجعل علی کل جبل منهم جزءا این بر عقلا ثابت است که کوه الوند
و کوه قاف آنجا نبوده و همچنین در قصهٔ بلقیس میفرماید من کل شیء
ولها عرش عظیم جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلغم و زردک آنجا
نبوده پس کل را بمعنی آن باشد که هر چه نقصان آلهی است او نکند از
افعال حسنه چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و جن و انس و ملئکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را خالق
و موجود است تبارک و تعالی پاک و مبراست از خلق و فعل و کفر
و فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و مانند آن و آنچه فرموده که
یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت را معنی بسیار است

و مرجع

و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف و این
هر دو عام است جملهٔ مکلفانرا از مؤمن و کافر و بدان ای ابراهیم که هر چه
خدای تعالی در حق مومنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسالت
و قدرت و قوت و تمکین و عقل که در حق کافران نیز کرده است و اگر نکرده
باشد کافران را بر خدای تعالی حجت باشد که چه بر چشم و گوش ما نهادی و ما
را قوت و قدرت دیدن و شنیدن را حق ندادی خدای تعالی از کفار ظلم
کرده و حق تعالی در قرآن مجید تصریح کرده است که لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل یعنی ما اینهمه از برای آن کردیم تا مردمانرا بر ما حجت نباشد
و حجت خدای را باشد چنانکه فرموده قل لله الحجة البالغة بدان ای
ابراهیم که هر جا ذکر هدایت کرده است مقید بمشیت گشته که مراد از آن
زیادتی الطاف است که واجب نباشد یا راه بهشت کسانیرا که ایشان طاعت
و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهد بتفضل از سر گناه ایشان درگذرد
و راه بهشتشان رساند بدان ای ابراهیم که اضلال را در معانی بسیار
استعمال کرده است بمعنی اضل او را هلاک گفته اند و اضلال چون بخدای
تعالی نسبت کنند بمعنی هلاک و عذاب بود یضل من یشاء و یضل الله
الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند ظالمانرا از آنجا که ظالمان گمراهند

واگر بمعنی گمراهی بودی بدان ای ابراهیم اینمعنی را که تو با خدا نسبت
میدهی حق تعالی اینمعنی را با غیر خود حواله کرده است چنانچه میفرماید که
ولقد اضل منکم جبلاً کثیرا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیاری
و با فرعون نیز اسناد کرده است که واضل فرعون قومه وما
هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه ایشان ننمود پس اگر حقیقت
بندگان را گمراه کردی اسناد با غیر خود نکردی ای ابراهیم این
معنی را که تو میگوئی خدا همه کافران را گمراه میکرد است این کفر محض است
حق تعالی میفرماید که یفتری الکذب الذین لا یؤمنون پس از ان
لازم بود تاویل نمودن آیا تیرا که درانجا اضافت اضلال با خدا است
یضل من یشاء ویهدی من یشاء یعنی خذلان کند خدا آنرا
که خواهد چون لطف را در کسی اثری نباشد و چون خدای تعالی بنده را
بواسطه اصرار کفر و عصیان خذلان کند ویرا با خود گذارد و چنانکه گوئی
اضلال کرده است و ضلالت خود از بنده باشد مدعی از ایه ختم الله
علی قلوبهم ایشنکه اضافت مهر بر دل و گوش و پوشش بر چشم خود
کرد بر سبیل تمثیل یعنی ایشان مقام کرده اند در کفر بمنزلت کسی اند
که گوئی حق تعالی با ایشان اینمعنی کرد تا نتوانند ایمان آوردن و هم
مانع

مانع نیست از ایمان واگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی بل طبع الله
علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو
لازم می آید که دعوت انبیاء قبیح بودی و بر حق تعالی لازم بودی که رسول را
اعلام نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نخواهند
آورد از آن سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم و مهر بر دلها و گوشهای
ایشان نهادم تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم آن هدایت
حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران را نیز حاصل است و قرآن
مجید ناطق است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما
کفورا یعنی ما هر دو راه را نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است
پس چون توان گفت که خدای تعالی هدایت نکرده هرون علیه اللعنه را
اگرچه بر طریق مخالف بود اما دراین مسئله او را یقین حاصل شده
بود از بحث حسنیه او را بسیار خوش آمد ابراهیم بن خالد گفت چگونه
دراین آید که ابراهیم با مشرکان گفت و در قرآن صریح واقع است
اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی میپرستید
آنچیز را که خود میتراشید وحال آنکه خدای تعالی خلق کرده شما را و عمل
شما را میداند حسنیه بخندید و گفت واله که شما را اعتقاد بقرآن نیست

ازانی

از این تاویل که موافق مدعای خود میکنید اکثر از مفسرین و تابعین
برانند که ما ما مصدریست تقدیر کلام آنست که الله خلقکم
و عملکم یعنی خدا خلق کرده شمار احسنیه گفت ای ابراهیم دلیل بطلان
کلام خدا تعالی است اتعبدون ما تنحتون بدانکه مورد این آیه
ملامت است و تقریعست یعنی می پرستید چیزیرا که بدست خود میتراشید
حقتعالی آفریده است شمارا و آنچه میتراشید آنرا یعنی چوب و اگر مراد آن
بودی که فعل و عمل شمارا خدا آفریده است این آیه عذر کافران بودی
و خدا عذر کافران را بدان عمل که میکردند و مناقضه جهت آنکه اول کلام الله
ملامت ایشان بودی و آخر کلام مدلل ایشان جمع بین النقیضین شد
و فحوای این خلاف نیست حقتعالی فرمود شمارا و آنچه می پرستید از بتان
و اصنام که خود میتراشید حقتعالی آفریده است بدانکه ما و ما تنحتون
میتوان بود که موصوله باشد و میتوان که نکره موصوفه باشد و ما و ما
تعملون موصوله باشد بمعنی الذی اگر حمل کنیم و آنچه مراد شماست مناقضه
باشد و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت عمل با ایشان کرده که
اگر فعل خدا بودی نسبت باضافت او به بنده نکردی و الحال فعل بنده را
باشد نه فعل خدا جهت آنکه عقلا و شرعا اضافت فعل و نسبت او

بفاعلش

بفاعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا میخواهد که کافر معصیت
کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد شما ملتزم اشیا شنیعه است
چرا که حقتعالی را فاعل و کفر و معاصی میدانید و میگوئید که بقضا و قدر اوست
از سخن شما لازم میآید که حقتعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب کند
کافر را جهت کفری که خود تقدیر کرده است چون خدای تعالی کافر کفر خلق کرده
باشد و قدرت بر ایمان نکرده باشد بعد از آن او را با آن عقوبت کند از برای
کفری که خود در او خلق کرده باشد او تقدیر فرموده این ظلم صریح بود چنان
باشد که سیاه حبشی را عقوبت کند و گوید که چرا رنگ تو سیاه است
بایستی که سفید بودی یا شخص بلند قامت را تعذیب کند و گوید چرا قامت
تو بلند است بایستی که کوتاه بودی یا آنکه کودکی را دست و پا بسته بند
و در آب اندازند چون جامه او تر شود او را از آب بیرون آرند و بزنند
که چرا جامه ات را تر کردی و امثال این ظلم صریح بود ای ابراهیم
خلق کفر در کافر و فسق در فاسق و ظلم در ظالم کرده باشد انقطاع
حجت انبیا و الزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی بکافر گوید که ایمان
بیاور بخدا آنکه مرا فرستاده ترا دعوت کنم بایمان کافر جواب نبی گوید
که باید در من خلق کند ایمان را و با من عطا فرماید تا من ایمان بیاورم

اگر نه چون در من کفر خلق کرده است چگونه تکلیف ایمان میکنی چون مرا
قدرت نیست پس نبی منقطع گردد و او را جواب نباشد عاجز ماند
ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدای تعالی خلق کرده باشد و باز او را بایمان
تکلیف کند تکلیف ما لا یطاق بود و این نزد عقلا شرعا قبیح بود
و این بدان ماند که با او میگوید که طیران کن در هوا و در قرآن مجید واقع
یرید الله لیخفف عنکم خلق الانسان ضعیفا نیز میفرماید
لا یکلف الله نفسا الا وسعها نیز میفرماید که یرید الله
بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال این بسیار است ای ابراهیم
خدا کفر در کافر بیافریند و بگوید کیف تکفرون خود خالق حق
و باطل باشد و گوید لم تلبسون الحق بالباطل و ایشان را از خود
دور کند و باز دارد و گوید لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم
اگر خلق کفر در کافر خدای تعالی کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله باشد
از برای آنکه خدا کفر در او خلق کرده و کفر میخواهد پس آنچه مراد الله بود
پس مطیع بود و نبی عاصی بود بر این تقدیر از برای آنکه کافر را بایمان
امر میکند و از کفر منع مینماید و حال آنکه خدا کفر در او خلق کرده است
نمیخواهد پس بزعم شما کافر مطیع بود و نبی عاصی ای ابراهیم بنا بر قول
شما لازم

شما لازم میآید عدم رضا بقضا و قدر خدای تعالی از برای آنکه باجماع رضا
بکفر حرام است و رضا بقضا و قدر خدای واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدای
تعالی باشد پس واجب باشد و این کفر است ای ابراهیم از این اعتقاد شما لازم
میاید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی از معاصی از برای آنکه
اگر زنا و لواط و دزدی و شرب خمر و خون ناحق جمیع معصیتها از خمر
و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها که واقع میشود باراده و قضا و قدر حق
باشد پس جایز نباشد که امام و حاکم شرع را که زجر و منع کند فاعل این را
و از آنچه مراد حق تعالی است از آن باز دارد و امر نماید بآنچه مراد خدا نباشد
و دیگر لازم میاید که الله تعالی مرید نقیضین باشد از برای آنکه معصیت
مراد اوست و خود تقدیر کرده و امر و نهی و زجر و منع نیز از معاصی
مراد اوست و او امر بزجر و حدود و تقدیرات کرده پس لازم جمع بین
النقیضین ای ابراهیم ابو الشعثا روایت میکند که دزدی را بمجلس
عبد الله عباس حاضر کردند و او امر کرد بقطع ید او یکی از حاضران مجلس
گفت نعوذ بالله من قضائه یعنی پناه میبرم بخدا از قضا عبد الله عباس برآشفت
و گفت لقولك اعظم کناه سخن تو عظیم تر از دزدی اوست و آن
شخص را از مجلس برخیزاند و بفرمود توبه دادند چون هرون این سخن را

از حسنیه بشنید و بی‌نهایت خوشش آمد که عبد الله عباس جد وی بود حسنیه
گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرق نباشد
نزد ما و آنکه در عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد و میان آنکه با ما
انواع ظلم و جور کرده باشد اگر نیک کننده و بدکننده فاعل مختار
نباشد بلا شک مدح و ذم ایشان بدیشان راجع نباشد پس چون
مدح و ذم که صفت فعل است بما راجع است باید نفس فعل با نیز
راجع باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ
جمله بی فائده و عبث باشد ای ابراهیم این مذهب ابلیس است که
گفت رب اغویتنی بدانکه شما که اهل جبر شدید و شما برای ابلیس
اقامت دلایل میکنید و این معتقدان بنی امیه و اتباع ایشان از علما
و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین
بدنیا فروختند شما نیز متابعت آن گروه مینمائید چون حسنیه سخن را
بدینجا رسانید ابراهیم بن خالد و علمای بغداد و اتباع ایشان
بیکبار بجوش شدند و فریاد برآوردند که ای کنیز چند در مذهب اهل
اسلام طعن کنی و نزدیک بود که قصد حسنیه کنند هرون برآشفت
و گفت ای ابراهیم شرم نداری از خدا کنیزی بدلایل و برهان

تکفیر شما

تکفیر شما میکند از وی عاجز شده اید و سر ما در زیر انداخته اید با وجود این
با وی خشونت مینمائید حسنیه گفت اگر مناظره و مباحثه ما موجب ملال خلیفه نشود
تا یکدفعه اقامت دلیل نمایم هرون گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود
نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصدها و دواعی ما
چون رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن و ستدن و حرکت
دست و مانند حرکت نبض و غیره فرق نباشد ای ابراهیم این بدیهیست که فرق
هست میان حرکت اختیاری و اضطراری و هر که فاعل بود حکم میکند برآنکه
ما قادریم در حرکات اختیاریه و قادر نیستیم بر پریدن و بآسمان رفتن چنانکه
شیخ بهلول با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرده و الزام آن نموده و گفت بدلیل
نیز ثابت میکنم که خر مراتب بهتر از تو و عاقل‌تر و فاضل‌تر است از آنجا
که بنده را مسلوب الاختیار میگوئید از برای آنکه اگر خر را یکبار بجوی صغیر برند
و بر جهند جهت آنکه بگذرد البته میگذرد و اگر یکبار بجوی کبیر برند که قادر نباشد و داند
بر گذشتن آن اگر بکشی از آنجا نگذرد پس خر فرق میکند میان آنچه قدرت برآن دارد و
آنچه قدرت برآن ندارد و قادر نیست و تو ابو حنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز قادری
و بر چه چیز قادر نیستی چون حسنیه این بگفت هرون و یحیی برمکی و ارکان
دولت بیکبار بخندیدند و ابراهیم از خجالت بمردن خود راضی شده بود دیگر

باره حسنه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد فعل الله تعالی باشد پس
صحیح نباشد انکه گوئی الله تعالی عفوّ و غفور و رحیم است از برای انکه
عفوّ و غفور و رحیم کاهی باشد که گناهی کرده باشد و بسبب گناه مستحق عذاب
شده باشد و عذاب نکند بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد و فعل
خدا باشد چگونه صحیح خواهد بود که گویند خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است
ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که مکلف در سرای تکلیف بنظر دلیل
حاصل کند بفعل خویشتن تا بتحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در قیامت
مستحق ثواب شود پس اگر خدا خواهد که چیزی در او آفریند توانا تا خدا
خواهد بنده بکسب خویشتن و فعل و اختیار خود مؤمن و مطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند
خدا را ان قضائی نباشد ای ابراهیم اگر دلایل عقلی زیاده ازین خواهی چندان
بگویم که شنونده را ملالت شود و از دلایل نقلی و از حدیث آنچه فریقین نقل
کرده اند در طریق شما نیز واقع آنست که عبد الله عمر روایت کند از رسول ص
که القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان
ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل
منهم یا رسول الله فالذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها
من الله کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امتند اگر بیمار شوند بپرسش

ایشان

ایشان نروید و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنید بر ایشان
سلام مکنید جمعی از صحابه پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان
کیستند حضرت فرمود که ایشان آنکسانند که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان
آن باشد که عمل از خداست و خدا در ازل نوشته که ایشان معاصی کنند و چنین
تقدیر فرموده و در قرآن مجید واقع است که ما اصابک من حسنة
فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هرچه میرسد بشما
از حسنه پس آن را از خدا دانید و آنچه میرسد بشما از سیئه پس از نفس شماست
و آنرا بخدا نسبت مکنید امثال این در قرآن بسیارست که الله تعالی حواله
سهو و کفر و معاصی بر بندگان فرموده و شیطان را فرموده لاغوینهم
اجمعین اگر فعل خداست که بفعل خود لعنت بر ابلیس کند وان علیکم
اللعنة الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم ع بودی گفتی ربنا ظلمنا
انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر
موسی ع بودی گفتی رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس ع بودی گفتی
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا
توبه بتنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان عاصی فعل او بودی
توبه چرا بایستی کردن ابراهیم مجال یافت گفت الحسنیه تو ابطال مذهب
خود نمودی چرا که باعتقاد تو جمیع انبیا معصوم اند و چون از ایشان جرم

و عصیان

ومعصیت واقع نشده چرا توبه و استغفار نمودند یحیی برمکی بخندید و گفت ای
ابراهیم بحث الاولی اولرا اثبات نمودی و منع دلایل و حجت او کردی
که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا میکنی اکثر خلق بخندیدند
حسنیه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق ادب نیست و دخل تو چه موقع است
و در این مسئله نیز جواب خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر
بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبری بودند که چون اسلام ظاهر شد
طریق جبر برطرف شد بعد از وفات حضرت رسول صلعم و شهادت امیرالمؤمنین
علی معاویه و یزید و باقی بنی امیه لعنهم در زمان خود احیای آن کردند در
اسلام و جبریان تابع ایشان شدند شما نیز متابعت میکنید ایشان را
ای ابراهیم بخدا سوگند که اهل بیت عظام و اصحاب کرام و بر این اعتقاد
نبودند و چون حسنیه سخن بدین جا رسانید فغان از جمیع خلایق بر آمد
جمله تحسین حسنیه میکردند ابراهیم گفت یا حسنیه اینها همه مسلم و ثابت است از آیات
قرآنی و خبرها چون اکثر از تابعین بر این بودند و چنین اعتقاد نموده‌اند که بنده
مسلوب الاختیار است و تجویز نکرده‌اند که بنده شریک الله تعالی باشد و از این
شرک لازم آید حسنیه گفت ای ابراهیم چگونه اشتراک لازم آید و حال آنکه
الله تعالی قادر است بر قهر او و اعدام او و مثلا اگر سلطانی والی گرداند
شخصی را در بعضی بلاد و آن والی در آن بلاد ظلم کند و غارت کند مسلمانان
را سلطان

را سلطان متمکن باشد که آنچه او بغیر حق گرفته باشد باز ستاند و او را بقتل
رساند چگونه لازم آید شرک او با سلطان و چون توان گفت که او شریک
سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم
و جمیع دلایل عقلی را معطل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده میانگاری
که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده لهذا ای ابراهیم اعتراض کردی در باب
عصمت انبیا و اوصیای ایشان بدانکه اعتقاد من چنان است که جمله
معصوم‌اند و مطهرند از جمیع معاصی و واجبست که جمیع انبیا و اوصیا معصوم
باشند از گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت و وصایت
زیرا که ایشان امنای سر خدایند چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان
از رذل موجودات و ابعد مخلوقات از جناب کبریائی دور شود پس باید که
شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطانی
صادر شود باید که نبی و امام و آبا و امهات پاک باشند از زناآت و
در رذالات مثل آنکه دلاک و حجام و سرگین کش نباشند و باید که نبی پاک
باشد و امام متصف نباشد بصفات ذمیمه مثل حقد و جهل و حسد
و بخل و حرص و معلول و ناقص و مبتلا نباشد ببرص و جذام و کنگ نباشد از
جمیع نقایص مطهر و منزه باشد کذاب و عاشق پیشه نباشد ای ابراهیم
بدانکه واجبست امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اقدم

اهل زمان از جمیع خلق مستغنی باشد اعلم و منصوص علیه من عند الله و من
عند الرسول تعیین شده باشد بدانکه بر امامی که رغبت بود وی امامت را
نشاید امام باید که منصوب از خدا و رسول بود تا خلق در متابعت او مکروه
نباشند و باید که امام معصوم باشد چرا که غیر معصوم میتواند که ظالم بود حضرت
پروردگار جل و علا میفرماید لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن
بدینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید افتاد چرا که وی دعوی خلافت
میکرد و بغیر از این صفات یکی در وی موجود نبود و یحیی بن خالد برمکی دریافت
روی با براهیم کرد گفت ای ابراهیم گویا که حیات از تو مفارقت کرده
چرا از این کرسی بزیر نیائی و مذهب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم از
اطراف و جوانب کنایه شنید گفت ای حسنیه چگوئی در این آیه که صریحست
در قرآن که خدای تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن انت
و زوجك الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا
هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ای حسنیه بلاشك ایشان
از آن درخت خوردند و از ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم
بدانکه نهی نمود خدای تعالی آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود
زیرا که نهی تحریم آن باشد که بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب
آخرت باشد و نهی تنزیه آن باشد که بارتکاب از فائده و مصلحتی
که در آن

که در آن باشد از خود فوت کرده باشند اما بر آن مستحق ملامت دنیا و عذاب
آخرت نباشند پس اگر آدم ع ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیادتی
الطاف و ثواب شدی چون نکرد مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت اگر چنین
بودی وی از ظالمان نبودی حق تعالی میفرماید که فتکونا من الظالمین
حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شئ در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیزی بود نه در جای خود پس کردن چیزی در جای ناکردن و ناکردن چیزی
در جای کردن وضع شئ در غیر محل باشد پس سنتی که ترکش کنند وضع شئ
در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی شدن و از آن اجتناب ناکردن
همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته و لم تظلم منه
شیئا یعنی از آن میوه که هر سال می آورد هیچ کم نکرد پس معنی من الظالمین
این باشد که از آن کسان باشند که حظ نفس خود از ثواب کم گردانیدن
ابراهیم گفت ای حسنیه آدم و حوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا و ان
لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین چون تو میگوئی که
ایشان ترک مندوبی کردند و گناه نبود حسنیه گفت ای ابراهیم ایشان
اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود و بخشش خواستند و آمرزش طلبیدند
از حق تعالی دلالت نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان ثواب و فوت

منفعت که از ایشان نشد و رحمت و غفران طلب کردند عبادت
که بدان مستحق ثواب خدا گردند این دلیل بود بر آنکه ایشان گناه کردند و رسول
فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی که من
در هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم و رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر
طاعت انبیاء و اولیا آن است که طاعت بسیار خود را اندک دیده و
اندک ترک اولی را گناه عظیم شمرند اگرچه از ایشان هیچ گناه در وجود
نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم خوانند پس اعتراف ایشان
بظلم و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حنیفه
چون چنین است آدم را عاصی و غاوی نشاید خواند و خدای تعالی میفرماید
که وعصی ادم ربه فغوی حنیفه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر آیات
قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت او ماوّل است و بظاهر آن حکم نتوان
کرد و بدانکه عصیان مخالفت است چنانکه در واجبات باشد در مندوبات
نیز باشد و در آداب نیز باشد و اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت
و عقاب نباشد و غوایت در آیه بمعنی خیبت و بی بهره ماندن است
یعنی مخالفت کرد که ما وی را بترک آن فرموده ایم و از ثواب آنچه بدان
داده بودیم بی بهره ماند آنرا ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار
آمده ابراهیم گفت ای حنیفه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را
برهنه کرده

برهنه کرده از بهشت بیرون کردند بزمین فرستادند حنیفه گفت ای ابراهیم
آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید که انی جاعل
فی الارض خلیفة و اگر آدم از آن درخت تناول نکردی وی را از بهشت
بیرون نکردی و بزمین نفرستادی از برای خدمت زمین پس بیرون
کرد از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب رنجی باشد
که بغیری رسانند بر سبیل استخفاف و اهانت بیرون کردن آدم بنا بر مصلحت
بود چنانکه درویشی و رنجوری را از جهت مصلحت میدهند نه بر سبیل عذاب ابراهیم
گفت ای حنیفه چگوئی در باب نوح علیه السلام که وی دعا کرد تا حق تعالی قوم وی را
هلاک کند چون حق تعالی قوم نوح را هلاک کرد بغرق و طوفان نوح پشیمان شد
از آن دعا کردن پانصد سال بر آن دعا کردن میگریست بعد از گریه کردن
بسیار نام وی را نوح کردند پیشتر از آن نام وی عبد الله علی بود حنیفه
که این حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم این حکایت بر خلاف قرآن است
که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا قوم بعد از این
پانصد سال غرق شدند و وی نوح بود کذب اول ثابت شد اما
آنکه گفتی نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست قوم نوح
اگر مسلمان بودند نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است

که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد وچندین هزار مسلمان هلاک شوند
اگر کافر بودند نشاید نوح ندامت خورد بر هلاک دشمنان خدا و رسول خدای
تعالی در حق او واولادش فرموده که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل
ابراهیم حنیفیه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باین مزخرفات ثابت
نمیشود ومن این مهملات را بسیار شنیده ام از غیر تو بدانکه بنی امیه و
اتباع ایشان بلکه آنهائیکه قبل از ایشان متصدی امر خلافت وامامت
شده بودند بظلم وتعدی با آنکه ایشانرا از هیچ ممر استحقاق آن نبود
اکثر اوقات از ایشان ظلمها وفسقها بظهور میامد از مسائل دینیه و
احکام فرقانی عاجز بودند این فعل عمر بود وبعضی اوقات جنب امامت
خلایق میکردند باز قطع نماز کرده اظهار جنابت میکردند وبعضی اوقات
مست ومدهوش امامت کرده نماز صبح را چهار رکعت میکردند ومثل این
افعال که اگر جمیع قبایح ایشانرا تعداد نمایم موجب ملالت خلیفه گردد
چون بعضی از اهل بیت با جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشانرا نصیحت وملامت میکردند واکثر خلایق ایشانرا سرزنش
مینمودند از برای دفع ملالت از خود واتباع خود اینهمه کفر و زندقه را
بخدا ورسول نسبت کردند وجمیع انبیا را که معصوم ومطهرند بمکر ومعصیت
وذلت وخطای متهم کردند وظاهر قرآن عمل کرده وبر صحت تاویل

فاسد

فاسد حدیث وضع کردند وعقل را بمیزان نقل کردند جمیع آیات قرآنی را
بر طبق احادیث موضوعه تاویل کردند چون مردم مهارت در فقه نداشتند
میان طلب علم نمیکردید وبتقلید یا بمثل القیاس رو میکردید وقوت تمیز نداشتند
میان طبع وهوا ومیان عقل ورضای خدا بترغیب جاه بیمداد وحکومت و
اعتبار پنج روزه ثواب ابدی وعقاب سرمدی در نظر نیاوردند وبعد از
رسول بصد سال ودویست سال مذاهب وضع کردند ومقلدان بنای
دین وملت بر آنشود نهادند بر طریق انصاف در تتبع وطلب سعی ننمودند
بدین قدر قناعت کردند انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم
مهتدون تا حق تعالی در جواب ایشان وشما نیز گفت انتم وآباؤکم
فی ضلال مبین بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند واز سر انصاف تفحص
حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست وچه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال
وبنظر شافی وعقل کافی طریق اختیار کنند مع هذا هر یکی دعوی انا مع الحق
میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که حق
جز یکی نباشد از این مذاهب ودلیل بدین اشارتیست از صاحب
شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلعم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین
فرقة واحدة منها ناجية والباقی فی النار یعنی پیغمبر صلعم فرمود

زود

زود باشد که امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یکی ناجی و باقی
در آتش جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله آن فرقهٔ ناجیه کدامند فرمود
آنچه من بر آنم و اهلبیت من بر آنند در این اثنا فرمود که مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق بدان
ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این حدیث متفقند و جمیع اهل بیت
من و اصحاب رسول صلعم معتزلی بودند حنفی نه شافعی نه مالکی نه حنبلی لا شک
که فرقهٔ واحده آن طایفه اند که رسول الله و اهل بیت او بند جهة آنکه
در مسائل اصول معتقدات ایشان ما بین جمیع مذاهبست و هیچ فرقه از
این فرقه جزم نمیتوانند کرد که ناجیند الا این طایفه که پیرو اهل بیت اند
بدان ای ابراهیم که مرا از قتل و قمع شما باکی نیست و خائف نیم و حیات
پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم امروز
صریح تر و روشن تر بیان میکنم که بر خلیفهٔ زمان ظاهر کرد و از این که شما گویید
و بیشتر از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر
بتقدیر و اراده الهیست بنده را اختیاری نیست میخواهید که اصلاح قبایح
اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل رسول رسول صلعم کردند چون غصب امامت
و خلافت و غصب فدک و ایذاء حضرت خیر النساء و ایذاء صحابهٔ کبار

و زهر دادن

و زهر دادن جگر گوشهٔ رسول امام حسن ع و قتل سید شباب اهل الجنة
حسین ع و اولاد و احفاد آن حضرت و باز گرفتن حصهٔ خمس اولاد
رسول خدا صلعم و محاربت با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج
ابی ذر غفاری و ایذاء عبد الله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار
یاسر و چندین از صحابه کبار و منجنیق بر خانهٔ کعبه انداختن و کعبه را خراب
کردن و قتل مسلمانان در مدینهٔ رسول کردن و چندین هزار مؤمن را که از
محبت اهل بیت رسول صلعم در اطراف و اکناف بقتل رسانیدند و چندین
هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع آمده که زبان ایشان
از تعداد و احصاء آن قاصر است از این جهة اصحاب کبار و محبان
و شیعیان اهل بیت رسول و مخصوصان و تابعان که بصفت ایمان
موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند بلعن خفی و جلی نوازش
میفرمودند بر افعال قبیحهٔ ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف
از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی مینمودند ایشان برای دفع ملامت
از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه
و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و بدع ایشان
این معتقد است و بدعتها وضع نمودند گفتند که بنده فاعل فعل خود
نیست جمله فعل الله تعالی است و خدا چنین خواست و این چنین تقدیر

کرده

کرده در ازل از این سبب اسناد معاصی بر انبیا کرده اند

و معصوم را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم

ساختند و شما نیز پیروی نمودید و بنمایید اگر کسی گوید عصمت در

انبیا که نبوت بود در امامت نیز شرط است بدلایل عقلی و بمقتضای

آیه اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی

جاعلك للناس اماما قال ومن ذریتی قال

لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی ابراهیم را گفت که من ترا

امام مردمان میگردانم ابراهیم دعا کرد و گفت از ذریت من

هر که لایق امامت باشد امام گردان الله تعالی از امام نفی ظلم نمود

و ظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر هر که این هر دو ظلم

از او منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود

بمقتضای ان الشرك لظلم عظیم مشرك توبه کننده لایق منصب

و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود وی را رافضی

خوانید و قتل وی را واجب دانید پیروی علمای سنت معاویه را

و خود را پیروی سنت پیغمبر و اسم نسبی اشتهار داده اید جمیع انبیا

را در ورطه فساد در میاورید و اگر کسی را این اعتقاد نبود تکفیر وی

میکنید چون حسنیه را آتش محبت مشتعل شده بر مسند فصاحت و بلاغت

نشسته بود

نشسته بود لا ینقطع در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت اهل اقامه

دلیل مینمود هرون و ابراهیم و برا لرزه بر اعضا افتاده از قبایح و اعمال

ناشایسته خود شرمنده همگی سر در زیر افکنده متحیر بودند علی را قوت نطق

و یارای سؤال و جواب نبود ابراهیم گفت ای حسنیه عنان اختیار از دست داده

مرکب تشنیع و تعریض در میدان وقاحت و قباحت و فضیحت میرانی و صحابه

و تابعین را طعن و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول بر همه لازم

و متحتم است در این کسی را با تو نزاعی نیست فاما مودت و محبت اصحاب کبار

و خلفای عالیمقدار نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجب است در

خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابی بکر که حضرت باری تعالی در آیه

غار او را صاحب رسول خوانده و او را از آن فضایل حاصلست حسنیه گفت

بخدا ای ابراهیم که ابی بکر را از آیه غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نشده بلکه

آن آیه موجب کفر و فضیحت ویست ای ابراهیم بیان کن که در آیه غار ابی بکر

را چه فضیلت ثابت است ابراهیم گفت خدا میفرماید الا تنصروه فقد

نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار

اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله

سکینته علیه وایده بجنود لم تروها اول آنکه همراهی وی با رسول

که اگر کسی را از وی دوست تر داشتی آنکس را بردی تا انیس و جلیس وی بودی
دویم آنکه حق تعالی وی را صاحب رسول خواند سیم آنکه خدا و رسول او را محزون
نتوانستند دید از برای دفع حزن و خوف و بیم وی گفت لا تحزن
یعنی غمگین مباش چهارم آنکه ان الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خدا
با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول و ابی بکر بود الحسنیه در این آیه
که فضایل ابی بکر از او حاصلست چگونه حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب
بشنو بدانکه این فضایلیست که بدینها چشم عوام را میپوشند آنها را که دیده
بصیرت و عقل کامل بود از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت
نگویند و بر خاندان عصمت مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان
کردی رسول صلعم ابی بکر را از برای آن با خود برد که او را از همه کس
دوست تر داشت و الله غلط گفتی آنها که این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند
ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول آمد و گفت کفار امشب بقصد قتل تو خواهند
آمد باید که امر کنی امشب هیچ یک از اصحاب تو از خانه بیرون نیایند
و امر الهی چنانست که علی بن ابی طالب ع که برادر بجان برابر توست
بر جای خود بخوابانی کسیکه جان خود را از برای تو فدا میکند اوست و خود
متوجه بغلان غار شو با شرایط چند که مشهورست چون شب نزدیک شد
رسول خدا

رسول خدا اصحاب را طلبیده امر کرد که امشب هیچ یک از اصحاب و احباب
من باید که از خانه بیرون نیاید که خدا را در این مصلحتیست جمله متوجه
خانهها شدند بعد از آن برادر خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ
یافت تو بر جای من بخوابی تا من از شر کفار فارغ و محروس بوده از شهر مدینه
فرار نمایم و بغلان غار بروم این سخن اصلا بر حضرت امیر المؤمنین علی ع
گران نیامد و از روی محبت و اخلاص عرض کرد هزار جان من فدای امر
الهی باد بتخصیص در آنکه نفس رسول محفوظ ماند با وجود صغر سن خائف
و هراسان نشد حضرت رسول او را در بغل گرفت و روی او را ببوسید
و گریه بسیار کرد و فرمود یا علی ترا بخدا سپردم و وی را بجای خود بخوابانید
و برفت چون پاره راه برفت دید که شخصی از برابر آنحضرت می آید حضرت
توقف فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است فرمود ای ابا بکر من
حکم خدا را بشما رسانیدم که امشب از خانههای خود بیرون نیایید چرا مخالفت
حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو ترسان و هراسان بود نتوانستم
که در خانه خود قرار گیرم پیغمبر متحیر بماند بوجه آنکه حکم الهی بود که کسی را با خود
بغار برد در ساعت جبرئیل رسید و گفت یا رسول الله بخدا که اگر او را بگذاری
از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر بالضروره او را با خود برد که

مبادا بدست کفار گرفتار شود و این موجب رسوائی رسول خدا شود
و دیگر بدان که حضرت پروردگار نفاق ابی بکر و یاران‌اش را بر رسول
خبر داده از آنچه بعد از رسول واقع میشود نسبت با اهل بیت ع و چون پیغمبر
از وی ایمن نبود او را با خود برد ویقولون بافواههم ما لیس فی
قلوبهم چندان آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم
رسول ص مستغنی بود از جلیس و انیس و انس او با حضرت پروردگار بود
جبرئیل ع انیس و جلیس وی بود بجنود لم تروها شاهد این حال است
ای ابراهیم آنکه گفته خدا وی را صاحب رسول خوانده بمجرد صحبت او را
هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود در آن صحبت هیچ دفع مضرتی از رسول
نکرد و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ رهگذر اعانت رسول
نتوانست و کافر را مصاحب مؤمن خوانده چنانکه میفرماید قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة
ثم سواک رجلا دیگر آنکه زن نوح ع کافره بود و صاحبه نوح بود هم چنین
زن لوط نیز چنین بود و خر را نیز چنین خوانده اند و این در میان عرب مثل
شده که بئس الصاحب الحمار یعنی بد مصاحبی است خر و سگ اصحاب کهف
نیز صاحب ایشان و در غار نیز ابی بکر را از این چه حاصل شده باشد که با دل
پر از

پر از نفاق با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت ستم کلا تحزن را
شمردی یعنی پیغمبر ص از غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای
ابراهیم حزن ابی بکر در آن حال که با رسول ص بود از غایت خوف و بددلی و خباثت
بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نگفت حسنیه گفت اگر حزن و خوف
ابی بکر طاعت بود پس حضرت رسالت او را از طاعت منع کرده باشد و از
حزن منع فرموده نعوذ بالله از این اعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع
کند پس اگر حزن او از معصیت بود و خوف و بیم او از سستی اعتقاد و عدم
ایمان او بخدا و رسول بود پس او را با معصیت از این همراهی چه حاصل بوده باشد
پیغمبر ص طالب طاعت است نه معصیت مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای
ابراهیم حزن ابی بکر دلالت بر قلت صبر و عدم رضای او بالقضا و قدر حق تعالی و عدم
رضای او بصحبت رسول ص و ثابت است که او را اعتماد بر قول رسول نبوده چرا که در محل
رفتن بجانب غار رسول ص او را اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار شده ام اما
محروس و محفوظ خواهیم بود از شر اعادی و دیگر بقول شما که میگوئید ابی بکر انیس و جلیس
رسول ص بود و پیغمبر او را از غایت محبت بغار برد پس چون بود که ابی بکر نمیدانست
که پیغمبر ص بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفته که آن جزع و فزع نمود نزدیک بود
که پیغمبر را رسوا کند بلکه غرضش از فریاد و جزع نمودن آن بود که کفار مطلع شوند

غایتش آنکه امر الهی بود حق تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابوبکر را
به پیغمبر ایمان بودی خدا نگذاشتی که مار بر پای وی زدی و او را نگاه داشتی چنانکه
پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار با آنکه آمدند جمع کثیری برگرد غار رسانیدند
با وجود این حق تعالی وی را از شر اعادی نگاه داشت ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی
که رسول با ابوبکر فرمود که ان الله معنا یعنی خدا حافظ ماست غرض رسول
این بود که حافظ و ناصر من است بتقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن تصریح فرموده ما یکون من
نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی
من ذالك ولا اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم که خدا میفرماید نباشد
از راز گوینده سه کس مگر آنکه خدا چهارم ایشانست و نیست گوینده
پنج کس مگر آنکه ششم ایشان خداست و نه کمتر از این و نه بیشتر از این که خدا
با ایشانست و این آیه شامل حال جمیع کفار و یهود و ترسا و مومن و غیرهم
هست پس ابوبکر را و محبان وی را از این چه حاصل ای ابراهیم مثلا شخص را
حیوانی باشد مثل اسب یا استر یا خر و از خوف دزدان و حرامیان پناه
بخانه یا بوادی برد و بگوید که خدا با ماست و ما را نگاه خواهد داشت در این
منزل یا در این وادی یعنی مراد حیوانی که منست آیا آن حیوان را چه فضیلت
حاصل شود

حاصل شود چون حسینیه سخن بدینجا رسانید هرون بسیار بخندید با آنکه او در تعصب بسیار
بود و با اهل بیت در مقام عداوت و نفاق بود حق تعالی او را بر حسینیه چنان
مهربان کرده بود که اگر از طعن طاعن نبودی یا منصب خلافت و تکبر مانع نبودی
برخواستی برگرد حسینیه بگردیدی و دست وی ببوسیدی دیگر مرتبه حسینیه گفت
ای ابراهیم متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار بیشمار است از
همه رسواتر و بی بهره تر بودن از ایمان این آیه است فانزل الله سکینته
علیه این ضمیر راجع است بحضرت رسالت که ضمیر واحد مذکور مجرور است و این
دال است بر آنکه انزال سکینه برابی بکر نشده او را از این بی نصیبست و اگر بر او
انزال سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما والله که این
دال است بر کفر و عدم ایمان ابی بکر جهت آنکه حق تعالی در هر موضع اخبار فرموده
در قرآن که بر حضرت رسول ص انزال سکینه نموده اول در این آیه که گذشت در غار
و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شد ابوبکر و عمر و عثمان و
بسیاری از صحابه گریختند و رسول را در میان کفار گذاشتند الا حضرت
امیر المومنین ع و هفتاد و نه کس دیگر از صحابه و انصار رسول ص که فرار ننمودند
و در ملازمت امیر المومنین ع پای همت و مردانگی در میدان قتال و جدال
محکم کرده بودند و از سر جان گذشته و غزاوت بتقدیم رسانیده و خدای

ثم فرمود که لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما
رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین
ای ابراهیم چون روز حنین شد با حضرت رسول مؤمنان همراه بودند انزال
سکینه بر رسول و بر مؤمنان شد و در غار غیر از ابی بکر دیگری همراه
نبود از مؤمنان فرمود فانزل الله سکینته علیه و ابوبکر را ذکر
نفرمود اگر فی الحقیقه ابوبکر را ایمان بودی بخدا و رسول بایستی که
بجای ضمیر تثنیه بودی علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن و تزلزل وی
در غار مطلق معصیت بوده باشد و عدم سکینه مقوی آن پس او را
از آیه غار هیچ نصیبی نبوده باشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است و این
نوع فضیلتی را که از او کفر ثابت میشود و دیگر فضایل که نقل میکنید
در رشته کشیده بلباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهید و احادیث
موضوعه را در زبان خلایق انداخته اید و فضیلت جمع فساق و فجار
بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنید و علی ابن ابی طالب
که جان فدای رسول ص کرده بود و بجای آنحضرت خواب کرده تا کفار
وی را بجای رسول بقتل رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد
بجمیع

بجمیع ملائکه آسمان و زمین من هر دو نفر از شما را برادری دادم هیچیک
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند هیچیک از ملک جواب
نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید علی بن ابی طالب را که جان خود
فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه گروه گروه بامر رب العزة فرود
می آمدند و زیارت علی بن ابیطالب ع میکردند و صلوات بروی میفرستادند
و بروی دعا میکردند امر الهی شد که جبرئیل و میکائیل بر بالای سر و پایین پای
علی بن ابیطالب ساکن شوند و آنحضرت را از شر کفار و قصد اعادی
حفظ نمایند و این آیه در آن شب در حق علی نازل شد که ومن الناس
من یشری نفسه الخ که در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر شما
مکتوب چرا اظهار این نمیکنید این فضایل را بیان و عیان نمیسازید
و چون در شب غار امیر المؤمنین ع بر جای پیغمبر خوابید و جان فدای
رسول کرد و بجان خود مضایقه نکرد در فراش او و قایم مقام
بر اهل و عیال او بود و جمیع کثیر را از اهل حرم و اسباب ایشان
از شتر و گوسفند تنها از مکه بیرون آورد و بمدینه رسانید و گروه گروه
بقصد قتل وی و غارت بر سر راه ایشان آمدند و هیچکس را یارای
آن نبود که رشته تابی از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت

بمدینه

بمدینه برسول خدا رسانید اگر کسی را مهاجر گویند فضایل مهاجر توان

پس چون علی در فراش رسول قائم مقام اهل عیال رسول را رسانید

بمدینه و برسانیدن سورهٔ برائت بکفار بحکم الهی او بود چون قائم مقام

ای ابراهیم بدانکه ابو بکر با رسول الله در غار بود و از غار با رسول

توجه نمود و صحیح نیست که گویند او مهاجر است جهة آنکه الله تعالی فرموده

که و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه

الموت فقد وقع اجره علی الله بدانکه هجرت رسول الله بحضرت

الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت رسول و هر کس که هجرت کند برسول باید

که هجرت او بعد از هجرت رسول بود از هجرت او و چون ابو بکر با رسول الله از

مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول الله بود در هجرت او بالله

از برای آنکه ابو بکر نوکر و ملازم و متعبد بود برسول خدا و رسول واسطه بود در میان

او و الله تعالی و رسول متعبد بود با الله تعالی بی واسطه و چون ابو بکر متعبد بود

برسول الله پس جایز نیست که شریک رسول الله بوده باشد در هجرت و هجرت

برسول متحقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از او هجرت نموده

باشد یا با او صادق نیست که گویند او مهاجر است گویند که چون حسنیه

سخن بدینجا رسانید هرون وزیر خود یحیی را طلب نمود گفت ای یحیی حسنیه

هیچ تقصیر

هیچ تقصیر نکرد و در دلیل گفتن بر امامت ابن عم ای یحیی اگر حسنیه بر طریق ما بودی

هر آینه وی را بجای خود می آوردم یحیی گفت یا امیر المؤمنین او بهر طریق که باشد

در خور انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن هرون گفت قرآن معجزه محمد است

و معجزه محمد محدث است محدث چگونه تواند بود که معجزه وی قدیم باشد اگر گویند که قدیم ما بین

الدفتین است این هم غلط است بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت است و کتابت

که کتابت محدث است و اگر گویند حرف و صوت است این هم محال است که حرف و صوت

قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخر است و بعضی سابق بر بعضی هر یکی

بزمان متناهی و محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که آن معنی است

که از مکتوب و از حرف و صوت مستفاد و مفهوم میشود آن معنی یا امر است

یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ چنانکه گفتیم محال است

معد و مر اخباری وعده کردن و وعید نمودن از چیزی و بچیزی فرمودن و از

چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید فلیأتوا بحدیث مثله مراد از

حدیث قرآن است که حدیث در مقابل قدیم است که هر چه حدیث باشد قدیم نتواند

بود و همچنین حق تعالی میفرماید ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث مراد از

ذکر قرآن است بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون که محدث

در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار

و جمع

وجمیع کفار و ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حسنیه اقامه دلیل
نمود و ابراهیم نظام سر بزیر افکنده بود حسنیه گفت ای ابراهیم دیگر گفتی که
خدا قبل از مخلوقات امر بود و ناهی و میگفت یا ایها الذین امنوا
و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی ان یؤذن لکم ای ابراهیم شخصی
در خانه تنها بنشیند و گوید که ای سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل بخیر و
ای مقبول بنشین شخصی از او پرسید که کرا میخواهی و با که سخن میگوئی گوید که من
در خاطر دارم که سی سال دیگر غلام چند بخرم و ایشان را سالم و غانم و مقبول
و قابل نام خواهم کرد ایشانرا طلبیدم و با ایشان سخن میگویم هر کس عاقل باشد
چنین کسی را که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد
کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که آنچه بسفها و مجانین
منسوب باشد بواهب مدعا چند که شما را باشد نسبت کنید پس هارون الرشید فرمود
که طبق زر بیاورند و بر سر حسنیه نثار کردند جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت
که در آن انجمن حاضر بودند حسنیه را تحسین نمودند و اکثر سلاطین زمان که
از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه حاضر بودند اکثر را داغ محبت اهل بیت
بر جبین نشست و حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت شد غالبش از بنی
عباس ملاحظه کرده اظهار طریق خود نتوانستند کرد و جمله دعای حسنیه میکردند
یکی از

یکی از فصاحت و بلاغت او متحیر مانده بودند اکثر علمای اشاعره از شرمندگی
سر در پیش افکنده بودند و ابراهیم نظام بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته
بود که حسنیه گفت ای ابراهیم امروز تو اعلم و افضل علمای این عصری و من
کنیزک بی اعتبار که مرا از میانه کفار گرفته باسیری آورده اند و خواجه من مرا
بچند درهم ناصره خریده مرا اشعار و خنده آنها را اهل اسلام تعلیم نموده
بشرف دین مشرف شده و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیده
بصیرت گشوده پیغمبر و امام خود را شناختم مرا شبهه چند در خاطر است که
بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر طریق ستیزه و امتحان از تو سؤال میکنم
باید که این مشکلات مرا از نفس من زایل کنی یا واجب شود که مدح
تو گویم با آنچه مقدور شود و بعد الیوم در ملازمت تو گذرانم بدان ای ابراهیم
که چون فرزندان ما در متولد میشود نه جهود و نه ترسا است نه مسلم نه مشرک
نه شیعه نه سنی پدر و مادر او معلم و استاد او را مسلمان یا کافر یا
جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب و هر که
او را اعتقاد باطل بود یکی از این دو حالت است یا آنکه اعتقاد خود را
حق تصور کند بدان محکم باشد و بدان میرود یا آنکه داند که اعتقاد او
باطل است و تلبیس کند و حق بپوشاند و مردم را بدان فریفته این
هر دو صنف در دوزخ باشند ای ابراهیم بگو که هیچیک از آدمیان به تحقیق

احدیث رسند یا نه واگر رسند از راه هدایت وعطای حضرت باشد

یا از راه کتب حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمیداد

حسنیه گفت ای ابراهیم چون تو اعلم علمای زمانی جواب نمیگوئی اشکال

خود را از که تحقیق نمایم ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود سر برآورد که ای حسنیه

سؤال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه از روی تعنت وتشنیع وتعریض است از

هرچه میخواهی سؤال کن حسنیه گفت میدانید که بسیاری از احادیث شنیده

ام وتفاسیر مطالعه کرده ام که نقل از امیر المومنین علی بن ابی طالب وامام حسن

وامام حسین وسلمان وابی ذر ومقداد و ذراین ولا بعضی از مردمان

بر خلاف آن میگویند وشما نیز مخالف ایشانید آنهارا باطل میدانید

وهر که بدان عمل نماید تکفیر وی میکنند واکثر نقلهای شما از معاویه

وعمرو عاص وانس مالک وعایشه ومثل ایشان است بدرستیکه در دست

مردمان حق هست وباطل هست وراست هست ودروغ هست وناسخ

هست ومنسوخ دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت

با من بگو که ازین دو گروه کدام یک دروغ گفتند وبر پیغمبر افترا کردند

احادیث موضوعه ساختند تاویل نمودند وحال آنکه صاحب شریعت

میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست

گفته ایشان چه کسانند فرمود که اول مردیست منافق اظهار میکند

ایمان را

ایمان را وتن بمسلمانی داده از خدا نترسد وهیچ باک ندارد از دروغ

گفتن بخدا ورسول اگر مسلمانان بدانند که او منافق است وبعمدا دروغ

میگوید بر پیغمبر خدا از او قبول نکنید وسخن او را باور ندارید لکن مردمان

گویند او در صحبت پیغمبر بوده آنحضرت را دیده از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را

قبول کنند واعتبار نمایند وحال او را ندانند بر نفاق او مطلع نشوند چنانچه

حضرت پروردگار میفرماید وصفت میکند منافق را که اذا رایتهم

تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون ببینی ای

محمد ایشان را یعنی منافقان را خوش آید ترا غلیظی جسمهای ایشان واگر

سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر ایشان را نشناخت

دیگران چون شناسند ای ابراهیم چون ایشان را نشناختند وقبول کردند

سخنهای ایشان را بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند ودنیا را بر ایشان

دادند بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان دنیا اند الا کسی که خدا نگاه دارد

او را پس این بود یک قسم از آن چهار که گذشت قسم دوم از آنها که

حدیث بمردم میرسانند مردی باشد سخن از رسول خدا شنیده باشد ویاد نداشته

باشد پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو ونسیان از غیر معصوم متصور است

آن شخص عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نگفته این حدیث غلط در دست او است

بگوید

میکوید من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان بدانستندی که
اینحدیث غلطست از وی قبول نکردندی و اگر آن راوی نیز بدانستی
که آن غلطست هر آینه آنرا بیان نکردی بدان ای ابراهیم قسم سیم از
آنها که حدیث روایت کرده اند مردی باشد از ایشان که سخن از رسول خدا
شنیده باشد از چیزی که نهی کرد و بعد از ان امر کرد بآن و او حاضر نبود پس
شنیده و یاد گرفته منسوخ را نشنیده و نمیداند ناسخ را اگر آن شخص بدانستی
که اینحدیث منسوخست روایت نکردی اگر مسلمانان بدانستندی
که اینحدیث منسوخست از وی قبول نکردندی ای ابراهیم بدانکه چهارم
از آنها که حدیث روایت کنند مردی باشد دروغ نگوید بر رسول خدا از
ترس و تعظیم رسول خدا صلعم هیچ سهو و غلط نکرده باشد و در انچه شنیده باشد
که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان همچنان روایت کرده باشد
و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس بناسخ عمل کرده باشد و منسوخ را
انداخته باشد بدرستیکه در قرآن ناسخ و منسوخ خاص و عام و محکم
و متشابه هست حضرت پروردگار میفرماید که ما اتاکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا پس آنکسی که مشتبه شد براو ندانست
که مراد خدا و رسول چیست آیا چکند پس بگو ای ابراهیم بنابر اقوال
کدام

کدام طایفه باید دسخن کدام طایفه باید نماید و سخن کدام طایفه عمل باید کرد
آنهائیکه حقتعالی برپاکی ایشان گواهی داده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا با وجود طهارت عصمت
از اول عمر تا آخر محرم و همدم رسول خدا و صاحب راز خیر البشر بودند لهذا
بروایت ایشان عمل کردند اولیست یا از غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه
همه اصحاب رسول را یارای سؤال کردن از رسول نبود و تحقیق و تفتیش و
تجسس هر چیزی نمیتوانستند نمود از برای آنکه اکثر صحابه را هیچ قوت سؤال
نبود چرا که حقتعالی ایشان را منع کرده از سؤال چنانچه فرموده یا ایها الذین
امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی آنهائیکه ایمان
آورده سؤال میکنید از چیزهائیکه اگر سؤال کنید چیزی ظاهر شود که شما را بد باشد چون
آیه نازل شد ترک کردند و همیشه اصحاب در این آرزو بودند که اعرابی بیاید
یا سایلی سؤال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من جعفر بن محمد روایت
کرد و من از وی شنیده ام که او از جد خود علی بن الحسین روایت میکرد و او
از پدر بزرگوار خود اباعبدالله الحسین و او از پدر بزرگوار عالی مقدار خود حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرضیین ابا الائمة المعصومین وصی
رسول رب العالمین علی بن ابی طالب فرمود با سلمان فارسی رضی که ای سلمان
من هر شب یکبار نزد حضرت رسول خدا آمدی و با وی راز گفتمی و هر روز باد

خلوت داشتی و جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدمی و گشتمی با وی هر جا که گشتی و همه اصحاب
پیغمبر دانند که هیچ کس غیر من چنین نکردی پیغمبر صلعم غیر مرا محرم راز خود ندانستی
و هیچکس نتوانستی بغیر از من که در خلوت پیغمبر درو رفتی و بیشتر خلوت آن
در خانه من بودی و هرگاه که من پیش پیغمبر شدمی در بعضی از منازل وی
خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را برخیزانیدی و من
با پیغمبر تنها میبودم و هرگاه که او برای خلوت بخانهٔ من آمدی فاطمه و
فرزندان مرا برنخیزانیدی و چندان سؤال کردمی که هیچ کس را طاقت
جواب آن نبودی مگر آنحضرت را وی از روی شفقت و مهربانی جواب
من گفتی و جبرئیل در برابر من با وی سخن گفتی و هیچ سخن را از من نهفته
نگفتی با رسول خدا و من جمله را شنیدمی و هیچکس دیگر را این میسر نبودی
بغیر از من و هرگاه که سؤالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی
پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامدی و هیچ چیز معلوم او نشدی از حلال و
حرام امر و نهی طاعت و معصیت که او را معلوم شدی الا که آن را بمن
تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد من بخط خود نوشتم مرا تاویل آن خبر کرد
ظاهر و باطن آن بر من عیان ساخت هر چه او گفت من یاد گرفتم و هیچ
از آن فراموش نکردم چون حسنیه سخن بدین جا رسانید همه اهل
مجلس بسیار گریستند همه تصدیق حسنیه و کلام وی کردند ابراهیم نظام
بعلت قولنج

بعلت قولنج گرفتار شده سر بزیر افکنده بود حسنیه گفت ای ابراهیم چون کیفیت
احوال و اقوال راویان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان
معتقدان دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای اعتقاد کدام طایفه موافق
حق است و کدام باطل بدانکه اعتقاد اهلبیت و آنها که بر طریق ایشانند آنست
که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند و صفات قدیم با وی نسبت میکنند
همه عزت بدو حواله میکنند او را عالم و قادر بر همه چیز میگویند که حقتعالی فاعل
قبایح نیست هر فعلی که از او صادر میشود مشتمل است بر غرضی و حکمتی ظالم نیست
و تکلیف مالایطاق نکند بندهٔ خود را تکلیف کند باختیار نه باضطرار ثواب
دهد ایشان را و نیک کرداری و عقاب نماید بد کرداری امر و نهی و حادث است
از برای آنکه امر معدوم محالست او قادر است بدانچه بندگان قادر نیستند
گویند که خدای تعالی هرگز بکفر و فسق و ظلم بتقدیر وی نیست و نگذارد نکند چون
کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد و هیچ چشم او را در نیابد و دیدن وی را
محال دانند بچشم سر و گویند که انبیا همه معصومند از جمیع صغایر و کبایر و سهو
و نسیان روا ندارند و گویند که جمیع انبیا و اوصیا را خدا تعیین نموده و هرگز
هیچ پیغمبر را امت وصی تعیین نفرموده اند و هیچ پیغمبری بی وصیت از
عالم نرفته و گویند پیغمبر ما که افضل انبیا بوده وصی او بحکم الهی سید
اوصیاست و خدا او را تعیین نموده و آیات قرآن شاهد حالست پیغمبر صلعم

باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امت را بوصایت و خلافت
و امامت او وصیت فرموده بحکم الهی و گویند که خلفاء رسول خدا دوازده اند
و جمله معصوم‌اند و مطهر بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه و ولایت‌اند و صاحب
لدنی جامع جمیع علوم از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت
و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت و کرامت
و قرابت ایشان نتواند کرد و مشاهد ایشان قبلهٔ حاجات عالمیان است
و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستگار و منکر ایشان ملعون
و مردود و واشند کفار است گویند عالم از لطف پروردگار خالی
نباشد باید امام معصوم بود و منصوص در این باب از دلایل عقلی و نقلی
کتب‌ها ساخته‌اند و گویند هر اجماع که مخالف نص بود باطل و بی
اعتبار است اجماع فجار و فساق اعتبار نکنند هرگز بی طهارت
نباشند بی نیت وضو و غسل نکنند حنفیه روایت ابو یوسف که
از تلامذهٔ ابو حنیفه بود آورده گفت تا آب نبینند وضو نکنند و بهر
درست روی نشویند گویند پیغمبر فرمود الیمین للوجه و الیسار
للفرج و مسح گوش و گردن نکنند از بدعت دانند بخلاف حکم
الهی پای نشویند نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از فاتحه
نیندازند معنی فاتحه را بالفارسی تجویز نکنند بجای سوره دو درخت سبز
نگویند

نگویند سجود و رکوع و قیام و قعود بطریقه که رسول الله و اهل بیت و صحابه
کبار فرموده‌اند بجای آرند و بجای سلام بر انبیاء و ملائکه با در دعا نکنند
چون حنفیه سخن بدینجا رسانید خلایق و هرون نیز بیکبار بخندیدند و با
ابو یوسف تمسخر نمودند حنفیه گفت گوشت خرگوش مستحاضه را حلال
دانند و پوست سگ هیچ نجس العین بدباغت پاک ندانند شراب
جوشیده حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حرام دانند
و در نماز اقتدا بهر فاسق نکنند و فاسق را لایق امامت ندانند
اقتدا بمرد عادل کنند متعه حج و متعه نساء را به سخن یک فاسق
منع معطل نگذارند رو بشافعی کرده گفت دختر خود که از زنا حاصل
شده باشد عقد جایز ندارند و نگویند که فرزند چهار سال در شکم مادر
بماند حنفیه چون سخن بدینجا رسانید در شافعی نگاه کرده بخندید شافعی
را مجال نفس زدن نمانده بود دیگر حنفیه گفت نگویند که حد ساقط
میشود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگرچه دانسته بود و نگویند
که حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفافه پیچد و با مادر دخول کند در
راه کعبه و نگویند که بر لواطه کننده حد نیست و بقیاس عمل نمایند و گویند
اول کسی که بقیاس عمل نمود ابلیس بود گفت انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین دوم کسی که عمل کرد بقیاس ابو حنیفه بود

دیگر سوای ابویوسف نگویند نجات ما و امامان ما در مشیت است و جزم کنند
که فرقهٔ ناجیه مائیم و یقین دانند که ائمهٔ ایشان پاک و مطهر و معصوم اند
و شفعا اند احباب خود را و هالکند مخالفان خود را ایشان ظالم
و کافر و ملعون دانند بحکم نص الهی و حدیث رسول اله و تعصب و عناد
نکنند از برای تشفی نفس خون و مال هیچکس حلال ندانند و بنابر سنت
رسول اله انگشتری در دست راست از برای عناد دیگران ترک سنت
نکنند و صلوات بر پیغمبر و ائمه خود فرستند و نگویند که صلوات بر اهل بیت
رسول اله جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند
که خدا فرموده هو الذی یصلی علیکم و ملئکته علی بن ابیطالب علیه السلام
را امیر المؤمنین خوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول او دانند و گویند
که در زمان رسول صلعم همه کس او را امیر المؤمنین خواندندی و گویند که
در زمان رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المؤمنین نخوانده و گویند
بحکم آیهٔ انما ولیکم الله اکثر در زمان رسول وی را ولی الله خطاب
کردندی و ولی المؤمنین گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی
و اعدای ایشان را بلعن جلی و خفی نوازش کردندی و گویند که اجماع
امت است در پاکی و عصمت و طهارت ائمهٔ ما نقل نکرده اند و اجماع
امت خواص امت است در کفر مخالفان ایشان و آنها که غصب حقوق
کردند

کردند گویند که پیرو اهل بیت او مائیم اکثر عبادت مستحبه و اعمالیکه مخالفان
بدان عمل مینمایند و آنرا سنت رسول گویند دروغ است و بهتان بلکه
اکثر آن در زمان شیخین فاسقین فاجرین طاغیین باغیین کافرین
ملعونین مردودین مخذولین اشتهار یافت چون حسنیه زبان بطعن
شیخین دراز کرد علمای بغداد افغان برآوردند و دواتی نزد شافعی بود
برداشته بجانب حسنیه انداخت هرون بخندید و گفت ای شافعی وی کنیزک
ما او را معاف داشتیم از هرچه کند و گوید از قتل و آزار او چه خیزد اگر توانید
الزام نمائید وی را بقرآن و حدیث رسول صلعم حسنیه چون از جانب ما روی
تقویت یافت گفت ای شافعی ترا نه رتبه است که در میان علما نشینی
فضیحت ترا بس است که تو چهار سال در شکم مادر بودی بزعم خود و بعد از فوت
پدر بچهار سال متولد شدی و الحال بدین مسئله فتوی میدهی تو باین بحجت
نسبت چرا مخالفت اهل بیت نکنی کار تو بر طریق اهلبیت بود و خود را
یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی و در اوایل حال هجو ابوحنیفه کردی
از رهگذر او مخالفت او نسبت باهلبیت و در قصیده هجو اظهار مطاعن او
از اجتهاد غلط و عمل کردن بقیاس و این بر همه کس از حضار مجلس ظاهر است
در این ولا بواسطه جاه و اعتبار پنج روزه دین را بدنیا کردی و ترا نیز از
روی امامت و پیشوائی خلق شد مثل ابوحنیفه لعین که ثانی شیطان

وایشان

وشیطان ثانی بود رفیق ارشدی در طریق خذلان بجانب پیغمبران ایشان رفیع

نوح با طول عمر وکثرت عبادت وابراهیم با خلت وموسی با درجهٔ

مکالمت وذو القرنین وسلیمان با سلطنت ومملکت داری وداود

با شوکت وقوت وعیسی با رفعت ومنزلت خود سر بر آستانهٔ دولت

وعتبهٔ ارادت پیغمبر ما نهاده تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد کردند

وعترت اهل بیت او علیهم السلام که کاملان دین وبرهان وبرهان

یقین وحفاظ شریعت ومقتدایان ملت وامنای رحمن مفسران

قرآن وحجج خدا واوصیاء رسول معصومان انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ومنصوصان یا ایها

الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

وسروران ورستان وصدیقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله

وکونوا مع الصادقین وجان بخشان ان الله اشتری من

المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ونان بخشان

ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا

ایشانند ورأس ورئیس اهلبیت آن صاحب دولت که پیغمبر

خدا در حق فرمود بقول ودرایت شما که من اراد ان ینظر الی

ادم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حلمه والی

موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب

وقتیکه پیغمبر ما را با علو شان وکمال رفعت چنین ابن عمی وبرادری ووصی

بوده باشد که پیغمبر او را بجمیع پیغمبران اولی العزم برابر کرده باشد بزعم شما وجمیع

اهل اسلام ایشافعی تراچه برابر داشت که شاه راه محبت ومودت

مودت او را گذاشته قدم در طریق ظالمان اهلبیت وگمراهان

بوالفضول وغولان تیه منقصت وا فوال نهادی دست ارادت

در دامن پیشوایان وامامان وهم ائمة یدعون الی النار زده کمر

نفاق بر میان جان بستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده

نه قوت جواب داشت ونه مجال خطاب دیگر مرتبه حسنیه متوجه ابراهیم

نظام شد وگفت ای ابراهیم از روزیکه ابوبکر بناحق متصدی امر خلافت

شده تا غایت بغیر از علی بن ابی طالب اصحاب کبار بزرگوار او که بحجت

ودلیل بکرات ومرات الزام کرده بی ایمان نموده ایشان در میانهٔ

خلایق شرمنده وبی اعتبار ساخته وایشان از خجالت سرها در زیر

افکنده مجال جواب وزهرهٔ خطاب نداشتند از آن روز تا امروز

از کثرت اعدای دین وظالمان پرکین هیچکس را از اهل ایمان زهره

ویارای آن نبود که اظهار مذهب خود وحق طریق مستقیم اهل بیت نماید

والزام اعدای آل محمد کند براین وجه که امروز بدولت خلیفهٔ زمان
و ابن عم امیرالمؤمنین ع مرا میسر شد همه سرها بزیر افکنده اید و از
افعال و کردار خود و مقتدایان خود شرمنده اید ای ابراهیم بگو که پیغمبری
صورتیست که از برای چشم بتوان دید یا آنکه معنی است در صورت
انسانی که جز اهل کشف و عیان و ایمان آنرا مشاهده نتوانند
کرد و بگو که چرا پیغمبر فرستادن بر حقتعالی واجب است و هرگاه که آن
پیغمبر از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبری باشد هم چنین از وجود برود
و غایب میشود یا آنکه روحی فی است مقارب بروح پیغمبر باید که آن
پیغمبری نگاه دارد تا پیغمبری بریده نشود تا وقتیکه پیغمبر دیگر پیدا شود
آیا در میانه هیچ حاجت با امامی هست که احیای دین پیغمبر دید یا نه
ای ابراهیم بحق خدا که جواب من بگو که هیچ نشنیدم از این صد و چهار هزار
تن از انبیاء و مرسل و اولوالعزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشند از عالم رفته
باشند ابراهیم گفت نه ای ابراهیم وصی بحکم الهی بود یا خود وصی و خلیفه
تعیین مینمود ندا ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بوده حسنیه گفت ای ابراهیم
حفظ چون روا دارید که پیغمبر ما که افضل انبیاء بوده باشد خدا برای او و
دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر ما

امر کرده

امر کرده باشد بوصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد
از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان
که شما شیدا ای ابراهیم پیغمبر باید کسی باشد که متحمل شود امامتی را که همه آسمانها
و زمینها تحمل آن نتوانستند کرد چنانکه حقتعالی میفرماید یا آنکه پیغمبر باید
که خطا کند و سفیه و عاشق پیشه و دروغ گو بود و روا بود که بر مدعای نفس خود
بر مردم تکلیف نهد تا آنکه چندی بر او جمع شوند و بر او گواهی دهند بعد
از او هرچه خواهند کنند یا آنکه آن پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدا میباید
و میثاقی که خدا از پیغمبر ستانده است چه چیز است و بچه چیز ایشان را فرمود
چگونه باشد میان خدا و رسول در این معانی که در قرآن مذکور است
اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است بگو تا ما نیز این بارها از دوش
بیندازیم آسایش کنیم و زحمت خود ندهیم تا مردم هر که را خواهند پیغمبر
سازند هر کس که دلخواه است امام کنند ای ابراهیم بگو امامت چه چیز است
و کدام است امامتی که ابراهیم خلیل را داده است و گفته انی جاعلك
للناس اماما جای دیگر میفرماید وجعلناهم ائمة یدعون الی النار
در جای دیگر میفرماید که وجعلنا للمتقین اماما بدانکه دو قسم امامت
ظاهر شد امامت متقیان و امامت اهل جهنم یعنی آنهایکه مردم را

میخوانند بجهتم ایا نشانهای امام متقیان کدام است و چه چیز است و امامت
از پیغمبر بمشابه پیغمبری از خدا هست یا نه ایا وصی پیغمبر و امام مسلمانان
باید که از نسل ابراهیم خلیل باشد و ابا واجداد او بزرگ و شریف باشند
و هرگز بت نپرستیده باشند و با طهارت متولد بود و درستی ایمان و نور
علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرش آداب و اخلاق پسندیده
و معرفت مبدا از معاد و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم ورزیدن و مداومت
طاعات و دوری نمودن از شبهات با کرم و سخاوت و علم و شجاعت
و عصمت و طهارت و حکمت و زهادت بودن بر کافران و منافقان
و ظالمان و جباران بزرگ و گرامی بودن بر مومنان و متقیان برفق
و مدارا و خوش خوی بودن و نفقه کردن در راه خدا آنچه مالک آن
باشند و اشکالات قرآنی و تحقیقات فرقانی را باید که نیکو داند و
پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از خبرهای گذشته و آینده خبر دهد
و خدا و رسول او را دوست دارند و چندین از آیات قرآن در حق او
نازل شده باشد بزعم مخالفان او پیغمبر او را ابن عم و برادر و نور چشم خود
خوانده باشد باجماع امت چنین کس اولی است بامامت یا آنکه باید
امام بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد گوشت و پوست و خون او

پرورده شد

پرورده شده از خمر و گوشت خوک و مدت مدید طریق عبودیت لات
و عزی را طی کرده اظهار ایمان نماید و در منبر از جواب زنی عاجز باشد
و گوید کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت کرات و مرات بقول
موافق و مخالف در منبر اقیلونی الی آخر بر زبان جاری شده باشد باعتبار
و اختیار عمر و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابوحذیفه و اسید بن حضیر
و بشیر بن سعد و خالد بن ولید و چند فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بود
بیعت کرده باشند امام شود و از اراذل امت بیشتر اوقات بکرباس فروشی
و جامه فروشی و خیاطی اوقات گذرانیده باشد او و پدرش در زمان
جاهلیت هر روز بر مائده عبدالله جدعان منادی زدندی تا مردم
جمع شوند طعام خورند و طعام پس مانده بدیشان دادندی در ایام خلافت
نیز خیاطی کردی مردم انکار و مذمت او کردندی ای ابراهیم کی روا
بود که این چنین کسی را بر خاندان نبوت مقدم دارند و را بعد از رسول الله
بزعم چند فاسق خلیفه و قایم مقام او دانند و اکثر ثوابا عندالله خوانند
با وجود عدم که از سبب افضلیت باشد ای ابراهیم بگو از این دو امام که
تعریف کردم کدام یک بامامت و وصایت سزاوارترند ابراهیم گفت
الحشنیه ما منکر فضایل علی بن ابیطالب نیستیم و برما ثابتست نه باو
از آنچه عقول بشر درک آن تواند نمود و لیکن در خلافت ابی بکر اجماع

امت شده و رسول فرموده لا یجتمع امتی علی خطاء و در هر امری
که امت من اجماع نمایند صواب خواهد بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان
خدا که آفریدگار عالمیان است بگو که در هیچ جای در تفاسیر شما واقع است
که در حج الوداع رسول خدا در غدیر خم فرود آمد بامر حضرت رب العالمین
و این آیه که بدو نازل شده بود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته بمردمان رسانید بعد
از آنکه رسول خدا صلعم خائف بود از رسانیدن والله یعصمک من
الناس نازل شد بعد از آن دست علی بن ابی طالب را گرفته بر منبری
که از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله والعن علی من ظلمه بعد از آن این آیه نازل شد
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا بگو ای ابراهیم ترا بخدا سوگند میدهم تا مداهنه و مکابره ناکرده
آنچه واقع است بگو ابراهیم سر بزیر افکنده جواب نگفت حسنیه متوجه علما شده
گفت بحق رسول خدا که راست بگوئید بتاج و تخت خلیفه هر چه شنیده اید
بگوئید چون بخلیفه ایشان سوگند داد ابو یوسف گفت الحسنیه اکثر از اصحاب
مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی بن ابیطالب ع نازل شد و حدیث
می کنند

من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است دیگر حسنیه گفت ای ابو یوسف چگونه
در باب آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بخدا که راست بگو در حق که نازل
شده ابو یوسف گفت در حق علی بن ابی طالب است باجماع امت دیگر حسنیه
گفت چگونه در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین لعنت خدا بر تو باد ای ابو یوسف اگر اخفای حق نمائی در روز
مباهله از مردان و زنان بغیر علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله
علیهم اجمعین کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابو یوسف گفت دیگری نبود حسنیه گفت
ای ابو یوسف خدا علی بن ابیطالب را نفس رسول خوانده این مخصوص آنحضرت است
یا نه ابو یوسف گفت الحسنیه هیچکس در این خلاف نکرده و انکار این نتوان
کرد حسنیه متوجه هارون شد گفت الخلیفه بحق رسول الله گواه باش از زبان
علماء مجلس خود دیگر مرتبه حسنیه متوجه علماء شده گفت سؤال دیگر میکنم بحق یگانگی
معبود که راست بگوئید در محلی که رسول خدا در حالت نزع بود اشارت
کرد بجانب اصحاب که ائتونی بدوات وقرطاس اکتب لکم کتابا
لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما
چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از صحابه که مانع شد رسول خدا را

از دو چیز

از وصیت کردن نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت
که این از قضایای مشهور است عمر بن الخطاب بر این بود که مبادا مرض رسول
اشتداد نماید مانع آن شد گفت ان المرء لیهجر وحسبنا کتاب الله
حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم و ابو یوسف احکام و نصوص الهی را معطل گذارید
و بیعت روز غدیر را کان لم یکن میانگارید و مانع وصیت رسول
میشوید و هذیان گفتن بر رسول خدا نسبت میکنید و ایمان بکلام ملک
علام ندارید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز میگوئید
که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم با من بگو هر اجماع
که مخالف نص بود معتقد میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون
مستند میشوی باجماع هرون بخندید و سر در زیر افکند حسنیه گفت ای
ابراهیم از نصوص در گذشتیم و حکم الهی و فرمان رسول را بیک جانب
نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص
امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت اجماع جمیع امت شد کذب او
ثابت میشد چرا که اهل یکشهر بلکه اهل یک محله اتفاق نکرده بودند
الا چند فاسق مردود که بعداوت اهل بیت رسول الله مشهور بودند در حال
حیات رسول راه نفاق میپیمودند ابراهیم گفت ای حسنیه خواص امت
از اهل حل و عقد اتفاق کردند که او اولی است بخلافت از دیگران

حسنیه

حسنیه گفت که ای علمائی که حاضرید از شما سؤال دیگر میکنم در خصوص خلیفه
رسالت بگوئید که بعد از ابی بکر که منازع فیه اعظم و افضل و اقدم و اعلم
از جمیع صحابه کیان بودند از خواص اصحاب رسول که در فضایل ایشان
احادیث فرموده و مناقب ایشان اظهار نموده چه کسانند و از اهل بیت
و بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت او بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع
عالمیان ثابت بود و گفتند علی و عباس و حسن و حسین و عمر بن خطاب
و طلحه و زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود و سلمان و ابو ذر
و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و ابو ایوب انصاری و
عثمن بن مطعون و ابو دجانه الانصاری و حذیفة الیمانی و ابی بن کعب
و سعد بن عباده و قیس بن سعد حسنیه گفت الخلیفه بحق آنکه بر جای
او نشسته که سؤال کن از علمائی که حاضراند که علی و عباس و جمیع آنها
که از اکابر بنی هاشم و اصحاب بودند با ابی بکر بیعت کردند یا نه هرون متوجه
علما شد که بگوئید آنچه واقعیت دارد همه سر بزیر افکندند شافعی سر بر آورد
گفت سرها بزیر افکنده اید بگوئید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار
ابو یوسف گفت که ظاهر این است که در میانه اصحاب و اهل بیت مخالفت
و منازعت واقع شد حسنیه گفت آنچه واقع شده بیان نمایم اگر قول
من تصدیق کنید بر من است که از احادیث و اخبار و تفاسیر شما بر شما

ثابت

ثابت کنم هارون گفت بگو حسنیه گفت بدانید که در حالتیکه علی بن ابی طالب ع
با فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار بر تجهیز و
تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه
در سقیفهٔ بنی ساعده نشستند و پیغمبر خود را گذاشته و کفن و دفن و نماز
او حاضر نشدند و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید
که جمع کثیری از انصار متوجه شده سخن در میان ایشان دراز کشید گاهی
ابی بکر و عمر میگفت که دست دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی سالم مولای
ابو حذیفه را تکلیف کردندی گاهی ابو عبیده را گفتند بعد از منازعت
بسیار انصاریان گفتند که منا امیر و منکم امیر و سعد عباده را
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن که با تو بیعت کنیم سعد مضایقه
بسیار کرد و تجویز خلافت نمیکرد تا بعد از مبالغهٔ انصاریان سعد راضی
شد قیس بن سعد چون دید که پدرش با مر خلافت راضی شده برخواست
و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد گفت چه حجت است ترا بر علی بن ابی طالب
از آنچه واقع شد در غدیر بحکم الهی دست او بگرفت حضرت رسول ص و ویرا
بر شما امام و حاکم ساخت همه راضی شدید با او بیعت کردید و ویرا تهنیت
گفتید این زمان مخالفت میکنید امر خدا را و پیغمبر امروز از میان شما
رفته است والله ای پدر ترک این معامله کن اگر نه سر ترا از تن جدا میکنم
چون سعد

چون سعد این سخنان از پسر خود شنید پشیمان شد و استغفار نمود انصاریان
دیگر برا تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت این هرگز نشود که دو کس مرتکب امر
خلافت شوند و این امر متمشی نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر رفت
که سخن بسیار مگو دست دراز کن تا با تو بیعت کنم فی الحال عمر با ابی بکر بیعت
کرد و بعد از او ابو عبیده بیعت کرد بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک دو دو
می آمدند و بیعت میکردند تا آنکه قریب به بیست نفر بیعت کردند بعد از آن
عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یکیک از اصحاب رفتی جبراً و قهراً ایشان را
بیاوردی و بیعت کردندی تا سه روز بدین منوال بوده بعد از سه روز متوجه مسجد
رسول خدا شدند و خواستند که رسول را از قبر بیرون آورند و بر او نماز بکنند
امیر المؤمنین ع چوبی که بر هر دو سر او آهن بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر ص
ایستاده و فرمود نمیگذارم او را از قبر بیرون آرید تا آنکه کشته شوم یا شما را
بقتل رسانم معاویه با ابی بکر گفت که ترک این معامله بکنید که من از پیغمبر ص
شنیده ام روزی که برادرم علی بن ابی طالب ع سرخ بر سر بسته باشد و چوبی
بدین صفت بر دست او باشد اگر از مشرق تا مغرب بر او حمله کنند غالب نشوند
باذن الله تعالی و جمله را بقتل رساند چون این حکایت معاویه گفت ترک
این معنی نمودند و جمله بیامدند و در مسجد رسول ص نشستند و علی بن ابی طالب با
اصحاب کبار و مؤمنان دیندار و جمعی کثیر از بنی هاشم که با آنحضرت بودند

ابابکر

ازینجا نه نشستند گفتگو دراز کشید علی بن ابی طالب بر ایشان حجتها گرفت
وایشان را ملامتها کرد که پیغمبر خود را بگذاشتید و بتغسیل و تکفین و تجهیز وی
حاضر نشدید و بروی نماز نکردید و متوجه سقیفه شدید و در امری که بحکم الهی و فرمان
و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت کردید در مشورت
چند فاسق خلیفه از برای رسول تعیین نمودید در اینحال عثمان عفان و
عبدالرحمن بن عوف با بنو زهره بیامدند و عمر و ابو عبیده برخاستند و گفتند
ای بنی امیه و ای بنو زهره بیائید و بیعت کنید با ابی بکر ایشان بیامدند
و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان در حال حیوة رسول الله
با امیرالمؤمنین ع شهرت تمام عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر حضرت امیرالمؤمنین
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیائید و بیعت کنید با ابی بکر که اکثر مردمان بوی
بیعت کردند زبیر برخواست و دست بشمشیر کرد و گفت ویحک یا ابن خطاب
علی بن ابی طالب را که برادر و ابن عم رسول است و عباس و عبدالله در روسای
بنی هاشم و خواص اصحاب رسول ص را به بیعت ابن قحافه که از ارازل است
دلالت میکنی ترا با این امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرائط
امامت و خلافت در ایشان موجود است زبیر قصد آن کرد که شمشیر فرود
آورد بر سر عمر فریاد برآورد و سلام کلیبی را فریادرس طلبید سلام
از عقب زبیر درآمد و شمشیر از او در ربود و عمر شمشیر از دست سلام بستد
و بشکست

و بشکست و بنی هاشم دست بشمشیرها کردند امیرالمؤمنین ایشان را منع کرد گفت
که حکم الهی نیست که شما شمشیر از غلاف بکشید که ما را بغیر از صبر صلاحی نیست پس چون
امیرالمؤمنین علی ع دید که منافقان بعضی باختیار و بعضی بقهر و جبر بیعت کردند
روی بعمر و ابی بکر و خلایق کرد و گفت ای جماعت مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم
الهی را معطل گذاشتید و من در اینکار سزاوارترم از ابی بکر چه من بر رسول
اولی ترم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلم و اتقی و ازهد و اورع و اینکار
حق منست از خدا بترسید و از رسول شرم بدارید و حق من بمن گذارید عمر جرأت
و گفت یا علی ما همه اگر کشته شویم متابعت تو نکنیم و دست از تو برنداریم
تا بیعت نکنی بطوع و رغبت یا بجبر و قهر امیرالمؤمنین ع گفت بخدا که از تو دو درم
باک ندارم ترا چون مگس مرده شمارم اگر نه آن بودی که پیشی گرفته وصیت
رسول خدا که امر الهی شد که شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع
که اگر نه چنین بودی نمیگذاشتم که یک متنفس را از آدمیان در روی زمین
که کافر باشند بخدا و نمیگذاشتم احدی را از اعدای رسول و انانکه منافق بودند
بر رسول خدا و نمیگذاشتم یکی از منکران ولایت خود را هر آینه شکایت میکنم
غم و اندوه خود را بخدا و اگر نه این بودی باندک زمانی پریشان میساختم
جمع شما را و نرم میکردم گردنهای شما را ابو بکر و ابو عبیده هر دو از جای

ابوبکر

برخواستند وگفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت و فضایل ترا دفع نمیکنیم الا
آنستکه تو جوانی و از سن مبارک سی و سه مرحله طی کردهٔ ابوعبیده گفت که
یا ابا الحسن ابوبکر پیرست از پیران قوم او بهتر تحمل کند خدا ترا عمر دهد
اینکار را بتو گذارند خاموش باش فتنهٔ خفته را بیدار مکن تو میدانی
که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیر المؤمنین ع گفت
ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و از پیغمبر اندیشه کنید و حقی که از
اهل بیت پیغمبر است از خاندان او بیرون مبرید شما میدانید که ما اهل بیت
پیغمبریم و باین کار اولی تریم خدا ما را باینکار مخصوص گردانیده در
اینحال بشیر بن سعد انصاری گفت یا علی اگر این سخنان را انصار شنیده بودندی
پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کردند هیچکس با تو خلاف نکردی امیر فرمود
بخدا که من بنده اشتم که هیچکس این نکند که شما کردید و حلال دانستید ندانم
که روز قیامت پیش رسول خدا چه حجت دارید بخدا سوگند میدهم کسی را که
روز غدیر از رسول خدا شنیده باشد من کنت مولاه فهذا علی مولاه
و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان امیر المؤمنین ع
علی است روایت کند که دوازده مرد بدری برخواستند و گواهی دادند
از آنها که با ابوبکر بیعت کرده بودند عمر خطاب بترسید که با علی بیعت کنند

مجلس را

مجلس را برهم زد بر آشفت و خلایق را پراکنده کرد روز دیگر دوازده کس
از اصحاب کبار با یکدیگر گفتند چون ابو بکر بر منبر رسول رود او را از منبر
بزیر آوریم بعضی گفتند این نشاید کرد تا با امیر المؤمنین مشورت نکنیم
همه یکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین حق خویش بگذاشتی رسول
خدا فرمود علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد آن کرده ایم
که ابوبکر را از منبر فرو کشیم بخدمت تو آمدیم چه صواب میبینی و چه میفرمائی
و ایشان دوازده نفر بودند اول سلمان دوم خالد بن سعید العاص
سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریدهٔ
اسلمی و از انصار نیز شش نفر بودند اول ابو الهیثم تیهان دوم
سهل بن حنیف سیم عثمن بن حنیف چهارم حذیفهٔ ثابت
پنجم ابی بن کعب ششم ابو ایوب انصاری امیر المؤمنین گفت بخدا
که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود و جمله قتل شما کنند و بنی هاشم
نیز با شما اتفاق کنند چون چنین شود هر آینه دفع باید کرد که رسول
خدا مرا خبر داده است که من بعد از من با تو غدر کنند و عهد را بشکنند
ای علی تو از من بمنزلهٔ هرون از موسی چنانکه بنی اسرائیل هرون
را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را

اختیار

اختیار نماید گفتم یا رسول الله مرا چه میفرمائی چکنم گفت صبر کن و با ایشان
جهاد مکن اگر شمشیرها کشیده شود و نتیجهٔ یخرج الحی من المیت
بر طرف شود و اسلام نا پدید گردد و زنهار که خود را نگاهداری و در
خانه قرار گیری که امر الهی چنین است که مظلوم بمن رسی چون رسول خدا از رحلت
فرمودند و امیر المؤمنین بتکفین و تدفین مشغول شد چون از آن پرداختند
میانهٔ امت این مخالفت دیدند بر جمیع ایشان حجت گرفتند هیچ کس اجابت
نکردند مگر اندک مردمی که حضرت علی ع فرمود که شما بروید و آنچه از رسول خدا
شنیده باید بکر و اتباع وی بگوئید رفتند و گرد منبر رسول خدا در آمدند
و آن روز آدینه بود چون ابو بکر بر منبر شد این دوازده کس از صحابه
سید کبار هر یک فضلی از فضایل امیر المؤمنین ع یاد کردند و ابو بکر بدان
امر شنیع ملامت کردند و از خدا ترسانیدند ابو بکر چون سخنهای ایشان
را شنید فرو ماند و هیچ جواب نگفت بغیر آنکه ولیتمونی ولیت بخیرکم
اقیلونی واقیلونی یعنی شما مرا والی گردانیدید و من از شما بهتر نیستم
مرا اقاله کنید عمر چون این حکایت از ابو بکر شنید گفت از منبر فرود آی
ای خبیث لئیم چون جواب اینها نداری ابا بکر بر خواست و بخانه رفت
تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید با سه هزار کس
در رسید

در رسید و سالم مولا ابی حذیفه با سه هزار کس بیامد و همچنین میآمدند از منافقان
عرب اما آنکه دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین ع مملو بود و جمل از خوف
تیغ او اظهار اسلام نموده بودند تا آنکه لشکر عظیم جمع کردند شمشیرها کشیده
عمر در پیش ایشان افتاد و متوجه مسجد رسول ص شدند امیر المؤمنین با جمعی
اصحاب در مسجد رسول ص نشسته بود عمر گفت والله اگر امروز از شما کسی
سخنی گوید سر او بردارم و شمشیرها کشیده شود خالد بن سعید العاص برخواست
و گفت یا ابن صهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانید و باین لشکر
منافق که جمع کرده اید بخدا که شمشیرهای ما از شما تیزتر است اگر چه بعدد اندکیم
ولیکن بالله از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا علی ع با ماست اگر نه آنست که طاعت
امام بر ما واجب است شمشیرها میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و عذر خود
آشکار میکردیم در خدمت مولا خود حضرت امیر المؤمنین فرمود بنشین
یا خالد که مقام تو معروف و سعی تو مشکور گشت وی بنشست سلمان
برخواست گفت الله اکبر بخدا که باین هر دو گوش خود از رسول خدا شنیدم اگر نه
چنین باشد هر دو گوشم کر باد که گفت بینما اخی و ابن عمی جالس فی
مسجدی مع نفر من اصحابه یثبه جماعة من کلاب اهل النار
یعنی پیغمبر فرمود وقتی باشد که برادر و ابن عم نشسته باشد در مسجد من با جمعی

اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان جهنم بر وی در آیند و قصد قتل یاران
وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان جهنم شمایند عمر شمشیر کشیده از جای
جست و قصد قتل سلمان کرد امیر المؤمنین ع از جای برخواست گریبان عمر را گرفته پیش
خود کشید شمشیر از دستش برید و دستار از سرش بیفتاد و در میانه مردم خجل گشت
ابی بکر و جمعی از صحابه برخواستند عمر را نشانیدند امیر المؤمنین ع گفت یا ابن صحاک
الحبشیه لو لا کتاب من الله سبق وعهد رسول الله تقدم
لأریتک اینا اضعف ناصرا و اقل عددا و آنگاه امیر المؤمنین برخواست
با یاران خویش و گفت رحمت خدا بر شما باد و آنگه عمر خطاب با لشکر بسیار
در مدینه میگشت و یک یک از آن مردمی که خلافت ابی بکر را ابا میکردند
مطلبید قهرا و جبرا بیعت میگرفت هر کجا جمعی در خانها پنهان بودند ایشان
را بیرون بیعت میگرفت و بعضی را بقتل میرسانید تا مدت شش ماه چیزی
غوغای خلافت و منازعت بود در میان ایشان تا آخر طلب امیر المؤمنین ع
رفته قضیه حضرت سیدة النسا و ایذا و آزار آنمظلومه واقع شد و لکد
بر در زدن عمر خطاب بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد عباده با سه هزار
کس از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچ کس پوشیده نیست و ولید
مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد و خالد بن

را فرستادند و آن مؤمن را با ده هزار کس بقتل رسانیدند و اموال ایشان را
غارت نمودند زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم
پس چگونه اجماع خواص امت شده باشد از خدا بترسید و باز گردید از
این اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول این دلیری میکنید ای ابراهیم اگر
اجماع متفق شده باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران
لعینند امام نباشند چرا اینقدر از مردمان که ایشان بیعت کردند و
متابعت ایشان صد برابر ایشان بودند که با ابی بکر و عمر بیعت کردند پس
باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نیست
در کفر آنها که امامشان آن جماعت بودند که سر فرزند رسول خدا بریده باشند
و اهل بیت او را بر شتران نشانیده باسیری برده باشند مدت مدید
اهل بیت رسول الله کرده باشند ای ابراهیم اجماع منعقد نشد در میان
اهل اسلام مگر در قتل عثمان که خواص و عام سب از جمیع شهرهای اسلام
کتابتها نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب نمودند بر قتل وی و از شهر
مصر قریب سی هزار کس از ظلم او بشکایت آمده بودند یکبار جملا اتفاق
کردند و ویرا بقتل رسانیدند باقبح وجوه و مدت چند روز ریسمان
بر پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه میکشیدند گروه گروه

از مسلمانان میرسیدند و الکد بر سر وی میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند
ای ابراهیم یا انکه عمر بن خطاب و خالد بن ولید و جمعی از منافقان بنی امیه
را با علی عداوت فطری بوده باشد این همه فساد ظاهر کرده باشند چندین
هزار مؤمن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق را
از طریق حق در افکنده باسفل السافلین فرستاده ای ابراهیم هیچ
امتی در دین پیغمبر خود این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این
نوع ظلم روا داشتند ایا روا بود که برای تشفی نفس خود کاهی عثمان
را و کاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی کردانند و باز معزول کنند
و ابوبکر را بنشانند انچه موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم
بدانکه این دو کروهند که ضدیت و مخالفت و عداوت ایشان
نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفهٔ اول علی و امام حسن
و امام حسین ع و حضرت سیدة النسا و عباس و عبد الله عباس و سلمان
فارسی و عبد الله مسعود و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار یاسر
و عثمان بن مظعون و محمد بن ابی بکر و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و خالد بن
سعید العاص و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه
الانصاری و سعد بن عباده الانصاری و قیس بن سعد الانصاری

وابولبابه

و ابولبابه و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک بن اشتر و فضل بن عباس و جعفر
طیار و ابو سعید الخدری و سلیمان بن صرد و سهل بن حنیف و عدی بن
حاتم الطائی اینها انکسانند که از اول عمر تا آخر رسول خدا در خدمت
و ملازمت آنحضرت بودند در خلوت و غیر خلوت با او بسر میبردند و بر
طریقهٔ رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال و اعمال او بهتر از دیگران
اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یکی از ایشان احادیث فرموده و بعضی را
از اهل بیت خوانده و بعضی را کفته پوستی در میان دو چشم منند و در
باب هر یک از ایشان منقبتها فرموده آنها که اهل بیت اند خدا بر طهارت
و عصمت ایشان کواهی داده و همچنین محبت ایشان را خدا بر مردمان فرض
کرده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول
ایشان صادق و کلام ایشان نص مطلق است آنچه کویند از طریق
رسول الله و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل اخبار و احکام بقول
ایشان عمل نمودن اولی است و انسب اعتبار ایشان نزد حقتعالی
و رسول او بیشتر است با انکه تصدیق نمودن و اعتبار کردن قول عمر و ابوبکر
و عثمان و عایشه و انس و حفصه و سعد و سعید و ابو عبیده و عمرو بن
العاص و ابو هریره و جریر بن غالب و خالد بن ولید و سالم مولای ابو حذیفه

وسعد بن وقاص وطلحة بن عبد الله وعامر بن کریزه ومعاویه ویزید
وعمر سعد وعبید زیاد ملعون ومروان بن الحکم وتبع بنی امیه ملاعین
که امامان شمااند آیا پیروی نمودن این طایفه اولی است یا آن گروه
که در اول ذکر کرده شد وبر این طایفه اعتماد بیشتر است یا آنانکه اسامی
در اول ذکر شد ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت
ظاهر است واز روز وفات رسول تا حال این دو طایفه قصد قتل
وقمع یکدیگر کردند در افعال واعمال وعبادات واعتقادات تخالف
این دو طایفه ثابت است این زمان بگو که از این دو طایفه کدام
برحق بودند وکدام بر باطل ابراهیم مانند حماری که در گرداب افتاده
باشد متحیر وپریشان نه طاقت سکوت داشت ونه قوت جواب
هارون بر آشفت وگفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهرا
که تو امروز بر دین رسول نبوده تو امروز خود را اعلم وافضل علمای
زمان واسلام میدانی کبیری را الزام نتوانی داد با چندین علما
وفضلا که تابع ومعتقد در همه چیز ابراهیم مضطر ماند چرا که اگر
میگفت طریق اهلبیت رسول ومعصومان خاندان کی بر باطل است
کفر او ثابت میشد مخالفت قرآن وحدیث بایستی کرد ن
وهم آن

وهم آن نیز بود که خلایق او را هلاک کنند اگر میگفت طریق ابوبکر وعثمان
واتباع ایشان باطل است تضییع اعتقاد وابطال مذهب خود میکرد
وهم کشته شدن نیز بود هرون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده
کرد روی بحسنیه کرد وگفت ای حسنیه این علم از که حاصل کردی حسنیه گفت
پوشیده نماند چون من بسن پنجسالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم
امام جعفر صادق ع فرستاد که در خدمت وملازمت آنحضرت علیه
باشم وشرایط طهارت وقواعد عبادت بیاموزم چون مدتی
در آن حرم محترم بخدمتکاری قیام نمودم وبر طریق طهارت وتقوی
ونماز وروزه اطلاع یافتم بدان مواظبت مینمودم تا آنکه مدت
هفت سال از عمر من گذشت یکروز حضرت بحرم محترم در آمده آب وضو طلب
نمود اتفاقا آنکسی که آن خدمت بدو مخصوص بود حاضر نبود من
دلیری نموده فی الحال دویده وظرف آب را برداشته بخدمت آنحضرت
بردم چون چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد از من سؤال کرد که چه کسی
عرض کردم من ملازم فلانم و مدتی شد که در این حرم محترم طریقه
خدمت بتقدیم میرسانم از من سؤال کرد که نماز میگذاری عرض کردم بلی
یا مولا فرمود طریق وضو و طهارت میدانی عرض کردم بلی از هر چه

سؤال

سؤال نمود جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام روی
داد و کیفیت حال مرا از ملازمان عتبهٔ علیه تحقیق نمود کیفیت را
بعرض رسانیدند در ساعت کس فرستاده و خواجهٔ مرا طلب نموده
فرمودند که این کنیز تو بسیار عاقل است او را بمن بفروش خواجه عرض
نمود یا ابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیز من در ملازمت
باشد و من یکی از بندگان کمینه و چاکران کمترین توام از آن روز
باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شد چون اثر رشد ظاهر بود
پیوسته مرا تعلیم نمودی و گاهی نسبت با آنحضرت دلیری نمیتوانستم
نمود بخدمت اولاد و اصحاب که هر یک انجمن فصاحت و بلاغت
شاهی و آسمان علوم را ماهی اند مطالعهٔ علوم مینمودم چندانکه
ببرکت توجهٔ آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر از کتب تفسیر
و حدیث مطالعه کردم و مسائل مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن
عاجزند حقیقت آنرا از آنحضرت معلوم مینمودم و تا غایت اجتهاد
و اهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفهٔ زمان حقیقت مذهب خود را
بر موافق و مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت
ای حسنیه چه شنیدی در باب رؤیت الله تعالی گفت که شنیدم

که لا تدرکه

که لا تدرکه الابصار و هو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای حسنیه
چون رؤیت بر الله تعالی مستحیل است پس چرا موسی که پیغمبر او
اولو العزم بود طلب رؤیت کرد گفت ارنی انظر الیک
این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو محال
مذهب تست حسنیه گفت طلب رؤیت موسی نه جهل بود و نه سهو
بدانکه موسی در طلب مجبور و مقهور بود جهت آنکه در حینی که بطور رفت
بمناجات هفتاد تن از بنی اسرائیل اختیار کرد با خود برد چنانکه
قرآن مجید بدان ناطق است که واختار موسی قومه سبعین
رجلا لمیقاتنا بدانکه چون موسی این جماعت را با خود برد
با موسی گفتند که یا موسی از تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از
حضرت الله تعالی مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند
در حالی که تو با خدا مناجات کنی موسی بنا بر تکلیف قوم مسئلت نمود
که حضرت پروردگار کلام خود را بسمع آن جماعت رساند حضرت واهب العطایا
اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت هل سمعتم
کلام ربکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را گفتند که شنیدیم اما نمیدانیم
که کلام حق تعالی بود یا آنکه کلام شیطان ما باور نداریم و قبول نکنیم تا آنکه

به بینیم او را آشکار چنانچه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وقالوا لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند
قوم موسی که ایمان نمیآوریم بتو تا به بینیم خدا را آشکار پس صاعقه گرفت
ایشان را و بسوختند بظلمی که کردند ایشان یعنی طلب رؤیت نمودند
پس موسی ع گفت چنانکه بدان ناطقست اتهلکنا بما فعل السفهاء
یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بانچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار
پس ای ابراهیم اگر قوم موسی در طلب رؤیت مصیبت بودند و رؤیت
ممکن بودی حق تعالی ایشان را هلاک نکردی ابراهیم گفت الحسنیه بعد از آنکه
موسی ع طلب رؤیت بالتماس قوم کردند بعد از سوختن و هلاک شدن قوم
چرا گفت که تبت الیک حسنیه گفت ای ابراهیم موسی سؤال پیش از دستوری
کرد اولی تر آن بودی که دستوری خواستی و بعد از آن سؤال کردی و آن
عدم دستوری نه کبیره بود و نه صغیره از انجا که رفعت و منزلت رسل است
جهت ترک ادب استغفار کنند چراکه ایشان معصومان و برگزیدگان خدای اند ای ابراهیم
میانه من و تو بحث بر عدم رؤیت بود و من مستدل بودم بر عدم رؤیت
و تبت الیک در عدم رؤیت دلیل نیست و شاهد بر مدعای من ای ابراهیم
بدانکه خدای عز و جل با موسی گفت لن ترانی یعنی هرگز نبینی مرا نه در دنیا

و نه در آخرت

و نه در آخرت چراکه لن از برای نفی ابدیست کاهی که موسی با وجود تقرب
و نبوت و اولوالعزم و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه
تواند دیدن ای ابراهیم بدانکه صحت رؤیت مشروطست بر سه شرط اول
سلامتی حاسه بصر شرط دویم رؤیت مرئی شرط سیم عدم حجاب امروز
این همه شرائط حاصلست اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شود چون
مرئی نمیشود دلیلست که رؤیت او محالست و نیز اگر رؤیت حق تعالی جایز
بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محالست که او جسم و جوهر و عرض باشد
جهت آنکه این اشیاء حادث شدند و او قدیمست ای ابراهیم بدانکه لابد است
هرچیزی که مرئی شود او را با کیفیتی توان دید و ذات الکیف محدث باشد
و نیز هرچه او را بینند باید که در برابر بیننده باشد و هرچه چنین باشد بر حقیقت صادق
نیاید پس محال بود دیدن وی ابراهیم گفت چگوئی در آیه وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة حسنیه گفت بدانکه این آیه مؤولست الی ربها
ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة یعنی بنعمت خدا و رحمت او نگرنده باشند
و این مضاف محذوفست و مثل این در قرآن بسیارست بدانکه نظر کردن
صدقه باشد بجهت مرئی و این بر خدا روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست
دیگر آنکه هرجا که نظر باشد رؤیت که دیدارست لازم نباشد چنانکه عرب گوید

نظرت

نظرت الی الهلال ولم اره یعنی بماه نگاه کردم ندیدم اگر نظر بمعنی رؤیت
بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت الحسنیه چگونه در معنی این آیه
که من کان یرجوا لقاء ربه حسنیه گفت بدانکه لقا دیدن بود در مقابله
و نزدیک شما که خصم دیدن در مقابله بر حق تعالی روا نیست دیگر آنکه لقا بمعنی
دیدار بود که خدا تعالی منافقان را اثبات کرده است فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی در دلهای ایشان خواهد بود تا روزیکه ایشان خواهند
بود تا روزیکه ایشان بخدا برسند و باتفاق جمیع مذهب منافقان را دیدار
حق تعالی نخواهد بود پس معلوم شد که هر جا در قرآن ذکر لقاست مراد از آن
دیدار نیست اگر نسبت بمؤمنان است ثواب خدا و رحمت ویست و اگر در حق
کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب ویست چنانکه
میفرماید وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و در این آیه
بمعنی رحمتست و این آیه شریفه آنست که واما الذین کفروا وکذبوا
بایاتنا ولقاء الاخرة فاولئك فی العذاب محضرون و اینجا از لقاء
آخرت غرض ثواب آخرتست ای ابراهیم بدانکه اگر رؤیت در دنیا ممکن
نبودی و در آخرت ممکن بودی حق تعالی در جواب موسی و قوم او گفتی لن ترانی
فی الدنیا یعنی مرا نه بینی در دنیا ولیکن در آخرت بینی بدانکه ان نفی مطلقست

یعنی هرگز

یعنی هرگز مرا نه بینی و نتوانی دیدن چون حسنیه بدینجا رسید هرون او را منقطع کرده
گفت الحسنیه مولای تو جعفر بن محمد بچه دلیل مردمان را ترغیب کردی بمتعه کردن
و امر کردی حسنیه گفت بنا بر نص جلی که ملک علام میفرماید که فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما بآن چیز از
ایشان یعنی از زنان بدهید مهرهای ایشان را بر خلیفه زمان واضح باشد که جمیع
مفسرین و فقها متفقند که مراد نکاح شیعه است ابراهیم گفت که این منسوخ است
و در میان اهل سنت و جماعت خلافست بعضی گویند که بدایت اسلام مدتی
حلال بود و بعد از آن حرام شد حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه این از کمال التعصب است
چراکه علمای زمان در این باب اخبار مختلف روایت کرده است متفاوتة
اللفظ والمعنی که ینقض بعضه بعضا بدان ای ابراهیم در قرآن هر آیتی
که منسوخ شد ناسخی دارد اگر کسی از شما سؤال کند که ناسخ آیه متعه کدام است
چگونه ابراهیم عاجز شد گفت منع عمر ما را بسندست که اگر این منسوخ نبودی
و رسول از آن منع نکرده بودی عمر منع نکردی حسنیه گفت ای ابراهیم دلیل روشن
و برهان متین بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمرست چراکه اگر متعه
من عند الله یا من عند الرسول منسوخ و حرام میشد البته روزیکه
عمر از آن منع مینمود و متمسک بدان حدیث میشد و آنرا اسند بساختی

دیگو

و میگفت که خدا در تحریم متعه چنین بار سول اللّه بدین حدیث منع کرده و نگفته
که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول اللّه انا احرمهما
واعاقب علیهما متعة الحج ومتعة النساء یعنی دو متعه که در زمان
رسول اللّه صلعم حلال بود من حرام میکنم آنرا و بر آن عقوبت میکنم یکی متعه
حج دویم متعهٔ نساء و این منع عمر بدین عبارت شاهد است بر آنکه متعه
از جانب خدا و رسول مامور بودیم بکردن و ما کردن حکمی واقع نشد
و هیچ کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب است آنچه از احادیث
در طریق اهل بیت واقع شده بیشمار است از انجمله حضرت امیر المومنین
فرمود که لولا ان امر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی والا سقی
نیز خوانده ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع شده است
و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم روایت کنند از عمر بن حصین
که گفت انزلت اية المتعة فی کتاب اللّه وفعلناها مع النبی صلعم
ولم ینزل قران یحرمها ولم ینهی النبی صلعم عنها مات یعنی آیه
متعه نازل شد در کتاب خدا تعم و ما کردیم انکار را با نبی و هیچ خبر
از قرآن نازل نشد در حرمت آن و پیغمبر ما را منع نکرد و از آن
تا آنکه از دنیا رفت و همچنین روایت کند عبد اللّه مسعود بدین
عبارت

عبارت که قال کنا بغزوة مع رسول اللّه ولیس معنا نسائنا
فقلنا یا رسول اللّه ولیس معنا نسائنا فقلنا یا رسول اللّه
استحضر النساء نهانا عن ذلك ورخص لنا ان تنکح المراة
بالثوب الی اجل ثم قرء عبد اللّه یا ایها الذین امنوا لا تحرموا
طیبات ما احل اللّه لکم یعنی عبد اللّه مسعود روایت کرد که غزا میکردیم
ما با رسول اللّه و زنان ما نبودند با ما پس گفتیم یا رسول اللّه آیا حاضر کنیم زنان
خود را رسول نهی کرد و منع فرمود از حاضر کردن زنان خود پس رخصت
داد ما را که عقد نکاح متعه بکنیم زنان را بجامهٔ تا وقت معین پس
عبد اللّه مسعود این آیه بخواند ای آنها ئیکه ایمان آورده اید حرام مکنید
طیبات را که بر شما حلال کردانیده اند و همچنین روایت است از ابن عمر
بدین عبارت که سئل عن عبد اللّه بن عمر رجل من اهل الشام
عن متعة النساء قال هی حلال فقال ان اباك قد نهی عنها
فقال ابن عمر ارایت انکان ابی قد نهی عنها وضعها رسول اللّه
بترك السنة ونتبع قول ابی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید
از عبد اللّه بن عمر از متعهٔ زنان که حلال است یا حرام عبد اللّه عمر گفت که اگر پدر من
نهی کرد خدا و رسول امر کرده اند بکردن حاشا که ما ترك آن کنیم و متابعت

پیدا کنیم

پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در اشیأ اباحتست تا وارد شود
منعی و ایراد منع محتاجست بدلیل و هرجا که دلیل نیست منع نیست
اگر کوئی که مانع عمرست چنانکه مذکور شد میکوییم که از دو حال بیرون نیست
یکی آنکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما
این خود ظاهرست که هیچ دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع
او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای آنکه اجتهاد
در مقابل نص الهی و رسول الله بود باطل بود دلیل دیگر قول امیر المؤمنین
علی ع و فتوی و قول او در دین حجتست از جهة عصمتش و اجماع
اهلبیت و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل واضحست
بر حلیت آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کند ابی رباح که از فقهای
تابعین است از صفوان بن معلی از پدرش که او گفت سبب آن بود که عمر
از متعه زنان منع کرد و از آن نهی نمود که عمر بن حریث زنی را متعه
کرد از او پرسید در حالیکه متعه کردی که حاضر بود و در حضور که کردی
گفت مادر من و مادر او گفت الهی عنها اخشی ان یکون ذلک
دغالا ای فسادا یعنی من از متعه کردن منع میکنم میترسم که
ان فسادی باشد همین سخن مذکور شد مستند منع خود ساخت و در همان

روز منع

روز منع نمود ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی بترسد که عقدی از عقود شرعیه
و احکام ملیه ادخال فسادی شود جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن
از آن و جایز باشد تحریم جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکنست که در جمیع امور
شرعیه و احکام ملیه ادخال افساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و
رسول مخالفت عمر نماید و آنرا بدعت داند آنکس را رافضی دانند و تکفیر وی
کنند و بقتلش رسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی دیگر بدان ای ابراهیم که
در نقل صحیح واقع شده که روزی عبد الله عباس متوجه بود بحج چون بمسجد الحرام
رسید ملازمان با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمع کثیری از اصحاب در مسجد
حاضرند در آنوقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبد الله عباس
در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود آمد و متوجه مسجد شد چون چشم عبد الله
زبیر بر او افتاد در مقام تعرض شد و گفت جائنا اعمی اعمی الله قلبه
یحل المتعه و هی الزنا المحض یعنی آمد کوری که کور کرداند خدا دل او را حلال
میداند متعه را و حال آنکه زنا محضست عبد الله عباس چون حکایت او را شنید
بنشست جمع تعظیم او کردند گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب
بصائرکم یعنی خدای تعالی چشمهای ما را بستد و عقلهای شما را والله لقد اتی
المتعه فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول الله و لم ینه عنها

ولم يات بعده رسول يحرمهما والدليل على ذلك قول عمر متعتان
كانتا على عهد رسول الله محللتين انا احرمهما واعاقب
عليهما فقبلنا شهادة ولم نقبل تحريمه يا عبد الله انك من
متعة فاسئل امك عن بردى عوسجة مضمون كلام عبد الله عباس آنست
بخدا که نازل شد متعه در کتاب خدای تعالی وعمل کرده شد بمتعه در زمان رسول
وخدا از ان منع نکرد بعد از محمد کسی دیگر نیامد که حرام کند متعه را دلیل
بر این قول عمر است که گفت دو متعه که در زمان رسول حلال بود من حرام
میکنم بشما وعقاب خواهم کرد بر کردن آن پس ما گواهی عمر را قبول کردیم
فاما تحریم آنرا قبول نمیکنیم ای عبد الله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل
شده پس برو بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله
زبیر از عبد الله عباس این بشنید بغایت متغیر ومنفعل شد چون ایام
حکومت او بود از شرمندگی از مجلس برخاسته متوجه حرم خود شد وشمشیر
کشیده از روی غضب بر سر مادر خود آمد واز مادر پرسید که خبر ده مرا از
دو برد عوسجه مادرش فی الحال گفت که ان اباك كان مع رسول الله
وقد اهدى له رجل يقال له عوسجة بردين فاعطاه فتمتع بهما
فعقلت بك وانك من متعة يعني پدر تو زبير با رسول خدا بود

ومردی

ومردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه آورد برای رسول خدا رسول صلعم آن برد را
بپدرت بخشید وپدرت بآن برد یمانی متعه کرد ومن بتو آبستن شدم وتو
از متعه چون حسنیه بدینجا رسید هرون الرشید را خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جد وی بود بانگ بر یحیی بن خالد زد وگفت ما تا غایت مانع این امور
بودیم رخصت ده مردمان را بنکاح متعه شایع شد وتا مدتی منع آن نکردند
ودر زمان مامون غیر معمول بود تا آنکه معتصم ملعون آنرا منع کرد
پس حسنیه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید وخلیفه زمان وسلاطین وارکان
دولت را از این مباحثه ومجادله ملالت رسید از تو یک سؤال دیگر میکنم
وخاتمه بحث بر این سؤال خواهد بود راست بگو این حدیث نزد شما ثابت است
که پیغمبر در حق سیدة النساء فرمود که فاطمة بضعة منى من اذاها فقد
اذانى ومن اذانى فقد اذى الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که
برنجاند او را مرا رنجانیده باشد وهر که برنجاند مرا خدا را رنجانیده باشد ابراهیم گفت
این حدیث صحیح است وجمیع امت بر صحت این حدیث متفقند وهیچکس انکار
نتوانند کرد حسنیه گفت بدان خدای که خالق جمیع اشیا است راست بگو که
عمر وابو بکر فدک را از حضرت سیدة نساء علیها باز گرفته اند یا نه ابراهیم
گفت بلی فدک را بحکم حدیث رسول صلعم ابی بکر ناقل آنست که نحن معاشر

الانبیاء الا نورث ما خلفناه فهو صدقة یعنی ما گروه انبیائیم
ما را میراث نباشد هرچه از ما بماند صدقه باشد حسنیه گفت بدان که ابو سعید
خدری که از اصحاب حدیث شهابت روایت میکند که چون آیهٔ وآت
ذا القربی حقه نازل شد رسول ص فاطمه را طلبید و گفت خدا میداند
که پدر تو در زیر فلک جز از فدک ملک ندارد امروز فدک را بحضرت
سیدة النساء بخشید و بوی تسلیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول
عامل حضرت فاطمه در آنجا بود حاصل فدک بدان حضرت میرسید
و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول ص ابی بکر فدک را از آنحضرت باز گرفت
و چون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق من است ابی بکر گواه طلبید امیر المؤمنین
و امامین و امّ ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه
بخشید حضرت امیر المؤمنین حسب الالتماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد
گفتند هذا بعلها یجره الی نفسه فلا نحکم لشهادته یعنی این
شوهر تست جر منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنیم بگواهی او و هم
چنین گواهی امام حسن و امام حسین ع را گفتند که جر نفع از برای خود
میکنند و حال آنکه این حدیث نزد ایشان و شما نیز ثابت است که پیغمبر فرمود
که علی مع الحق والحق مع علی با وجود اینگواهی نشنیدند که جر نفع از

برای خود میکنند و حال آنکه جر نفع آنکه فرزندیقی از برای خود میکرد
که حدیث نحن معاشر الانبیاء را وضع کرد مثل این ظلم صریح با اهل
بیت رسول خدا نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نمیکنیم بگواهی زنی و آنچه
از رسول مانده بود از بساطین و اراضین تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند و گفتند
فدک ملک رسول خدا بود و در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بحکم گوشهٔ خود داده باشد بعد از
وفات آنکس از او باز گیرد و این حدیث که ابی بکر نقل کرد پیغمبران را میراث نباشد
هیچکس دیگر از رسول ص این حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر و دخترش
عایشه و رسول آنرا با هیچکس از عرب و هیچکس از اهل بیت و صحابه نگفته بود که
ورثهٔ اهل بیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر کاذب و غادر
و ظالم نبودی بایستی که اهل بیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر با
ایشان اظهار فرمودی که هرچه از من بماند صدقه است تا اهلبیت او بعد از او
چیزی که بر ایشان حرام بودی نکردندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی چه آنکه
اتفاقست که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از این سخن لازم آید که اهلبیت
طلب حرام کردند دیگر از سخن او لازم آید که رسول ص کما ینبغی اداء رسالت نکرده
باشد و آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول مبعوث
بود بر عالمیان عموماً و بر اهلبیت و اقارب و عشایر خود را انذار نماید

پس اگر سخن ابو بکر راست بود بلاشبهه رسول تقصیر کرده باشد در اداء رسالت
وظلم کرده باشد بر اهلبیت خود که ایشان را اعلام نکرده بود شرعا جایز نیست
شمارا که از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است
ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی خدا تعالی روا دارد از این که شما بر خود زندقه
روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابو بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف
کاینات است لازم دارید ای ابراهیم اگر پیغمبر با عشیره و اهلبیت خود گفته
بود که مرا میراث نباشد و از من هرچه بماند صدقه است و بر شما حرام است
ایشان سخن پیغمبر نشنیدند و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه کفر ایشان است
و حال آنکه حق تعالی در باره ایشان گواهی داده که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا باتفاق عالمیان از
موافق و مخالف ایشان از اهل بهشت اند بنص خدا و رسول بلکه قسمت
کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض بقول شما و بزعم شما از
احادیثی که شما روایت میکنید پس چون شما را هیچ جواب شافی نیست
پس ثابت شد که ابو بکر حدیث دروغ وضع کرد و کذب علی الله
وعلی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین
ظلم نسبت بسیدة النساء و تکذیب شهادت امیر المؤمنین و امام

حسن و امام

حسن و امام حسین کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این
افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت او کفر صریح و ظلم قبیح است
ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچیک را مجال
نطق نبود هارون نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود دیگر مرتبه حسنیه
گفت ای ابراهیم در حالتی که فاطمه دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیات
فدک را بمن داد ابو بکر گواه طلبید آیا شرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف شرع کرد ابراهیم
از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زیاده بر آنچه شده
هیچ نگفت حسنیه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء صاحب ید بود
و ابو بکر خارج بحسب معاشر الانبیا بموجب حکم صاحب شریعت که
البینة علی المدعی والیمین علی من انکر پس آنکه او از حضرت فاطمه
که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق
خدا که جواب بگو یا از کرسی زرین بزیر آی یا جحود اما مثل کن علما برکت راضی
شدند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هرون هیچ نمیتوانستند کیفیت
روایت کنند که هرون را ابن عمی بود بحسن صورت و لطف سیرت آراسته
و بغایت صاحب کمال بود نام محمد خالد بن عیسی و در محبت اهل بیت شهرتی
تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او بر طریق اهل بیت است

از آنجهت که هارون بوی محبت تمام داشت هرچه خواستی کردی و گفتی کسی
را یارای آن نبود که باوی متعرض شود گویند که او نیز در یک حسنیه نشسته بود
در هر مسئله که حسنیه الزام میکرد ابراهیم را یکیک از ذراهم بحسنیه نثار کردی
و تحسین وی و برایشان خندیدی و تمسخر کردی و هیچ ملتفت بهارون و منع
او نشدی و دست بقبضه تیغ زده در حفظ حسنیه کوشیدی که مبادا کسی در
ایذا و آزار او شود و هر لحظه حسنیه را دلداری و تحریص نمودی در بحث کردن
انکه حسنیه روی بهارون و یاران کرد و گفت بدانید در آن روز که حضرت
علی در باب فدک گواهی داد ابوبکر امتناع نمود امیرالمومنین فرمود که
ای ابوبکر اگر کسی نزد تو آید و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان
ملک محدوده معینه که در تصرف اوست ملک منست و او بغیر حق متصرفست
و غاصبست بمجرد دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم
کنی که غاصبست از وی میستانی و بمدعی تسلیم میکنی ابوبکر گفت نه امیرالمومنین
پرسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه ابوبکر گفت که گواه از مدعی
طلب میکنم که رسول ص فرمود البینة علی المدعی والیمین علی المنکر
امیرالمومنین فرمود پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه رسول خدا بخلاف قول خدا
و رسول عمل کردی ابوبکر گفت چگونه یا ابا الحسن امیرالمومنین فرمود جهت
انکه فاطمه

آنکه فاطمه صدیقه علیها صاحب یدست و متصرفه فدک آنکس که دعوی معاشر
الانبیاء کند بر اوست که اقامه بینه بر طبق مدعا خود کند بتقدیری که پیغمبر در حال
حیات بسیدة النساء نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثه رسول باشد
تا زمانیکه مدعی حدیث اقامه بینه عادله نماید بر طبق مدعای خود و باید گواه کسی بود
که صدقه بر او حرام باشد و شرعا از صدقه حصه نبرد و آن گروه بنی هاشمند که صدقه
بر ایشان حرامست سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریکند و حصه میبرند
پس جمیع آنها که در صدقه شریکند گواهی ایشان را در باب فدک نتوان شنید الا
گروه بنی هاشم پس آنکسیکه مدعی فدک باشد اگر از گواه عاجز باشد غایت ما فی الباب
سوگند متوجه فاطمه شود بمعتقد کسیکه اعتقاد بعصمت اهل بیت نداشته باشد
ای ابوبکر فاطمه معصومه است بحکم الهی چگونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود
و دعوی باطل نماید و صدقه که بر او حرامست طلب نماید ابوبکر خجل شد سر در زیر
افکند چنانکه تو ای ابراهیم نه جوابی که موافق حق بود توانی گفت و نه بگمراهی
ضلالت معترف توانی شد دیگر بدان ای ابراهیم که سخن ابوبکر باطلست و حدیث
نحن معاشر الانبیا موضوع از آنکه مخالف نص کلامست که یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسیکه مخاطبست باین خطاب
رسول الله است و این حکم عامست و دیگر در قران بسیارست و از اخبار که

انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده وورث سلیمان داود و همچنین در
قرآن است که ذکریا دعا کرد از حق تعالی طلب فرزند کرد که از او و از آل یعقوب
میراث برد و این صریح است که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث
من آل یعقوب واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآن معلوم شد
که انبیا را میراث بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیاء
تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته
اگر دانسته چیزی روایت نکردی که قرآن مکذب و مخالف آن بودی ای ابراهیم
اگر ابو بکر حدیثی را چنین میبست که انا من بین الانبیاء لا اورث
وما ترکناه یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان
آن مفتری بشهادت قرآن معلوم نمیشود اما حضرت الله تعالی جهة هدایت قرآن
دل آنکافر مفتری که واضع این حدیث است کور گردانید تا ظاهر شود اهل معرفت
را کذب و بطلان او بگواهی الله تعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابو حنیفه بود
دید ابراهیم هیچ نمیگوید گفت ای حشنیه بدانکه سلیمان از داود علم نبوت بمیراث
گرفت نه مال و عقار و ضیاع حشنیه گفت این سخنیست که قبل از تو گمراهان
دیگر نیز گفته است و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد ایشان است
چرا که سلیمان در حال حیات داود هم عالم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است

وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم
وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها وکلا آتینا حکما وعلما بدانکه
میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه او منقسم میشود و نبوت
قابل قسمت نیست اگر چنین بودی بایستی که اولاد نبی جمله بشرکت نبی بودندی
تا انقراض عالم و حال آنکه در میان اولاد آدم همین شیث نبی بود پس نبوت
بمیراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گوئی
ذکریا وارث نبوت از الله تعالی مسئلت نموده نه وارث مال و اسباب دنیوی
از سخن تو قدح نبوت ذکریا لازم آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر او حاشا
من ذلک ابراهیم نظام گفت از چه جهت حشنیه گفت از آن جهت که ذکریا در دعا
گفت وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا
بدانکه اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران ابن عم اند اگر مطلوب
وارث نبوت بوده باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث من و پس
مرا پسری ده تا پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت نرسند دلالت کند که
ذکریا بقضای الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد میبرده و این دلیل باشد
بر معصیت ذکریا بلکه کفر او نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر

دعا گفت ربّ رضیّا بلاشک وشبهه نبی را رضی باشد اگر مراد در آیه مذکور
ثبوت بودی واجعله رب رضیّا نگفتی وگفتن این بیفائده بودی پس ثابت
شد که انبیا را میراث بود بدلایل وبراهین عقلی ونقلی وحدیث نحن معاشر
الانبیا موضوع وابوبکر کاذب وغادر وظالم بوده باشد چرا که حدیث مخالف
قرآنست در محلی که آیه وانک میّت وانّهم میّتون نازل شد پیغمبر
بر منبر رفت وگفت ای یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من
دروغ بسیار نقل خواهند کرد وهر کس حسب مدعای خود احادیث وضع
خواهند کرد وبمن منسوب خواهند ساخت بدانید هر حدیث که از من روایت
کنند وان موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید وهرچه موافق بود اعتبار کنید
وحدیث اینست فاذا جاءکم الحق فاضربوه علی کتاب الله فما وافق
کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فاترکوه دیگر بدان
ای ابراهیم که چون حضرت رسالت از دار فنا بدار بقا رحلت کرد استر
وشمشیر وناقه وعمامه ودیگر چیزها از آنحضرت مانده بود امیر المؤمنین ع آنها را
متصرف شده بود وزره حضرت رسول که مرهون بود در حال از رهن بیرون
آورده متصرف گردید ومواریث حضرت رسول ص بود وهیچ کس با وی منازعه
نکرد واین در کتاب شما مذکورست وهیچکس نگفت رسول را میراث نیست

چرا مخلفات آن حضرت را متصرف میشوی پس بایستی که آنها را نیز از
امیر المؤمنین میگرفتند اگر گویند که ایشان طلبیدند وامیر المؤمنین ع میگرفتند
اگر گویند که ایشان طلبیدند وامیر المؤمنین ع غلبه کرد بر ایشان وتسلیم ایشان
نکرد وایشان عاجز شدند حاشا که امیر المؤمنین ع ظلم کرده باشد وچیزی که او
شرعا در او تصرف نتوان کرد او تصرف نماید وآن چیز را وحرام باشد نعوذ بالله
بکفر نزدیک بود واگر گویند رسول الله در حال حیات آن مخلفات را
تملیک امیر المؤمنین کرده بود دروغ بود چرا که اگر چنین بودی حدیث صحیح
علیه ومتفق فیه در این باب وارد گشته بودی که رسول در حال حیات مخلفات
خود را تملیک امیر المؤمنین کرده بود پس معلوم شد که ارث بدان حضرت منتقل
شد وابوبکر کاذبست چون شیعه سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم
وای علما که حاضرید چون جواب شیعه ندارید وا تضییع وابطال مذهب شما
نمود وشما ساکت شدید وسکوت علامت رضاست پس چرا مذهب
او اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افکندند پس دیگر مرتبه شیعه گفت ای
ابراهیم وای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکورست واتفاق
امتست چون ابوبکر در شهادت شهود کرد وگواهان حضرت سیدة النساء
را نشنید حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر تو از پدر خود میراث گیری ومن

از پدر خود میراث جزم برایشان حجت بسیار گرفت الزام ایشان نمود
و برایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده مهاجرت نمود و بگریست و سوگند
یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان شکایت کند و در حینی
که از دار فنا بدار بقا رحلت مینمود وصیت نمود بحضرت امیر المومنین علی که
ویرا در شب دفن کند و نگذارد ابوبکر و اتباع ایشان بر او نماز کنند پس
آنحضرت وصیت را بجای آورده و اورا در شب دفن کردند در میانه قبر و منبر
حضرت رسول بحکم حدیث صحیح ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
موضع قبر آنحضرت را پنهان ساختند و هموار نمودند روز دیگر عمر و ابوبکر
با جمیع اتباع و اعوان و انصار خود بدر خانهٔ امیر المومنین رفتند و تعزیت
آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت و کفن و دفن او سوال کردند امیر المومنین
فرمودند او را شب دفن کردیم ابوبکر و عمر گفتند چرا اصحاب را خبر نکردید حضرت
فرمودند جهة وصیت او نخواستیم مخالفت وصیت او کنیم جهة آنکه مخالفت
وصیت از نوعی از ایذاست شما بکرات از رسول شنیده اید که فرموده فاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله پس چگونه
جایز بود مرا که ایذاء او و رسول و خدا نمایم عمر بغایت مضطرب شد گفت
برویم و او را از قبر بیرون آوریم و بر او نماز گذاریم هرچند قبر آنحضرت را
طلبیدند

طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت را بدین طریق که گفتم اجماع
امت است و هیچکس خلاف نکرد پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب او و محروم
شدن مهاجر و انصار از نماز او دال است بر کمال قهر و غضب سیدة النساء
از جهة ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار او از غصب امامت و بر فرزندان
او از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در
روایت این حدیث متفقند که رسول فرمود ان الله یغضب لغضبك
ویرضی لرضاك یعنی یا فاطمه خدا غضب میفرماید از برای غضب تو و خوشنود میشود
بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث حضرت فاطمه غضب الهی تعالی باشد و خدای
تعالی بر ایشان غضب فرموده باشد بحکم حدیث اول که فاطمة بضعة منی هرکه
فاطمه را برنجاند خدا را رنجانیده باشد و خدا میفرماید ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة پس بلا شبهه ابی بکر و عمر و اتباع
ایشان کافر و ظالم بوده باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی
متوجه ایشان باشد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابی الیوب و شافعی
و جمیع علما یکبار برخواستند و قصد قتل حسنیه نمودند و جفا و آزار روی شدند
و او نیز بقدر قوه سعی نمود و ریش ابراهیم نظام را بدست خود گرفته میکذاشت
و هارون مشاهده میکرد چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را بدید برزد
هارون

هارون آمد و گفت تو امروز بر جای رسول خدا نشسته و کنیزی جمیع علمای
زمان ترا الزام نموده و جمله را عاجز گردانیده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس
تو قصد قتل و ایذاء او کرده اند و هر یک از امرا از جانب حسنیه حکایات
بعرض رسانیدند و ابن عم هارون از یک جهتان و محبان اهلبیت بود و شمشیر
کشیده متوجه ابراهیم نظام و علمای شد همه یکبار دست از حسنیه کوتاه کردند
و بر جای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم
ندارید جمیع شما که حاضرید خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیزی
عاجز و مضطر شده اید و مردمان از خواص و عام با شما تمسخر میکنند باوجود
این شرمنده نیستید و قصد قتل و ایذاء و آزار میکنید چون خلایق این
سخنان از هارون شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همه یکبار ملامت
آغاز کردند ابراهیم نظام و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند حسنیه
باوجود هجوم از ایشان خایف نبود و ساکت نشد مرتبه آغاز سخن کرده
گفت ای معاندان گمراه و ای دشمنان خاندان رسول آیا از خدا نترسید و از
روز بازخواست اندیشه نمائید از برای جاه دنیا و حیات پنج روزه کمر عداوت
مصطفی و مرتضی و اهل بیت در میان استوار میکنید و بمزخرفات و مهملات
که از قبیل افسانه و افسونست چشم کوته نظران را میپوشانید که فلان

بالاتفاق

بالاتفاق فلان خلیفه و فلان را از برای فلان امیر کردند پس افضل باشند و مثال
اینحکایات واهیه و روایات لاغیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت
و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق حقایق حجت ساخته اند و در زر با خلایق انداخته
چرا از قیامت و حشر و نشر در عذاب ابدی یاد نیاورید و از غضب الهی بترسید
صد هزار فتنه در میان خلق پدید آوردید و مردمان از صد هزار فرسنگ از معرفت
خدا و رسول و امام دور انداختید و در ظلمات بعضها فوق بعض که انداختید
و اکثر از حکایات و روایات و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل بدعت
و فاسقان و زنان و کودکان کنجشک بازست از قبیل افسانه و خواب
خیالست بدان ماند که شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع
مینمایند و بعضی خواب کنند چون افسانه باتمام رسد نامهای کودکان کبوتربازان
و زنان و فاسقان را در سلک روایت و حدیث و اخبار نویسنده قال فلان
و قال فلان میزنید و در افواه میاندازید که فلان حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت
از فلان شیخ میکند و فلان شیخ جولاه و حجام محدث و مفسر است و فلان جاهل بی
بصیرت در فلان زاویه صاحب چند حدیث است و از اولیاء کبار و مقتدای اهل
روزگار است و فلان شیخ در خواب دیده و از پیغمبر چنین شنیده و علی هذا القیاس
جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کوران زاویه جهالت و غولان

بادیه

بادیهٔ ضلالت از اطراف وجوانب وبلاد وامصار رو بیمین ویسار پیش روند
وبتبرک جویند ونقل از شما کنند وبنای معرفت وشریعت وطریقت
برخواب وخیال و وهم وگمان برنقل وروایت شما نهند و رونق این
مهملات چنان درخیالات عوام وابلهان مستحکم شد که بسیار قضا
از ایشان زایل نتوان کرد وازین جهة جرح وتعدیل وطعن وتکفیر در میان عوام
پدید آورده‌اید وزمانها براین بگذشت اولاد واحفاد ایشان در وجود آمدند
وخواهند بغض وعداوت اهل بیت براولاد وپیروان وشیعیان ایشان را
میراث گرفتند وحق اخفای طریق ایشان نمودند ومینمایند وظالمان وفاسقان
واعدای خاندان رسول را که عمری ببت پرستی وشرب خمر گذرانیده بودند
ایشان را بر معصومان خاندان مقدم میدارند وجولاهان وقصابان از یکدیگر
روایت میکنند وحال بدان رسید وکار بدان انجامید که نقل وروایت
وحدیث وآیه از حضرت امیرالمؤمنین ع وباقی ائمه که باتفاق علما وعالمیان
معصوم ومطهرند قبول نکنند وقول معصومان را اعتبار ننمایند وحدیث و
روایت از عایشه وانس مالک وابوهریره وعمروعاص ومعاویه اعتبار
کنند که هریک ازاینها مدبرین اهل روزگار واخس وارذل جمیع کفارند
وباعتقاد جمیع اهل اسلام لعن اینگروه واجب عبادات است ای ابراهیم

ازصدیق

ازصدیق اکبر وفاروق اعظم چه فضیلت داری بیار تا بشنوم کدام صدق
وکدام فاروق برتمام عالمیان ثابتست که این محض تمسخرست بچه جهة
وکدام علم وفضیلت وزهادت وبکدام تقوی وطهارت وبکدام سخی و
مروت وبکدام دلیری وشجاعت وبکدام جنگهای بسیار که کرده اند ودلیران
بیشمار که شکسته اند وبکدام دست برد محکم که نموده اند وبکدام مشکل که
حل نموده‌اند وبکدام معجزه وکرامت ای ابراهیم افضلیت را معنی بگو که بچه چیز
حاصل میشود وبگو که اکثر ثواباً من عندالله چه معنی دارد وآن ثواب از چه
رهگذر حاصل میشود که هیچ کس از عالمیان ثابت نیست ونشنیده اند
ودر قران وحدیث واخبار واقع نشده بود شرم از ریش خود بدارید
وترک این مهملات کنید وبدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای
مذهب وملت شما بر تعصب وعناد وظلم وتعدی بوده وهرگز هیچیک
از سادات اهل بیت وعلمای شیعه وسایر محبان وموالیان او را مجال بحث
وجدل نداده‌اید ونگذاشته‌اید که اظهار مذهب اهل بیت نمایند وقصد
قتل ایشان نمودید وگفته‌اید که اینها اشد کفارند مردم را تحریض بقتل ایشان
نموده‌اند از خوف آنکه شما را فضیحت نکنند وابطال مذهبهای شما نمایند
وکفر وظلم وفسق امامان وپیشوایان شما که اعدای رسول وآل واهل بیت

اوینر

اوبند برشما ثابت نکنند چنانکه من ثابت کردم بدولت خلیفه دیگر بدانکه
بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل بیت رسول اید اما امامان و پیشوایان شما
قاتلان اهل بیت و اعدای ایشانند و عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاق
با آنحضرت میورزیدند و اظهار آن نمیتوانستند کرد و خدا با رسول از آن خبر داده
بود تا آنکه بعد از رسول ظاهر نمودند و انتقام از اهل بیت کشیدند شما نیز پیروی
مینمایید از آل و اهل بیت رسول و شیعیان و پیروان ایشان را آنکه کشتند
و نسلهای ایشان را منقطع ساختید و باز دعوای اسلام و مسلمانی میکنید
و گویید که ما بر دین محمدیم و آل که محمد از شما بیزار است علما بیکبار گفتند که
ما بیزاریم از اعدای اهل بیت و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است
حسنیه گفت بخدا دروغ میگویید دلهای شما مملو است از عداوت اهل بیت
و پیروان ایشان من در حضور خلیفه بر شما ثابت کنم چنین است که من میگویم
ای ابراهیم در روز عید قربان که علما و مشایخ و دانایان و سایر عوام شما
در مصلا حاضر میشوند چون خطیب منافق بر منبر میروند و قصه و اسمعیل و ذبح
کردن او بنیاد میکند شما گریه آغاز میکنید و بهایهای میگریید و هر وقت
که میشنوید که ابراهیم کارد برگرفت و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید
و دستارها از سر میاندازید و اشکها فرو میریزید و حال آنکه هیچ جراحت

باسمعیل

باسمعیل نرسید عاقبت گوسفندی کشته شد که هر روز از آن گوسفند متولد
در اطراف عالم بکشند برخیزید و فریاد برآرید از برای گوسفندی که چهار هزار سال
از آن گذشته باشد در هر شهر و دیار که شیعه و مؤمن و دوستداری را ببینید
از برای نور دیده رسول الله و جگر گوشه ولی الله و فرزند ارجمند سیدة النساء
و برادر با جان برابر امام حسن مجتبی سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم
شهید علیه و علی ابائه و امه و اخیه و جمیع خلقه در روز عاشورا را یاد آرند
گریه کنند نه جدی چون جد او و نه پدری چون پدر و نه مادری چون مادر او و نه
برادری چون برادر او و نه فرزندی چون فرزند او باشد و جمعی از کافران و ظالمان
و منافقان امت و طاغیان بی حمیت با او غدر کردند و وی را بظلم شهید کردند
و سر مبارک او را بنیزه کردند و حرام او را غارت نمودند و هفتاد و دو تن از
فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آنحضرت را بکشتند
و بند خستند اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگی نماید و ماتم دارد و گریه کند گویند که
این رافضیست و اهل بدعت چه معنی داشته چیزی قبل از این بدویست سال
یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از
جزای گوسفندی بعد از چهار هزار سال توان گریست و فراموش میتوان کرد و نشاید
که از جزای قرة العین رسول و جگر گوشه بتول بعد از دویست سال یا بیشتر توان

گریست و ماتم داشت چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و مقنعه
از سر کشید نوحه و زاری آغاز کردند و میگفت حسینی که بر گردن رسول خدا
سوار میشد و پایهای خود را بر آنحضرت میزد که زودتر راه برو و حضرت رسول
بدان افتخار مینمود و میگفت که نیکو سوارید شما از شما بهتر نیست و نیکو مرکبیست
مرکب شما و حلق مبارک او که بوسه گاه حضرت سید کاینات و سرور موجودات
بود بتیغ بریدند و اسب بر سینهٔ مبارک او دوانیدند قاتلان او را امام و پیشوای
خود میدانند از گریهٔ حسنیه هرون و حضار گریه و شیون بر داشتند هرون [illegible]
که مبادا واقعه بالا گیرد و بفرمود که خلعتهای فاخر از برای حسنیه آوردند و بحث حسنیه
را منقطع کرد حسنیه گفت ایها الخلیفه مرا چندان مهلت ده که یک سئوال دیگر بکنم
و سخن را بدان ختم کنم گفت بگو حسنیه گفت ایها العلما حاضر بحق الخدا که معبود جملهٔ
عالمیان است راست بگوئید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر در حالی که در مسجد
در هر جا که می نشست کسی را بر علی مقدم داشته و امیر گردانیده باشد جمیع علما تصدیق
کردند که نه حسنیه گفت پس چون خدا و رسول کسی را بر وی امیر نکردند چون روا
دارید که بعضی از جاهلان امت کسی را بر او تقدیم و امیر گردانند ای ابراهیم در محلی
که رسول اکرم سورهٔ برائت را بابی بکر داد و او را با خلقی عظیم فرستاد که سورهٔ
برائت را بمکه برد و بر کفار بخواند نه حکم الهی شد که او نخود علی بن ابی طالب برد

وحکم الهی

وحکم الهی را بر کفار خواند و حضرت رسول علی را تنها فرستاد که سورهٔ برائت از
ابو بکر بگرفت و او را امیر گردانید بالشکری که با او بودند و ابو بکر از شرمندگی
نتوانست متوجه مدینه شود از امیر المؤمنین استدعا کرد که کس بفرست تجدید رخصت
رسول و از من رخصتی حاصل کن من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم
حضرت امیر المؤمنین بنا بر امتثال حکم تنها رفت و آیهٔ برائت را بر کفار مکه خواند
فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و
خذوهم واحصروهم با چنین شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام
الهی را بایشان رسانید و هیچکس از امت در این خلاف نکرده اند ای ابراهیم
این در کتب شما مسطور است یا نه گفت بلی کس انکار این نتواند کرد حسنیه گفت
ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول در حالت نزع اسامة بن زید را سردار لشکر
کرد گفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الا علی بن ابی طالب و
فضل بن عباس یعنی لعنت خدا بر آنکسی که از جیش اسامه باز ایستد و با وی
نرود و در تحت رایت او نباشد الا علی بن ابیطالب و فضل بن عباس و مکرر این سخن را
تکرار میکرد و ابو بکر و عمر ناشنید میکردند از خوف آنکه اگر ایشان بروند رسول
علی را قائم مقام خود گرداند بنا بر حکم الهی اسامه بطلب ایشان کس فرستاد
رسول لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و ایشان پیغمبر را

گذاشته

کذاشتند و بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شدند تا انکه
خبر باسامة بن زید رسید کس بایشان فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را
با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت بعد از رسول آن ایشان نوکر و تابع
اسامه بودند و اکر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت میبود بایستی
که اسامه در تحت رایت ایشان میبود و چون رسول خدا در وقت رحلت تا
نفس آخر باجماع امت بر ایشان لعنت کرد و این در جمیع کتب شما مسطور
و انکار آن نتوانید کرد و ابو بکر و عمر نوکر اسامه بودند و باو نرفتند و مخالفت
رسول الله کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد هر کرا رسول خدا لعنت کرده
بلاشک بلعنت خدا و رسول کرفتار خواهند بود و عذاب ابد متوجه ایشان
خواهد بود ابراهیم نظام و جمیع علمای او از شرمندکی خلایق سرها بزیر افکنده
بعد از ان حسنیه کفت الحمد لله و المنة که بدولت خلیفه این شکستهٔ ناتوان
از فضایل و مناقب اهل بیت رسول کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدای
ایشان آنچه در خاطر داشتم علانیه بی خوف و دهشت ظاهر کردم و الزام اعدای
دین بحجت و دلیل نمودم و هیچکس از خاندان و محبان باین دولت موفق
نشده بود که این کنیز ضعیفه شده و اکر خلیفه را ملالت نرسد بخدا که تا
منقطع نشوند اقامهٔ دلیل نمایم بر حقیقت مذهب اهل بیت و از فضایل

ایشان

ایشان چندان بکویم که مستمعان را فوت احصا آن نباشد یحیی بن خالد برمکی
روی با ابراهیم کرد و کفت هیچ تقصیری نکردید و حقیت مذهب ثابت کردید انکه
یحیی با جمیع سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که از ممالک عالم در
ان مجلس حاضر بودند حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند و آفرین کفتند در ان
روز چهار صد کس تغییر مذهب خود داده طریق اهلبیت اختیار کردند و هرون
از ان روز دیکر قصد سادات نکرد و متعرض شیعیان نشده امر فرمود که حسنیه
را دیکر باره خلعتهای فاخره دادند و خواجه وی را صد هزار مثقال طلا از زر خلیفتی
بطریق مشروط با خلعتهای فاخر دادند و نوازش فرمود حسنیه را اجازت طلبید
با وی کفت که از این شهر برو و هر جا که خواهی باش مبادا که ترا ضایع
کنند حسنیه و خواجه وی پای هارون را بوسیده و از مجلس شکفته و
خوشحال بیرون آمدند و پسر عم هرون که از محبان خاندان اهلبیت بود و جمیع
که محب بودند حسنیه را بخشش و نوازش نمودند ابراهیم شرمنده و روسیاه
از سر کرسی زرین برخاسته با ابو یوسف و شافعی و روسیاهان دیکر که افسار تقلید
بر کردن کرده راه عداوت اهلبیت می پیمودند از ان مجلس بیرون آمد
خلایق بر ایشان میخندیدند و پسر عم هارون بر ایشان تمسخر مینمود حسنیه با
خواجه خود و جمعیت بسیار پنهانی از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه

رسول

رسول شدند خود را بخدمت حضرت امام رضا ع و باقی سادات اهل قم هست

رسانیدند الحمد لله علی ولایة اهل البیت

الذین هم شموس الهدایة و بدور الدجی

وعلی البرائة من اعدائهم اللئام

الملعونین فی الاولین

والاخرین مطبوع شد

تمت الکتاب بحسنیه علی ید اقل العباد ابن مرحمت و رضوان آرامگاه محمد نبی ... علی ...

من تاریخ فشار ۱۳۳۳

خاتمه در بیان بعضی از آداب متفرقه و فواید نافعه از حضرت صادق ع

منقولست که بسیار است که بعضی از شیعیان ما در افتتاح بعضی از کارها

فراموش میکنند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را پس حقتعالی ایشان را امتحان

نماید ببلائی تا متنبه شوند و بیاد آورند و شکر الهی و ثنای بر او را و حق تعالی

بسبب آن محو نماید از ایشان منقصت آن تقصیر را که از ایشان صادر

شده است پس باید که آدمی در ابتدای هر کاری افتتاح نماید بگفتن بسم الله

و از حضرت

و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون حقتعالی حضرت آدم را نهی فرمود

از خوردن میوه آن درخت بهشت گفت بلی پروردگارا نگفت انشاء الله پس از

آن درخت خورد و از بهشت بیرون آمد پس حقتعالی فرمود پیغمبرش را که ولا تقولن

لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله واذکر ربک اذا نسیت

پس فرمود که یعنی مگو هر چیزی را که این را میکنم فردا مگر آنکه مقید بمشیت الهی

کرده که بگوئی مگر آنکه خدا خواهد که بکنم و یاد کن پروردگار خود را هر گاه که فراموش

کنی او را یعنی هر گاه که گفتن انشاء الله را فراموش کنی در هر وقت که بخاطرت

بیاید بگو اگر چه بعد از یکسال باشد و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع منقول است

که نه چیز است که کردن آنها موجب غلبه فراموشیست خوردن سیب ترش و

گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و بول کردن در آب ایستاده و خواندن نوشته

قبرها و راه رفتن در میان دو زن و شپش را انداختن و حجامت کردن در گودی

پشت و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که سه چیز است که حافظه را زیاد میکند

مسواک کردن و روزه داشتن و قرآن خواندن و در حدیث معتبر منقول است

که روزی آنحضرت غمگین شدند فرمودند که میدانم بچه سبب غمگین شده ام بر عتبه

در نشستم و میانه گله گوسفندان گذشتم و زیر جامه را ایستاده پوشیدم

و دست و رو را بدامن جامه پاک کرده ام و از حضرت صادق ع منقول است

که ده چیز است که اندوه را برطرف میکند راه رفتن وسوار شدن وسر در زیر آب
کردن وبسبزه زار نظر کردن وخوردن واشامیدن وجماع کردن ومسواک
کردن وسر شستن با خطمی ونظر بر روی زن مقبول کردن وبا مردان سخن
گفتن واز حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چند چیز است که باعث پریشانی میشوند
وچند چیز است که باعث توانگری میشود اما آنها که موجب فقر وپریشانی میشود
تار عنکبوت را در خانه گذاشتن ودر حمام بول کردن ودر حال جنابت چیزی
خوردن وبا چوب گز خلال کردن وایستاده شانه کردن وخاکروبه را
در خانه گذاشتن وقسم دروغ خوردن وزنا کردن واظهار حرص کردن
وخواب کردن در میان نماز شام وخفتن وخواب کردن پیش از صبح وپیش
از طلوع آفتاب ودروغ بسیار گفتن وغنا وخواننده گی کردن ومردی که
در شب سؤال کند چیزی ندادن وخرج را زیاده از اندازه کردن وباخویشان
بدی کردن واما آنها که موجب توانگری زیادتی مال میشود نماز پیشین وپسین
ونماز شام وخفتن را بایکدیگر کردن وبعد از نماز صبح وبعد از نماز عصر
تعقیب خواندن وباخویشان نیکی واحسان کردن وساخت خانه را
جاروب کردن ومال خود را با برادران مؤمن قسمت کردن وبامداد بطلب
روزی رفتن واستغفار بسیار کردن وخیانت در مال مردم نکردن
وسخن

وسخن حق وراست گفتن وآنچه مؤذن در اذان گوید از پی او گفتن ودر بیت الخلا
سخن نگفتن وحرص در طلب دنیا نداشتن وشکر کسیکه نعمتی بر این کس
داشته باشد کردن واز قسم دروغ اجتناب کردن وپیش از طعام دست شستن
وریزها که از سفره ریزد خوردن وهر که هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید
حقتعالی هفتاد نوع بلا را از او دور گرداند که کمتر آنها پریشانی باشد ودر حدیث
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در مدح اهل بیت ع یک شعر بگوید
حقتعالی برای او خانه در بهشت بنا کند ودر حدیث دیگر فرمود که هر که در مدح ما
اهلبیت شعری بگوید مؤید بروح القدس گردد ودر حدیث دیگر از حضرت
امام رضا ع منقولست که هر مؤمنی که یک بیت شعر در مدح اهل بیت ع
بگوید حقتعالی برای او در بهشت شهری بنا کند بزرگتر از هفت برابر دنیا وچون
در آن شهر درآید هر ملک مقرب وهر پیغمبر مرسل بدیدن او بیایند ودر حدیث معتبر
از حضرت رسول ص منقولست که شکم کسی پر از ریم وچرک باشد بهتر است از
آنکه پر از شعر باشد ودر حدیث معتبر منقولست که حضرت رسول ص نهی فرمود از چیزی
خوردن در حال جنابت وفرمود که مورث پریشانی است ونهی فرمود از گرفتن
ناخن بدندان واز مسواک کردن در حمام واز آب بینی انداختن در مساجد
واز خوردن نیم خورده موش وفرمود که مسجدها را راه مکنید که از دری بدر آئید

واز دری بدر رود مگر آنکه دو رکعت نماز بگذارید ونهی کرد از آنکه بول کنند
در زیر درخت میوه دار یا در میان راه ونهی فرمود از آنکه بدست چپ یا بر پهلو
تکیه کرده چیزی بخورند ونهی فرمود از گچ مالیدن قبرها ونماز کردن در قبرستانها
وفرمود که هر که در فضای غسل کند با خبر باشد که عورتش گشوده نشود ونهی
نمود از آب خوردن از پیش دسته کوزه که در آنجا چرک جمع میشود ونهی نمود
از بول کردن در آب ایستاده که باعث برطرف شدن عقل میشود ونهی فرمود
از آنکه کسی با یکتای نعلین راه رود یا ایستاده نعلین بپوشد ونهی فرمود
از آنکه کسی بول کند و فرجش محاذی آفتاب باشد وفرمود که چون داخل بیت الخلا
شوید اجتناب کنید از نشستن رو بقبله و پشت بقبله ونهی فرمود از گریه
بلند و نوحه کردن در مصیبت ونهی فرمود از رفتن زنان از پی جنازها
ویا آنکه چیزی از قرآن را با آب دهان محو کند یا آنکه قرآن را از آب
دهان بنویسند ونهی فرمود از خواب دروغ بستن وفرمود که هر که چنین
کند حقتعالی اورا تکلیف میکند که بر جو گره بزند و او نتواند کرد و باین سبب
معذب باشد ونهی فرمود از ساختن صورتها وفرمود که هر که صورتی بسازد
حقتعالی اورا در قیامت تکلیف کند که جان در این صورت بدمد
ونتواند ونهی فرمود از آنکه حیوانی را بآتش بسوزانند ونهی فرمود
از دشنام

از دشنام دادن خروس زیرا که از برای نماز بیدار میکند ونهی فرمود
از آنکه مؤمنی خواهد چیزی بفروشد یا بخرد و دیگری بیاید و بگوید من متاعی
بهتر دارم از من بخر یا این متاع را بیشتر میخرم ونهی فرمود از بسیار سخن
گفتن در وقت جماع وفرمود که از این بیم باشد لال بودن فرزند وفرمود
که خاکروبه را شب در خانه مگذارید و در روز بیرون برید که شیطان
در آن جای میکند ونهی فرمود از آنکه در شب کسی با دست آلوده بطعام
پس اگر چنین کند شیطان اورا دیوانه کند ملامت نکند مگر خود را ونهی
فرمود از آنکه کسی استنجا کند با سرگین و استخوان ونهی فرمود از آنکه
زن بی رخصت شوهر از خانه بیرون رود پس اگر برود لعنت کنند اورا
ملائکه آسمانها و هر که براو بگذرد از جنیان و آدمیان تا بخانه برگردد
ونهی فرمود از آنکه زن برای غیر شوهر خود زینت کند پس اگر بکند بر خدا
لازم است که اورا بآتش جهنم بسوزاند ونهی فرمود از آنکه زن نزد غیر
شوهر و نامحرمان خود زیاده از پنج کلمه ضروری سخن بگوید ونهی فرمود
از آنکه از آنکه زنی در پهلوی زن دیگر بخوابد و جامه در میان ایشان
حایل نباشد ونهی نمود از آنکه زنی با زن دیگر نقل کند آنچه در خلوت میانه
او و شوهرش گذشته است ونهی نمود از آنکه کسی با زن خود رو بقبله

جماع

جماع کند ونهی فرمود از انکه درمیان راه با زن خود جماع کند پس اگر
چنین کند خدا و ملائکه وهمه مردمان اورا لعنت کنند ونهی کرد از انکه
بروند بنزد جماعتیکه خبرها از آینده میدهند مانند منجمان وکاهنان ورمالان
وصوفیان کذاب هرکه بنزد ایشان رود وتصدیق کند ایشان را
پس او بیزار شده است از چیزهائیکه برحضرت رسالت پناه نازل شده است
ونهی فرمود از بازی کردن بنرد وشطرنج وطبل وتنبک وطنبور وعود ونی
فرمود از غیبت کردن وگوش دادن بان واز سخن چینی وگوش دادن
بان وفرمود که سخن چین داخل بهشت نمیشود ونهی فرمود از رفتن
بضیافت فاسقان ونهی فرمود از قسم دروغ وفرمود که اهل خانها را
از خانها برمیاندازد وفرمود که هرکه قسم دروغ بخورد برای انکه مال
مسلمانی را ببرد در قیامت خدا با او در غضب باشد مگر انکه توبه کند
ومال آنشخص را پس دهد ونهی فرمود از نشستن بر سر خوانی که بر آن
شراب خورند ونهی فرمود از انکه کسی زن خود را بحمام فرستد یعنی در
بلادی که احتیاج بحمام نباشد ونهی فرمود از داخل شدن حمام بی لنگ ونهی
فرمود از طپانچه بر رو زدن در وقت مصیبت ونهی فرمود از سخن گفتنی که
آدمی را از یاد خدا غافل گرداند ونهی فرمود از آشامیدن در ظرف

طلا ونقره

طلا ونقره ونهی فرمود از پوشیدن حریر ودیبا وکحینه مردانرا اما زنانرا
باکی نیست ونهی فرمود از فروختن خرما در درخت پیش از انکه سرخ یا زرد
شود ونهی فرمود از انکه رطب را در درخت بخرما بفروشند وانگور را در
درخت بمویز بفروشند ونهی فرمود از فروختن آلت نرد وشطرنج ونهی فرمود
از خریدن وخورانیدن شراب وفرمود که حق تعالی لعنت کرده است شراب را
وآنرا که درخت انگور را بقصد شراب میکارد وآنکه انگور را برای شراب میفشارد
وآنکه میخورد وانکه قیمتش را میخورد وآنکه برمیدارد وانکه از برای او میبرند
همه ملعونند وفرمود که هرکه شراب بخورد تا چهل روز نمازش مقبول نیست
واگر بمیرد ودر شکمش چیزی از شراب باشد بر خدا لازم است که بخوراند باو از آب گندهٔ
از فرج زناکاران از چرک وریم بیرون آمده باشد وسالها در دیگهای جهنم
جوشیده است پس چون بخورد بگدازد احشا وامعا وپوست ایشان را ونهی
فرمود از خوردن سود واز شهادت ناحق دادن واز نوشتن کاغذ سود
ولعنت کرده است خدا گیرنده سود ودهنده سود ونویسنده سود وگواه سود
را ونهی فرمود از مصافحه کردن با کافران اهل ذمه ونهی کرد از خواندن شعر
در مسجد وبرای گمشده فریاد کردن در مسجد ونهی فرمود از انکه در مسجد شمشیر برهنه
کنند واز انکه چیزی بر روی جانوران بزنند ونهی نمود از انکه کسی بعورت

مسلمانی نظر کند و فرمود که هر که دانسته بر عورت مسلمانی نظر کند هفتاد هزار
ملک او را لعنت کنند و نهی فرمود از آنکه زنی بعورت زنی نظر کند و نهی
فرمود از آنکه بدمند در طعام یا آب یا بر موضع سجده و نهی نمود از نماز کردن
در قبرستان و در میان راه و در آسیاها و در رودخانها و در جاها که
شتران را بندند و بر بام کعبهٔ معظمه و نهی فرمود از کشتن مگس عسل و از
داغ کردن بر روی چهارپایان و نهی نمود از آنکه کسی بغیر خدا قسم بخورد
و فرمود که هر که بغیر خدا قسم خورد از رحمت خدا بری شده است و نهی فرمود
از قسم یاد کردن بسوره قرآن و فرمود که هر که بسورهٔ از قرآن قسم یاد کند
بهر آیهٔ از آن یک کفاره لازم است خواه راست قسم خورده باشد و خواه
دروغ و علما حمل بر استحباب کرده‌اند کفاره را و نهی فرمود از آنکه
کسی قسم بخورد بجان تو و بجان فلان و نهی فرمود از آنکه کسی جنب در مسجد
بنشیند و نهی فرمود از برهنه شدن در شب و در روز و نهی فرمود از
حجامت کردن در روز چهارشنبه و در روز جمعه و نهی نمود از سخن گفتن
در روز جمعه در هنگامی که پیشنماز خطبه خواند پس اگر چنین کند او را ثواب
جمعه کامل نیست و نهی نمود از آنکه صورت حیوان در نگین نقش کنند
و نهی فرمود از نماز نافله کردن نزد بیرون آمدن و فرو رفتن آفتاب
و در نزدیک

و در نزدیک زوال و نهی نمود از روزه گرفتن در عید رمضان و عید قربان
و سه روز بعد از عید قربان در منی و یوم الشک بقصد ماه رمضان و نهی
نمود از آنکه بر پشت چهارپایان دهن بر آب گذارند و بیاشامند و فرمود
که با دستهای خود بردارید و بیاشامید که بهترین ظرفهای شماست و نهی
نمود از آب دهن انداختن در چاهی که آب از آن خورند و نهی فرمود
از آنکه مزدوری را کار فرمایند پیش از آنکه هر کس با یکدیگر بآزردگی دوری
کند و اگر ناچار باشد زیاده از سه روز نکنند که هر که چنین کند آتش جهنم
باو اولی است و نهی فرمود از آنکه طلا را بطلا و نقره را بنقره بفروشند
با زیادتی بلکه میباید برابر یکدیگر بفروشند و نهی فرمود از مدح کردن
مردم در برابر ایشان و فرمود که خاک بپاشید بر روی مدح کنندگان و فرمود
که هر که مزد مزدوری را ظلم کند و باو ندهد حقتعالی ثواب اعمالش را
حبط کند و بوی بهشت را براو حرام گرداند و فرمود هر که قرآن را یاد گیرد
و از روی بی اعتنائی فراموش کند در قیامت دستهایش در گردنش
بسته باشند و حقتعالی بهر آیهٔ ماری مسلط گرداند مگر آنکه خدا او را
بیامرزد و فرمود که هر که قرآن را بیاموزد بعد از آن حرامی بخورد
یا محبت دنیا و زینت دنیا را بر عمل کردن بقرآن اختیار کند مستوجب
غضب

غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد قرآن با او خصمی کند و
هر که زنا کند با زن مسلمانی یا زن ترسائی یا جهودی یا گبری خواه
آزاد باشد و خواه بنده و بی توبه بمیرد حق تعالی در قبرش سیصد در از جهنم
بگشاید که از آنها مار و عقرب و اژدها از جهنم بقبرش در آیند و او
در آتش سوزد تا روز قیامت پس چون از قبرش مبعوث شود مردم
از گند او متاذی باشند و همه کس او را باین عمل قبیح بشناسند تا بجهنم رود
و فرمود که هر که در خانهٔ مؤمنی نظر کند که بر امر مستور او مطلع شود خدا
او را محشور گرداند با منافقانی که عیبهای مسلمانان را تفحص میکردند
و از دنیا بیرون نرود تا خدا او را رسوا کند مگر آنکه توبه کند و فرمود
که هر که راضی نباشد بآنچه خدا روزی او گردانیده است و شکایت کند
از برای خدا و صبر بر تنگی روزی نکند هیچ حسنه از او بالا نرود و در قیامت
خدا از او در خشم باشد مگر آنکه توبه کند و فرمود که هر که ظلم کند بر زنی که مهر او را
ندهد او نزد خدا زناکار است و حق تعالی در قیامت باو عتاب میفرماید که
من کنیز خود را بعقد تو در آوردم بر مهری و پیمانی تو وفا به پیمان من نکردی و
بر کنیز من ستم کردی پس از حسنات او بگیرند و در عوض مهر بآن زن بدهند
و اگر حسنات اش تمام شود او را امر کنند که بجهنم برند و نهی نمود از پوشانیدن
گواهی

گواهی و فرمود که هر که گواهی نزد او باشد و بپوشاند حق تعالی در قیامت در حضور
خلایق گوشت بدن او را بخورد او دهد و فرمود که پیوسته جبرئیل مرا وصیت
میکرد در باب حق همسایگان که من گمان کردم که میراث برای او قرار خواهد
داد و مرا وصیت میکرد در باب غلامان و کنیزان که من گمان کردم که حدی
مقرر خواهد کرد که چون آنقدر خدمت کنند آزاد شوند و وصیت میکرد مرا بمسواک
تا آنکه گمان کردم که واجب خواهد کرد و وصیت میکرد مرا بنماز شب تا آنکه
گمان کردم که نیکان امت من اصلا در شب نخواهند خوابید و فرمود که
هر که سبک شمارد مسلمان فقیر را حق خدا را سبک شمرده است و حق تعالی
او را در قیامت سبک شمارد مگر آنکه توبه کند و هر که مسلمانی بچیزی گرامی
دارد و در قیامت خدا از او راضی و خوشنود باشد و هر که گناهی و خواهشی
حرامی او را پیش آید و از ترس خدا آنرا ترک نماید حق تعالی جهنم را بر او حرام گرداند
و او را از ترس بزرگ قیامت ایمن گرداند و در دو بهشت که در قرآن
آنرا وعده فرموده است باو عطا فرماید و هر که در میان دنیا و آخرت مردد
شود پس دنیا را بر آخرت اختیار کند در قیامت او را حسنه نباشد که
بسبب آن از جهنم نجات یابد و هر که آخرت را اختیار کند بر دنیا خدا از او
خوشنود گردد و گناهانش را بیامرزد و هر که چشمش را پر کند از نظر کردن

بسوی کسیکه براو حرام باشد وبدن او حقتعالی درقیامت دیده اورا از آتش پر کند
مگر آنکه توبه کند وهرکه مصافحه کند با زنیکه براو حرام باشد خدا از او خشمناک
گردد وهرکه زنی را بحرام دربر گیرد اورا با شیطانی در یک زنجیر آتش بکشند
وهر دورا بجهنم اندازند وهرکه فریب دهد مسلمانی را در خرید وفروش از ما نیست
ودر قیامت با یهودان محشور شود وفرمود هر زنیکه شوهر خودرا بزبان
آزار دهد حقتعالی هیچ حسنه اورا قبول نفرماید تا اورا از خود راضی گرداند
هرچند روزها بروزه باشد وشبها بنماز بایستد وبندها آزاد کند ومردان را
بر اسبان سوار کرده بجهاد بفرستد وهمچنین است حال مرد اگر بر زن خود
ستم کند وهرکه خشمی از کسی فرو خورد که تواند از او انتقام بکشد حقتعالی
باو ثواب شهیدی کرامت کند ونهی فرمود از خیانت کردن در اموال
مردم وفرمود که خیانت کند امانتی را در دنیا وباهلش پس ندهد تا مرگ
اورا دریابد بر غیر ملت من مرده باشد وحقتعالی در قیامت از او در خشم باشد
وهرکه شهادت ناحق براحدی از مردم بدهد حقتعالی اورا بزبانش در آویزد
در درک اسفل جهنم با منافقان وهرکه مال خیانتی را بخرد ودانسته چنان است
که خود خیانت کرده باشد وهرکه حق برادر مؤمن را حبس کند حقتعالی برکت
روزی را براو حرام گرداند مگر آنکه توبه کند وهرکه گناهی از کسی بشنود وآنرا
فاش کند

فاش کند چنان است که خود کرده باشد وهرکه برادر مسلمانش باو محتاج شود
در قرضی وقادر باشد وندهد حقتعالی بوی بهشت را براو حرام گرداند وهرکه صبر کند
از برای خدا بر کج خلقی زن خود حق تعالی ثواب شاکران اورا کرامت
فرماید وهر زنیکه سازگاری ومدارا با شوهر خود نکند واورا بدارد بچیزی چند
که بر آنها قادر نباشد حقتعالی هیچ حسنه اورا قبول نفرماید ودر قیامت از او
در خشم باشد وهرکه گرامی دارد برادر مسلمان خودرا چنانست که خدارا گرامی
داشته باشد ونهی فرمود از آنکه کسی پیش نمازی گروهی کند که ایشان باو راضی
نباشند وهرکه پیش نمازی گروهی بر رضای ایشان بکند ودر وقت مناسب حاضر شود
ونماز را نیکو بجا آورد مثل ثواب آن گروه داشته باشد بی آنکه از ثواب ایشان
کم شود وهرکه برود بنزد یکی از خویشان خود بدیدن او یا برای آنکه مالی از برای او
ببرد حقتعالی ثواب صد شهید اورا کرامت فرماید وهر گامی چهل هزار حسنه
برای او نوشته وچهل هزار گناه از او محو شود وچهل هزار درجه برای او بلند شود
وچنان باشد که صد سال از برای خدا عبادت کرده باشد وهرکه از برای کوری
حاجتی از حوائج دنیای او را برآورد واز برای او در آن حاجت برآورد
شود حقتعالی بیزاری از نفاق وبیزاری از آتش جهنم باو عطا فرماید وهفتاد
حاجت از حاجات دنیای او را برآورد وپیوسته در رحمت الهی باشد

تا برگردد و هرکه یکروز و یکشب بیماری بکشد و بعیادت کنندگان خود
شکایت نکند حق تعالی اورا با حضرت ابراهیم خلیل مبعوث گرداند
تا آنکه بر صراط بگذرد مانند برق لامع و هرکه سعی نماید از برای بیماری در حاجتی
خواه برآورده شود و خواه نشود از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر
متولد شده باشد پس شخصی از انصار عرض کرد که اگر آن بیمار از اهل خانه
او باشد آیا ثوابش بیشتر هست فرمود که بلی و فرمود که هرکه از مؤمنی سختی
و غمی از غمهای دنیا بردارد حق تعالی هفتاد و دو غم از غمهای آخرت را از او
بردارد و هفتاد و دو بلا از بلاهای دنیا را از او دفع کند که آسان‌ترین آنها
درد شکم باشد و فرمود که هرکه شخصی از او حقی طلبد و قادر بر ادای آن باشد
و تاخیر کند هر روز گناه عشاری از برای او نوشته شود و هرکه احسانی
بر برادر مؤمن خود بکند و بر او منت گذارد حق تعالی عملش را حبط کند و
اورا ثواب ندهد و حق تعالی میفرماید که من بهشت را حرام کرده ام بر منت
نهنده و بر بخیل و سخن چین و هرکه تصدقی بکند بوزن هر درهمی برای او
مثل کوه احد باشد از نعیم بهشت و هرکه تصدقی ببرد برای محتاجی مثل ثواب
آنکس داشته باشد که آن تصدق را داده است بی آنکه از ثواب او چیزی
کم شود و هرکه از ترس خدا آب از دیدهای او جاری شود بهر قطرهٔ که از دیدهٔ

او بیرون

او بیرون آید حق تعالی قصری در بهشت باو عطا فرماید که مزین باشد بمروارید
و سایر جواهرات و در آن قصر باشد آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و خاطری
خطور نکرده باشد و هرکه بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر گامی که بردارد
هفتاد هزار حسنه برای او نوشته شود و هفتاد هزار درجه برای او بلند شود و
باین حال مرگ در او برسد حق تعالی هفتاد هزار ملک باو موکل گرداند
که در قبر او را عیادت کنند و مونس او باشند در تنهائی و از برای او طلب آمرزش
کنند تا مبعوث شود و هرکه اذان بگوید از برای خدا حق تعالی باو ثواب
چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق کرامت میفرماید و بشفاعت او چهل هزار
گناهکار داخل بهشت شوند و بدرستیکه چون مؤذن اشهد ان لا اله الا الله
میگوید برای او هفتاد هزار ملک صلوات میفرستند و از برای او استغفار
میگویند و در روز قیامت در سایهٔ عرش الهی باشد تا حق تعالی از حساب خلایق
فارغ شود و ثواب گفتن او اشهد ان محمدا رسول الله چهل هزار ملک باشد
و اگر در نماز جماعت محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول و آزار مسلمانی
نکند حق تعالی مثل ثواب مؤذنان در دنیا و آخرت اورا کرامت فرماید
و فرمود که هیچ بدی را حقیر مشمارید هرچند در نظر شما کوچک نماید و هیچ کار
نیکی را بزرگ مشمارید هرچند در نظر شما بزرگ نماید بدرستیکه گناه کبیره

بنماز

نمیماند با استغفار گناه صغیره نمیباشد با اصرار بلکه چون بر گناه صغیره اصرار
کردی و توبه نکردی کبیره میشود و در حدیث دیگر منقولست که نهی فرمود
از کشتن مارهائیکه در خانها میباشند و نهی فرمود از آنکه کسی گوش دهد بسخن
جماعتی که نخواهند که او سخن ایشان را بشنود اگر چنین کند در قیامت
در گوشش سرب خواهند ریخت و نهی فرمود از خندیدن در قبرستانها
و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که حقتعالی
در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان نمیکند و اعمال ایشانرا قبول نمیفرماید
و بعذاب دردناک ایشان را معذب میگرداند مردیکه دیوث باشد
و کسیکه فحش گوید و شنود و پروا نکند و کسیکه چیزی داشته باشد و از مردم
سؤال کند و از حضرت رسول ص منقولست که بهشت حرامست بر هر فحش
گوینده کم حیائی که پروا نکند از آنچه خود گوید و از آنچه باو گویند چنین کسی را اگر
تفتیش کنی از احوال او یا ولد الزناست یا شیطان در نطفه او شریک شده است
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد و عاق
پدر و مادر و دیوث آنرا نمیشنوند پرسید که دیوث کیست فرمود کسیکه
زنش زنا کند و او داند و تغافل کند و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که زنانیکه با یکدیگر مساحقه میکنند در قیامت ایشانرا

میاویزند

میاویزند و جامهای از آتش و مقنعهای از آتش بر ایشان میپوشانند و
عمودی از آتش در شکم ایشان میکنند و در جهنم میاندازند ایشانرا اول
کسیکه این عمل کرد قوم لوط بودند و از حضرت رسول ص منقولست که کافر شد
بخدای عظیم ده کس از امت من کشنده مردم بناحق و جادوگر و دیوث
و کسیکه در دبر زن بحرام جماع کند و کسیکه با حیوانی جماع کند و کسیکه با محرمان
خود مانند مادر و خواهر جماع کند و کسیکه سعی فتنه و فساد کند و کسیکه حربه بکافران
بفروشد و کسیکه زکوة مال خود ندهد و کسیکه توانائی حج رفتن داشته باشد
و براو واجب باشد و نرود و از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که مست شود
از شراب و بعد از آن تا چهل روز بمیرد نزد خدا مانند بت پرست باشد و در
حدیث دیگر منقولست که هر که در خانه او طنبور یا عود یا چیز دیگر از آلتهای
ساز یا نرد یا شطرنج چهل روز بماند مستوجب غضب الهی گردد و اگر در این
چهل روز بمیرد فاجر و فاسق مرده باشد و جای او در جهنم باشد و از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که کبوتر در خوانده که میکند نفرین میکند بر آنها که سازها میزنند
و کنیزان خواننده نگاه میدارند و عود و نی مینوازند و در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که چهل روز در خانه او طنبور بنوازند حقتعالی
بر او مسلط گرداند شیطانی را که او را قفندر میگویند پس هیچ عضوی

ازتن

از اعضای او نماند مگر آنکه شیطان بر آن بنشیند پس چون چنین شود
حیا از او برطرف شود و پروا نکند از آنچه گوید یا شنود و غیرت از
او زایل شود تا آنکه اگر داند که با زنانش زنا میکنند غیرت نورزد
و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه کریمه فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور که ترجمه لفظش این است که اجتناب
کنید از نجس و بد که آنها بتهاست و اجتناب کنید از گفتار باطل و فرمود
که آن بتها شطرنج است و گفتار باطل غنا و خواندن است و نرد بدتر از شطرنج
و اما شطرنج پس نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک و یاد
دادنش بکسی گناه کبیره هلاک کننده است و سلام کردن بر کسیکه بازی کند
گناه است و کسیکه دست در میان گرداند چنان است که دست در میان گوشت
خوک کرده اند و کسیکه نظر بسوی آن کند چنانستکه بفرج مادر خود نظر کند
و کسیکه نرد بازی کند بقمار مثل کسی است که گوشت خوک خورد و کسیکه
بی قمار و گرو بندی بازی کند چنان است که دست در میان گوشت و خون
خوک کرده باشد و جایز نیست انگشتر بازی و تخته که بر رویش ریگها
می چینند و بازی میکنند و اینها و امثال اینها تمام قمار است حتی بازی
کردن اطفال بگردکان و زنهار که سنج مزن که شیطان با تو میدود
و ملائکه

و ملائکه از تو دوری میکنند و از حضرت امام رضا ع منقولست که هرکه با پسری
لواطه کند حدش آنست که یا او را با آتش بسوزانند یا دیوار بر سرش خراب کنند
یا شمشیری بر آن بزنند که کشته شود و خواهر و مادر آن پسر بر آن مرد حرام میشوند
و در قیامت او را اجلق بکشند در کنار جهنم تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ
شود پس او را در آتش اندازند پس در هر طبقه از طبقات جهنم او را عذاب
کنند تا با آخر طبقات جهنم برسد و لواطه بدتر از زناست زیرا که حقتعالی
امتی را بزنا هلاک نگردانید و بلواطه شهری چند را هلاک کرد و از حضرت
امیر المومنین ع منقولست که لواطه آنستکه در غیر دبر با پسر عمل بکند اما اگر
در دبر فرو برد پس آن کفر است بخدا و از حضرت رسول منقول است
که هرکه مصر باشد بر وطی دبر پسر آن نمیرد تا آنکه مبتلا شود باینکه مردم را
تکلیف کند که با او این عمل قبیح بکنند و از حضرت رسول منقولست
امام محمد باقر ع منقولست که حقتعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند
میخورم که بر استبرق و حریر بهشت ننشیند کسیکه در دبر او وطی کنند و
در حدیث موثق منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
آمد و گفت مرا موعظه بکو فرمود که اگر حقتعالی متکفل روزی مردم شده است
پس غم خوردن تو برای چیست و اگر روزی از جانب خدا قسمت شده است

پس حرص از برای چیست و اگر حساب قیامت حق است پس جمع کردن مال از
برای چیست و اگر آنچه در راه خدا میدهی عوض میدهد پس بخل ورزیدن از برای چیست
و اگر عقوبت خدا با آتش جهنم است پس نافرمانی خدا برای چیست و اگر مرگ حق است
پس شادی برای چیست و اگر همه چیز بر خدا عرض میشود پس مکر برای چیست و اگر
شیطان دشمن است پس غافل شدن از آن برای چیست و اگر همه کس را
بر صراط میباید گذشت پس عجب و خودستائی برای چیست پس اگر همه چیز بقضا و قدر
الهی است پس اندوه برای چیست و اگر دنیا فانی است پس دل بدنیا بستن برای چیست
و در حدیث معتبر از حضرت رسالت پناه منقولست که عابدترین مردم کسی است
که آنچه خدا براو واجب کرده است بجا آورد و سخی ترین مردم کسی است که زکوة مال
خود را بدهد و زاهدترین مردم کسی است که آنچه خدا حرام کرده است ترک کند و پرهیز
کارترین مردم کسی است که در همه جا حق بگوید خواه برای او نفع داشته باشد و خواه
ضرر داشته باشد و عادل ترین مردم کسی است که [illegible] از برای مردم
بپسندد آنچه از برای خود می پسندد و از برای مردم نخواهد آنچه از برای خود نمیخواهد
و زیرکترین مردم کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و محسودترین مردم کسی است که بزیر خاک
رفته باشد و از عقاب الهی ایمن شده باشد و امید ثواب خدا داشته باشد و غافل ترین
مردم کسی است که از گردیدنهای دنیا از حالی بحالی پند نگیرد و صاحب قدرترین مردم
کسی است

کسی است که دنیا را نزد او قدری نباشد و دانا ترین مردم کیست که بر خواهشهای
نفس خود غالب شود و گرانبهاترین مردم کسی است که علمش نیکوتر و فراوانتر
باشد و کم بهاترین مردم کسی است که علمش کمتر باشد و کم لذت ترین مردم کسی
که رشک مردم برد و کم راحت ترین مردم کسی است که بخیل است و بخیل ترین مردم
کسی است که بخل ورزد در چیزی که خدا براو واجب گردانیده است و اولای مردم بحق
کسی است که عمل بحق بیشتر کند و بی حرمت ترین مردم فاسقست و بیوفا ترین مردم
پادشاهست و کم دوست ترین مردم پادشاهست و فقیرترین مردم صاحب
طمع است و بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد و کسیکه ایمانش بهتر است
خلقش نیکوتر باشد و گرامی ترین ایشان پرهیزکارترین ایشان است و کسی قدرش
عظیم تر است که چیزها که فائده باو نداشته باشد متعرض نشود و پرهیزکارترین مردم
کسی است که مجادله و منازعه نکند هرچند حق باو باشد و بی مروت ترین مردم دروغ
گو است و شقی ترین مردم پادشاهانند و دشمن ترین مردم نزد خدا و خلق متکبرانند
و کسیکه در طاعت الهی بیشتر سعی کرده است آنست که ترک گناهان کرده باشد
و دانا ترین مردم کسی است که از جاهلان بگریزد و سعادتمندترین مردم کسی است که
با نیکان خلطه نماید و عاقل ترین مردم کسی است که با مردم مدارا بیشتر کند و
سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی کند و طاغی ترین مردم

کسی است که بکشد کسی را که قصد کشتن او ندارد و بزند کسی را که او را نزده
و سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرت بر عقوبت بیشتر داشته
باشد و سزاوارترین مردم بگناه کاری کسی است که در حضور مردم سفاهت
کند و در غایبانه غیبت کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند
و بهتر اندیش ترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و شایسته
ترین مردم کسی است که برای مردم شایسته تر باشد و بهتر مردم کسیست که مردم
از او منتفع شوند باینجا ختم کردیم این رساله را در بیست و ششم ذی الحجه سنه ۱۰۸۱

هزار و هشتاد و یک از هجرت و شکر میکویم پروردگار
خود را و درود میفرستیم بخاتم انبیا و آل کرام
او صلوات الله وسلام علیه وعلیهم
اجمعین

در بیان فضیلت موی سفید و حکم کندن آن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که پیش از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام موی سفید در سر و ریش بهم نمیرسید پس گاه بود
که کسی بمجلسی می آمد پدر و فرزندانش در آن مجلس حاضر بودند میان فرزندان
و پدر فرق نمیکرد میپرسید که کدام یک پدر شما است پس چون زمان حضرت ابراهیم علیه السلام
شد دعا کرد که خداوندا برای من موی سفیدی قرار ده که از فرزندان خود

ممتاز شوم پس موی سر و ریشش سفید شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که اول کسیکه موی سفید در محاسن او بهم رسید حضرت ابراهیم بود نظر
کرد موی سفیدی در ریش خود دید گفت پروردگارا این چه چیز است خطاب
باو رسید که این باعث وقار آدمیست گفت پروردگارا وقار مرا زیاده
گردان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون حضرت ابراهیم موی سفید
در محاسن خود دید گفت حمد و سپاس خداوندی سزاست که مرا باین سن
رسانید و در یک چشم زدن معصیت او نکرده ام و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که موی سفید را مکنید که آن نور مسلمانست و هر که موی سفید در
ریش او پیدا شود در اسلام نوری باشد برای او در قیامت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که سه کسند که خداوند عالمیان در روز قیامت با ایشان سخن نمیگوید و نظر
رحمت با ایشان نمی افکند و اعمال ایشان را نمی پسندد و برای ایشان عذاب
الیم مهیاست کسیکه موی سفید خود را بکند و کسیکه با دست خود بازی کند
که او را منی بیاید یا با جای بدن خود و کسیکه دیگران با او لواطه کنند و دور نیست
که این حدیث محمول بر آن باشد که برای غرض فاسد موی سفید را بکند زیرا که
در حدیث صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که باکی نیست موی سفید را از بن
و کندن اما بریدنش را دوست تر میدارم از کندن و در حدیث دیگر هم

وارد شده است از آنحضرت که کندن و بریدن موی را باکی نیست و
در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین تجویز بریدن موی سفید
میکرد اما کندنش را مکروه میدانست و از حضرت امام رضا ع منقول است
که حضرت رسول ص فرمود که سفید در پیش سر میمنت است و مبارکست
و در عارضها علامت سخاوت و جوانمردیست و در جای زلف علامت
شجاعت است و در پشت سر شوم است و ظاهرا مراد ابتدا سفید شدنست
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است در تفسیر آیه کریمه ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ
يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سؤال کرده خواهید شد در روز قیامت
از نعمتهای دنیا حضرت رسول ص لعنت فرموده است کسی را که توشه خود را تنها بخورد
و کسی که بسفر تنها برود و کسی که در خانه تنها بخوابد از حضرت صادق ع منقول است
که سه دعاست که البته مستجابست دعای پدر و مادر برای فرزند نیکوکار و نفرین ایشان
بر فرزندی که عاق ایشان باشد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسی که
انتقام او را از آن ظالم بکشد و دعای مؤمنی که برای برادر مؤمنی دعا کند که او را
از برای رعایت ما اهل بیت شریک در مال خود ساخته باشد و نفرین مؤمن
بر کسی که برادر مؤمنش باو محتاج باشد و قدرت داشته باشد که او را اعانت کند
و نکند حضرت رسول چون میوه تازه میدید میبوسید و بر چهره و دیده میگذاشت و میگفت
اللّهم كما اريتنا اوّلها في عافية فأرنا آخرها في عافية یعنی خداوندا
چنانکه نمودی بما اولش را در عافیت پس بنما آخرش را در عافیت

حضرت رسول میفرماید هیچ خلقی نیست مگر آنکه خدا را تسبیحی میکند و حق
خدا فرموده است که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میگوید و بحمد و ثنای
او متلبس است ولکن شما نمیفهمید تسبیح ایشان را و از حضرت امام موسی ع منقول است
که حیواناتی که مسخ شده اند دوازده صنف اند اما فیل پس آن پادشاهی بود
که لواطه و زنا میکرد و خرس بادیه نشینی بود که دیوثی میکرد و خرگوش
زنی بود که با شوهر خود خیانت میکرد و غسل جنابت و حیض نمیکرد و شب‌پره
خرماهای مردم را میدزدید و سهیل مردی بود که در یمن عشاری میکرد و زهره
زنی بود که مردم میگویند که هاروت و ماروت از او فریب خوردند و میمون
و خوک جماعتی بودند از بنی اسرائیل که در روز شنبه شکار کردند و اما سوسمار
و جلپاسه گروهی بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت عیسی چون مائده
از آسمان نازل شد ایمان نیاوردند و مسخ شدند پس یک گروه ایشان بدریا
رفتند و دیگری بصحرا رفتند و اما عقرب مرد سخن چینی بود و اما زنبور قصابی
بود که ترازو زنی میکرد و در روایت دیگر منقولست که خرس مردی بود که
مردم با او عمل قبیح میکردند و سوسمار اعرابی بود که مال حاجیان را
میدزدید و عنکبوت زنی بود که از برای شوهر خود سحر میکرد و جموس مرد سخن

چنین بود که در میان بوستان جد شمع می انداخت و مار ماهی دوست
بود و شب پره خرما از سر درخت میدزدید و میمون یهودانند که ماهی شنبه
شکار کردند و خوک جماعتی اند که ایمان بمائده آسمان نیاوردند و از
حضرت امام رضا ع منقولست که موش گروهی از یهود بودند که عذاب الهی
غضب کرد و پشه شخصی بود که استهزا به پیغمبران میکرد و شپش از مسخ
شد و بوزینه پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل نماز میکرد و یکی از سبکسران بنی
اسرائیل آمد در برابر استهزا باو میکرد بصورت شپش مسخ شد و چلپاسه
جماعتی از بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیغمبران را دشنام میدادند
و با ایشان دشمنی میکردند و در حدیث دیگر منقولست که خارپشت
مرد کج خلقی بود و در بعضی روایات وارد شده است که زهره و سهیل
که مسخ شده اند این دو ستاره نیستند بلکه دو جانورند در دریای
محیط و در روایات معتبره وارد شده است که هر یک از بنی امیه که
بمیرند بصورت چلپاسه مسخ میشوند و فرمود که هرگاه چلپاسه میکشی غسل کن
و در روایت معتبره منقولست که آنها که مسخ شده اند زیاده از سه روز
نماندند و مردند و حقتعالی بصورت آنها حیوانی چند خلق فرمود و گوشت
آنها حرام کرد تا دیگران عبرت بگیرند از دیدن اینها و مثل اعمال آنها
نکنند

نکنند و از حضرت رسول منقولست که حقتعالی هفتصد امت را مسخ کرد
برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیای ایشان نکردند پس چهارصد صنف
ایشان بصحرا رفتند و سیصد صنف ایشان بدریا رفتند حضرت
رسول امر فرمود بکشتن پنج جانور کلاغ و کورکوره و مار و عقرب و سگ
درنده حضرت رسول فرمود که هر که مار را برای این نکشد که کشتن او
گناهست از من نیست اما اگر برای این نکشی که حیوانیست و بتو آزاری
نمیرساند باکی نیست

پنج مسئله

هرگاه پرسند در سر چه داری در پیشانی چه داری در قفا چه داری در گوش چه داری
در زبان چه داری در سینه چه داری در دست چه داری در کمر چه داری در زانو چه داری
در پا چه داری در قلب چه داری در جواب بگو در سر تاج دولت دارم در پیشانی علم قدرت
در قفا اجل دارم در پیش رزق دارم در چشم دیدار حق در گوش استماع قرآن
در بینی روح ریحان در دهان مهر سکوت در زبان کلمه شهادت در دست نامه اعمال
در سینه خزینه ایمان در کمر خدمت استادان در زانو عبادت در پا رفتن راه راست
در قلب محبت الهی دارم هر که این طریق را خواند انسان کامل شود و اگر پرسند
سید انسان کیست در جواب بگو محمد مصطفی صلعم اگر پرسند سید شجر چیست بگو
درخت طوبا و اگر پرسند سید روزها چیست بگو روز جمعه اگر پرسند سید قرآن چیست

بگو سوره مبارکه یس اگر پرسند بکجا آمده و بکجا میروی بگو بحیات آمده ام و بممات
میروم اگر پرسند مسلمانی بگو الحمد لله مسلمانم اگر پرسند معنی مسلمانی چیست
در جواب بگو شکر خدای تعالی اگر پرسند گواه تو چیست بگو اشهد ان لا اله الا الله و
محمد رسول الله و علی ولی الله اگر پرسند در چه زمان مسلمانی بگو در زمان قالوا
بلی اگر پرسند قالوا بلی کدام زمان است بگو آن زمان که خدای تعالی جمیع ارواح را
بیافرید با ایشان فرمود که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ یعنی من آفریدگار شما هستم جماعت
ارواح بعضی گفتند قالوا بلی بعضی ابا کردند از آن روز مسلمان و کافر از هم
جدا شدند و اگر پرسند بناء مسلمانی چند چیز است بگو اول کلمه شهادت دویم پنج
وقت نماز سیم روزه ماه مبارک رمضان چهارم حج کردن پنجم زکواة دادن
اگر پرسند که تو بخالق ایمان آورده یا بمخلوق بگو هم بخالق ایمان آورده ام
هم بمخلوق اگر پرسند خالق کدام است و مخلوق کدام است در جواب بگو خالق
جناب پروردگار است و مخلوق حضرت محمد المصطفی اگر پرسند بچند چیز ایمان آورده
بگو به پنج چیز اول بجناب باری تعالی دویم بملائکه مقربان سیم بکتابها چهارم
برسولان پنجم بروز قیامت آنها را یاد کردن و اعتقاد درست نمودن اهل ایمان
باشند اگر پرسند تو از ایمان بیرون آمده یا ایمان از تو بیرون آمده است در
جواب بگو حتی از ایمان بیرون آمده ام اگر پرسند در آن وقت روح از بدن
میرود ایمان در جسد میماند یا نه جواب بگو که ایمان با روح میرود و نور
لا اله الا الله با ارواح میرود و نور محمد رسول الله در جسد میماند اگر پرسند
که آن چیست نه بنده خدا و نه امت محمد هر کس شک از او آورد کافر مطلق است
در جواب بگو که فرقان است اگر پرسند که بنده کیستی در جواب بگو که بنده خدا
و امت محمد رسول الله و ملت ابراهیم و نسل حضرت اسمعیل و ذریت
حضرت

حضرت آدم صفی الله اگر پرسند غسل در جسد واجب است یا بروح بگو بروح
چیزی لازم نیست اگر پرسند پیغمبر عظیم الشان چند است بگو پنج است اول نوح
دویم ابراهیم سیم موسی چهارم عیسی پنجم محمد المصطفی ص دسته گوهر عطا کرد اول غسل
دویم علم سیم ایمان و خدای تعالی آدم را از چهار چیز آفرید از آب
و آتش و خاک و باد اگر پرسند که نمازهای پنجگانه را گذارید هر یکی بکه مانده است
در جواب بگو نماز صبح از آدم علیه السلام بود و نماز ظهر از حضرت نوح ع بود و نماز
عصر از حضرت موسی ع بود و نماز شام از حضرت عیسی ع بود و نماز عشاء از حضرت
محمد المصطفی ص بود اگر پرسند شرط نماز چیست بگو شرط نماز طهارت است اگر پرسند
نماز در سر چه میگذاری جواب بگو در سر طهارت اگر طهارت نباشد نماز درست نیست
اگر پرسند نماز را بچه می بندی و بچه میکشائی و بچه چیز تمام میکنی جواب بگو که نماز بنیت
می بندم و السلام میکشایم و بخواندن کلام ربانی تمام میکنم اگر پرسند زینت
آسمان چیست بگو ستاره گان و زینت زمین چیست بگو عالمان و زینت مرد
علم با عمل و حربه مرد حلم و صبر و کسی که گرفتار بلا آید توکل بر خدا جستن و باین
طریق جواب مسئله بگوید

در باب اصول دین است

اصول دین پنج است و تقلید بردار نیست باید مکلف خودش اعتقاد کند اول
توحید دویم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد یعنی روز قیامت
اما توحید یعنی خدا یکی است دو نیست بدلیل آیه قرآن که میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا
آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر خدا دو تا معبود می شد و دیگر
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگو یا محمد خدا یکی است دویم عدل یعنی خدا عادل است
و ظالم نیست که در قرآن میفرماید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

یعنی خدا همه ظالمان را لعنت کرده است پس معلوم شد که خدا ظلم نمیکند هر چه در سر
بنده اش باید صلاح است سیم اصول دین نبوت است یعنی پیغمبر ما محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف که ختم صد و بیست چهار هزار پیغمبر است
و مهر نبوت ختم شده بشانه راست پیغمبر ما که بعد از آن پیغمبری نیامده و نخواهد
آمد تا روز قیامت با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر حق اند بدلیل آیه
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا چهارم از اصول دین امامت است
یعنی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب با یازده فرزندش امام بر حق اند که اول آنها
علی بن ابیطالب دویم امام حسن سیم امام حسین ۴ امام زین العابدین
۵ امام محمد باقر ۶ امام جعفر صادق ۷ امام موسی کاظم ۸ امام رضا غریب
۹ امام محمد تقی دهم امام علی النقی ۱۱ امام حسن عسکری ۱۲ امام محمد مهدی صاحب
العصر و زمان که یکی هادی و راهنما و بر حق اند بموافق آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ
رَسُولُهُ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
وَهُمْ رَاكِعُونَ پنجم معاد از اصول دین و دلیل است باین معنی که دو دفعه زنده
میشویم یکی در قبر و یکی در روز قیامت اما باید اعتقاد کرد که اَلسُّؤَالُ
حَقٌّ وَالْمِيزَانُ حَقٌّ وَالصِّرَاطُ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ اما در قبر
سؤال نکیرین که میگویند مَنْ رَبُّكَ بگو اَللهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ
نَبِيِّي وَالْاِسْلَامُ دِينِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَعَلِيٌّ اِمَامِي این اصول
دین تقلید بردار نیست باید خود بداند دختر از نه ساله و پسر از پانزده ساله

باید

باید عمل نمایند والله اعلم بموافق آیه اِنَّ اللهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ و فروع
دین چند چیز است اول نماز دویم روزه سیم زکواة چهارم خمس پنجم حج
ششم جهاد هفتم امر بمعروف هشتم نهی از منکر و این فروع دین واجب است
بر هر بالغ و عاقل و زکواة بر نه چیز واجب است تعلق میگیرد اول و دویم گندم
و جو سیم خرما چهارم مویز پنجم گاو ششم گوسفند هفتم شتر هشتم طلا
نهم نقره و حج واجب است بر کسیکه مخارج رفتن و آمدن داشته باشد و قوت
سالیانه داشته باشد جهة اهل عیال و جهاد واجب است در وقتیکه امام ظاهر
باشد در غیبت امام جهاد نیست اگر ترا بپرسند که بنده کیستی بگو بنده خدا امت
محمد المصطفی ص شیعه علی مرتضی و فرزندان آن بزرگوار که جانشین یکدیگرند که آخر آنها
صاحب الزمان عجل الله فرجه میباشد و مذهب از که داری از امام جعفر صادق ع و ملت
از که از ابراهیم خلیل الله اگر بپرسند پیغمبر چند است بگو صد و بیست چهار هزار پیغمبر
و همچنین اوصیای پیغمبران نیز صد و بیست چهار هزار است پیغمبران مرسل سیصد و
سیزده است پیغمبران اولو العزم پنج است اول نوح نجی الله دویم ابراهیم خلیل الله
سیم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله ص اگر ترا بپرسند که کتابهای
عظیم چند است بگو پنج است اول توراة موسی دویم انجیل عیسی سیم زبور داود چهارم
صحف ابراهیم پنجم فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اگر ترا بپرسند که ملائکهای مقرب
چند است بگو پنج است اول جبرئیل دویم میکائیل سیم اسرافیل چهارم عزرائیل
پنجم روح القدس اگر بپرسند بچند چیز ایمان داری بگو پنج چیز اول بخدای تعالی

دویم بکتابهای او سیم بپیغمبران او چهارم بفرشتهای او پنجم روز قیامت
صفات ثبوتیه هشتست قادر عالم حی سمیع بصیر مرید کاده هم
قدیم ازلی متکلم صادق صفات سلبیه هفتست نه مرکب بود جسم نه جوهر
نه عرض نه مرئی نه محل بی شریکست معانی تو غنی دان خالق اکبر اگر ترا
پرسند که نمازهای واجبی چندست بگو دوازده است اول نماز یومیه
دویم نماز جمعه سیم عیدین یعنی رمضان و قربان چهارم نماز طواف خانه کعبه
هرگاه طواف باشد پنجم نماز آیات ششم نماز میت هفتم نماز نذر نهم
نماز عهد دهم نماز سوگند یازدهم نماز اجاره دوازدهم نمازیکه از پدر
فوت شده باشد بر پسر بزرگ واجبست بجا آورد

دعائیست در جمعه الوداع ماه مبارک رمضان ختم مینمایند باید بیست چهار نفر
هر نفری پنج دور به تسبیح ختم مینمایند جمعاً دوازده هزار بار میشود این آیت

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

آیا بهترست آنکه اجابت کند بیچاره را چون بخواند او را و بر میدارد بدی را

تاریخ تولد پسرم در طالع معظم مطالع مکرم [illegible]
در شب [illegible] شهر رجب المرجب خداوند او را عطا فرمود
۱۲۷۸

تولد نور چشمی [illegible] در [illegible] شهر [illegible]
خداوند او را عطا فرمود ان شاء الله [illegible]
و طالع نیکو [illegible]
۱۳۰۸

تولد نور چشمی [illegible]
در روز پنجشنبه [illegible] شهر شوال المکرم [illegible] خداوند او را
خداوند او را عطا فرمود [illegible]
زاهد در دنیا و راغب در آخرت [illegible] روز پنجشنبه
۱۳۱۵

تولد نور چشمی [illegible] در طالع صبح [illegible] خداوند او را عطا فرمود
[illegible] شهر جمادی الاول [illegible]
ان شاء الله [illegible]
۱۳۲۱

تولد نور چشمی [illegible]
در شب پنجشنبه چهارم شهر ربیع الاول [illegible]
خداوند او را عطا فرمود
۱۳۰۱

تاریخ تولد [illegible]
[illegible] خداوند او را عطا فرمود
در شب [illegible]
۱۲۸۸

تولد نور چشمی [illegible]
[illegible] خداوند او را [illegible]
ان شاء الله [illegible]
۱۳۱۴

تولد نور چشمی [illegible]
[illegible] خداوند او را [illegible]
ان شاء الله [illegible]
۱۲۹۷



